

UNIVERSAL
LIBRARY

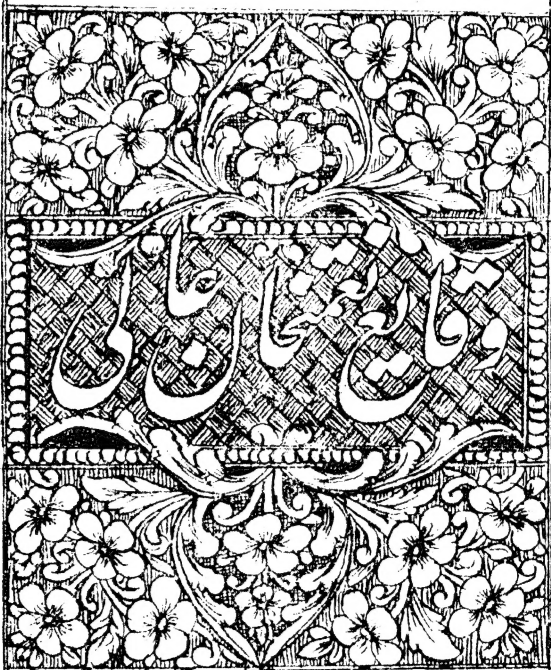
OU_228563

UNIVERSAL
LIBRARY

کتابخانه



بمهر و کمال و فضل و عظمی و زمان
بمهر و کمال و فضل و عظمی و زمان



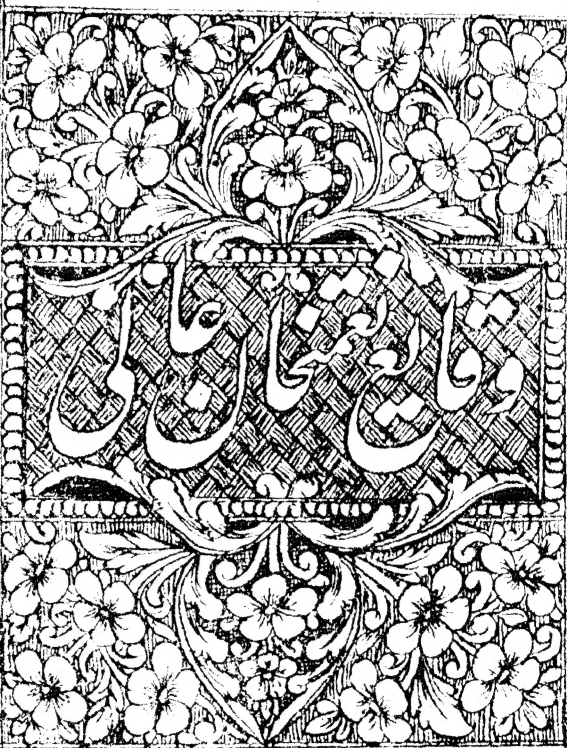
نایاب و نادر و کمال و عظمی و زمان
نایاب و نادر و کمال و عظمی و زمان

اطلاع۔ اس مطبع میں ہر علم و فن کی کتب کا ذخیرہ مسلسلہ وار فروخت کے لئے موجود ہے جسکی فہرست مطول ہر ایک شالین کو چھاپے خانہ سے مل سکتی ہے جسکی معائنہ و ملاحظہ سے شائقان اصلی حالات کتب کے معلوم فرما سکتے ہیں قیمت بھی ارزان ہے اس کتاب کے ٹیبل وچ کے تین صفحے جو سادے ہیں اون میں بعض کتب اخلاق و موعظت و تقوت فارسی وغیرہ درج کرتے ہیں تاکہ جس کی فن کی کتاب مناسب ہے اس میں اور بھی کتب موجودہ کارخانے سے قدر و ازان سے آگاہی کا ذریعہ حاصل ہو۔

بہارستان جامی۔ بچوں کے لئے۔
خارستان۔ بخشی بہ شکل گلستان از ملا علی
لواری جامی۔ سلکات و پسند و ناپسند از ملا جامی
بوستان دومصرعہ۔ تصنیف شیخ سعدی
یقلم جلی۔
ایضاً۔ دومصرعہ۔
ایضاً۔ دومصرعہ متن و حاشیہ میں تین مصرعہ ہیں
ایضاً۔ دومصرعہ مطبوعہ مطبع علوی۔
فرہنگ بوستان۔ تالیف از سیاح حسن صاحب
بوستان۔ خوب قلم بسیار جلی۔
شعوی شاہ شرف از شاہ ابو علی قلندر
عارفانہ مضمون ہے۔
شعوی معنوی مولوی روم۔ مولانا
جلال الدین رومی کی تصنیفات سے ہے چھ
دفتر مصنف مولانا اور دفتر ہفتم لمحقہ مولوی آغی شہ
ابدر ضرورت خواستی بھی ہیں چار مصرعی
نہایت خوشخط چھپی ہے۔
شرح شعوی مولانا روم۔ از تصنیفات

کتب اخلاق و موعظت و تقوت فارسی
گلستان نشر۔ شیخ سعدی شیرازی۔
ایضاً۔ کاغذ رنگین عمدہ۔
ایضاً۔ متوسط قلم۔
ایضاً۔ نہایت پر قلم و واضح و خوشخط۔
ایضاً۔ خوب قلم کاغذ سفید ولایتی عمدہ
و کاغذ رنگ خالی۔
تضمین گلستان۔ از مرزا قفہ۔
فرہنگ گلستان۔ تصنیف مولوی
عبد اللہ الموسوی۔
گلستان مترجم۔ ترجمہ لفظ بلفظ ہوا ہے۔
شرح گلستان۔ مصنف مولوی محمد اکرم خاں
ایضاً۔ مسے بہ ریاض من رضوان تصنیف
مولوی محمد ریاض علی صاحب۔
ایضاً۔ مسے بہ ریاض بان۔ از حضرت مولانا
سراج الدین علی خان آرزو۔
ایضاً۔ مجید مصنف سید رزاق بخش۔
گلستان حکیم خاقانی بچوں کے لئے سونے والی

بِعَوْنِ مَكِينِ فَضَائِلِ زَمَانِ



وَحَائِلِ مَحَالِ شَوْهَدِ كَاوُودِ هَزَارِ غُشْدِ

[illegible][illegible]

وقائع ایام محاصره قلعہ حیدرآباد بمسی کلکتہ
تاریخ چار و ہفتم شہر جب ۳۵ جلوس
شاہ اورنگ زیب عالمگیر غازی

بسم الله الرحمن الرحيم

و میکده رس کشف صبح در صفحه صد و صفای حق قاضی
 بیضا تفسیر و التماسی بخط شاعری آفتاب بر صفحه
 روزگار بجا شست و عابد شب نده دار ماه با سیمای پر نور
 و ضیا سجاده سپهر گسترده ادای نافله شب بختم سوره نور

کرده علف به سجده غروب گذاشت ^{۱۱} غنچه ۱۲

تجلی با صفا گشته ام آغوش	نخل از روی اوج بنا گوش
چنان در روشنی گردید کامل	کمی زد خنده بر آئینه دل

[illegible]

نام خدای عز و جل
در این روز و شب
در این روز و شب
در این روز و شب

در این روز و شب
در این روز و شب
در این روز و شب
در این روز و شب

در این روز و شب
در این روز و شب
در این روز و شب
در این روز و شب

در این روز و شب
در این روز و شب
در این روز و شب
در این روز و شب

ببینو ایان نغمه ه استظار بر خاست و غبار که ورت و گرد ملا
بشدت وزیدن نسیم نفس سرباچی و کز ناچی در فضای خاطر
بادیه نوردان وشت اضطراب فرو شست مهر ع
هی هی چه شستن چو برخاستنی + سبحان الله نیدانم غم
کر نامی تمثیل یوم یفخ فی الصور بود که مردگان گور بخود
فرو رفتگی رازنده می ساخت یا طنطنه کوس تاویل شیخ الوعد
بمکده که خفتگان بستر از کار افتادگی را بیدار میکرد
الخطه در مقام عجیب گردید
امطاق افتاد از هر طرف زرین قبای همچو برق از جاسته
بر قلعه گیان می خندید که خطف ابصار هم و از هر سو
نمد پوشی مانند ابر بر برداشتن ج و گوهر بخزان
قلعه می دوید که تحمیلون او زار هم بر حال منشأ
انصاف این فرست و سرور و مبداء استرا

در این روز و شب
در این روز و شب
در این روز و شب
در این روز و شب

در این روز و شب
در این روز و شب
در این روز و شب
در این روز و شب

در این روز و شب
در این روز و شب
در این روز و شب
در این روز و شب

در این روز و شب
در این روز و شب
در این روز و شب
در این روز و شب

در این روز و شب
در این روز و شب
در این روز و شب
در این روز و شب

در این روز و شب
در این روز و شب
در این روز و شب
در این روز و شب

و تاج نعمت عالی
 و تاج دولت عالی
 و تاج شرف عالی
 و تاج کرامت عالی
 و تاج جلال عالی
 و تاج اقبال عالی
 و تاج سعادت عالی
 و تاج رفعت عالی
 و تاج بخت عالی
 و تاج کائنات عالی
 و تاج عالم عالی
 و تاج ملک عالی
 و تاج دولت عالی
 و تاج شرف عالی
 و تاج کرامت عالی
 و تاج جلال عالی
 و تاج اقبال عالی
 و تاج سعادت عالی
 و تاج رفعت عالی
 و تاج بخت عالی
 و تاج کائنات عالی
 و تاج عالم عالی
 و تاج ملک عالی

وَ يَكُونُ النَّاسُ كَالْفَرَاشِ الْمَبْتُوتِ خازيان و سیدار
 و باشند مردم چون پروانه بر آفتاب
 و مجاهدان تور شکار هر جا که مرداران ابو الحسن قبیح اطوار
 رایا نمند کشتند اُقتلوه هم حدث و جدتوهم فراموش نشد
 خودش را و دست و گردن بستند ^{خود را و دست و گردن بستند}
 آخِزَةً از یاد زلفه الحال بنا به تخریب بنامی قلمه غازی ^{خوار ۱۳}
 خان بهادر فیروز جنگ فوادی در سبغی فی خوار بهار ^{پادشاه سواد و پادشاه آمل}
 آورده بنده را بجنور بر نور فرستاده مبارکباد فتح عرصه داده
 و جمهور بندگان که اخلاص شان فاتحه قلمه شده زبان تنبیت
 اَتَانَحْنَاكَ فَتَحْتُمُنَا گشاده حضرت ظل سبحانی خلیفه الرحمان
 هنوز بر سجاده بودند که محراب نمایان شد سجد و شکر ادا نمودند
 بشاره اصل بیغ فیض مناج چند نوبت حکم بنواختن نوبت
 فرمودند ساری و پوشش خاص فی الحال مانند نصرت
 و اقبال حاضر آمد و اندوز مان چون لب زبان حاضران

و تاج نعمت عالی
 و تاج دولت عالی
 و تاج شرف عالی
 و تاج کرامت عالی
 و تاج جلال عالی
 و تاج اقبال عالی
 و تاج سعادت عالی
 و تاج رفعت عالی
 و تاج بخت عالی
 و تاج کائنات عالی
 و تاج عالم عالی
 و تاج ملک عالی
 و تاج دولت عالی
 و تاج شرف عالی
 و تاج کرامت عالی
 و تاج جلال عالی
 و تاج اقبال عالی
 و تاج سعادت عالی
 و تاج رفعت عالی
 و تاج بخت عالی
 و تاج کائنات عالی
 و تاج عالم عالی
 و تاج ملک عالی

و تاج نعمت عالی
 و تاج دولت عالی
 و تاج شرف عالی
 و تاج کرامت عالی
 و تاج جلال عالی
 و تاج اقبال عالی
 و تاج سعادت عالی
 و تاج رفعت عالی
 و تاج بخت عالی
 و تاج کائنات عالی
 و تاج عالم عالی
 و تاج ملک عالی
 و تاج دولت عالی
 و تاج شرف عالی
 و تاج کرامت عالی
 و تاج جلال عالی
 و تاج اقبال عالی
 و تاج سعادت عالی
 و تاج رفعت عالی
 و تاج بخت عالی
 و تاج کائنات عالی
 و تاج عالم عالی
 و تاج ملک عالی

[illegible]

چون نام دارد و در این واقع شده که در این راه با ملازم خود و در این راه با ملازم خود

چون نام دارد و در این واقع شده که در این راه با ملازم خود و در این راه با ملازم خود

چون نام دارد و در این واقع شده که در این راه با ملازم خود و در این راه با ملازم خود

چون نام دارد و در این واقع شده که در این راه با ملازم خود و در این راه با ملازم خود

چون نام دارد و در این واقع شده که در این راه با ملازم خود و در این راه با ملازم خود

چون نام دارد و در این واقع شده که در این راه با ملازم خود و در این راه با ملازم خود

چون نام دارد و در این واقع شده که در این راه با ملازم خود و در این راه با ملازم خود

چون نام دارد و در این واقع شده که در این راه با ملازم خود و در این راه با ملازم خود

چون نام دارد و در این واقع شده که در این راه با ملازم خود و در این راه با ملازم خود

چون نام دارد و در این واقع شده که در این راه با ملازم خود و در این راه با ملازم خود

یکی نوشت که پالان بدر نمی آید
یکی سوار شد و رفت گفت بانو
ز قلمه گو که افتاد هر دین آشنا
یکی بسان شمر جیست زیر سنگ غنچه
چو غنچه جمع شده زیر لب هم گفتند
چو گل بخندد یکی گفت شکست
هنوز بر لب و بود این سخن کرد و
یکی پیشه بر آمد که من چو هست
نجات دگر می زجا که نمی باید و
مادر که گفتت دور دین طلبید
درین معامله بودند تا خبر آمد
تبعین این مقال و تفصیل این احوال آنکه سپه سالار در بر بافرنگ
غازی آمد برین باده و فریاد جنگ پاشی از شب گذشته اول باین

یکی نوشت که پالان بدر نمی آید
یکی سوار شد و رفت گفت بانو
ز قلمه گو که افتاد هر دین آشنا
یکی بسان شمر جیست زیر سنگ غنچه
چو غنچه جمع شده زیر لب هم گفتند
چو گل بخندد یکی گفت شکست
هنوز بر لب و بود این سخن کرد و
یکی پیشه بر آمد که من چو هست
نجات دگر می زجا که نمی باید و
مادر که گفتت دور دین طلبید
درین معامله بودند تا خبر آمد
تبعین این مقال و تفصیل این احوال آنکه سپه سالار در بر بافرنگ
غازی آمد برین باده و فریاد جنگ پاشی از شب گذشته اول باین

یکی نوشت که پالان بدر نمی آید
یکی سوار شد و رفت گفت بانو
ز قلمه گو که افتاد هر دین آشنا
یکی بسان شمر جیست زیر سنگ غنچه
چو غنچه جمع شده زیر لب هم گفتند
چو گل بخندد یکی گفت شکست
هنوز بر لب و بود این سخن کرد و
یکی پیشه بر آمد که من چو هست
نجات دگر می زجا که نمی باید و
مادر که گفتت دور دین طلبید
درین معامله بودند تا خبر آمد
تبعین این مقال و تفصیل این احوال آنکه سپه سالار در بر بافرنگ
غازی آمد برین باده و فریاد جنگ پاشی از شب گذشته اول باین

تبعین این مقال و تفصیل این احوال آنکه سپه سالار در بر بافرنگ
غازی آمد برین باده و فریاد جنگ پاشی از شب گذشته اول باین

تبعین این مقال و تفصیل این احوال آنکه سپه سالار در بر بافرنگ
غازی آمد برین باده و فریاد جنگ پاشی از شب گذشته اول باین

تبعین این مقال و تفصیل این احوال آنکه سپه سالار در بر بافرنگ
غازی آمد برین باده و فریاد جنگ پاشی از شب گذشته اول باین

تبعین این مقال و تفصیل این احوال آنکه سپه سالار در بر بافرنگ
غازی آمد برین باده و فریاد جنگ پاشی از شب گذشته اول باین

۱۰۰
 ۱۰۱
 ۱۰۲
 ۱۰۳
 ۱۰۴
 ۱۰۵
 ۱۰۶
 ۱۰۷
 ۱۰۸
 ۱۰۹
 ۱۱۰
 ۱۱۱
 ۱۱۲
 ۱۱۳
 ۱۱۴
 ۱۱۵
 ۱۱۶
 ۱۱۷
 ۱۱۸
 ۱۱۹
 ۱۲۰
 ۱۲۱
 ۱۲۲
 ۱۲۳
 ۱۲۴
 ۱۲۵
 ۱۲۶
 ۱۲۷
 ۱۲۸
 ۱۲۹
 ۱۳۰
 ۱۳۱
 ۱۳۲
 ۱۳۳
 ۱۳۴
 ۱۳۵
 ۱۳۶
 ۱۳۷
 ۱۳۸
 ۱۳۹
 ۱۴۰
 ۱۴۱
 ۱۴۲
 ۱۴۳
 ۱۴۴
 ۱۴۵
 ۱۴۶
 ۱۴۷
 ۱۴۸
 ۱۴۹
 ۱۵۰
 ۱۵۱
 ۱۵۲
 ۱۵۳
 ۱۵۴
 ۱۵۵
 ۱۵۶
 ۱۵۷
 ۱۵۸
 ۱۵۹
 ۱۶۰
 ۱۶۱
 ۱۶۲
 ۱۶۳
 ۱۶۴
 ۱۶۵
 ۱۶۶
 ۱۶۷
 ۱۶۸
 ۱۶۹
 ۱۷۰
 ۱۷۱
 ۱۷۲
 ۱۷۳
 ۱۷۴
 ۱۷۵
 ۱۷۶
 ۱۷۷
 ۱۷۸
 ۱۷۹
 ۱۸۰
 ۱۸۱
 ۱۸۲
 ۱۸۳
 ۱۸۴
 ۱۸۵
 ۱۸۶
 ۱۸۷
 ۱۸۸
 ۱۸۹
 ۱۹۰
 ۱۹۱
 ۱۹۲
 ۱۹۳
 ۱۹۴
 ۱۹۵
 ۱۹۶
 ۱۹۷
 ۱۹۸
 ۱۹۹
 ۲۰۰
 ۲۰۱
 ۲۰۲
 ۲۰۳
 ۲۰۴
 ۲۰۵
 ۲۰۶
 ۲۰۷
 ۲۰۸
 ۲۰۹
 ۲۱۰
 ۲۱۱
 ۲۱۲
 ۲۱۳
 ۲۱۴
 ۲۱۵
 ۲۱۶
 ۲۱۷
 ۲۱۸
 ۲۱۹
 ۲۲۰
 ۲۲۱
 ۲۲۲
 ۲۲۳
 ۲۲۴
 ۲۲۵
 ۲۲۶
 ۲۲۷
 ۲۲۸
 ۲۲۹
 ۲۳۰
 ۲۳۱
 ۲۳۲
 ۲۳۳
 ۲۳۴
 ۲۳۵
 ۲۳۶
 ۲۳۷
 ۲۳۸
 ۲۳۹
 ۲۴۰
 ۲۴۱
 ۲۴۲
 ۲۴۳
 ۲۴۴
 ۲۴۵
 ۲۴۶
 ۲۴۷
 ۲۴۸
 ۲۴۹
 ۲۵۰
 ۲۵۱
 ۲۵۲
 ۲۵۳
 ۲۵۴
 ۲۵۵
 ۲۵۶
 ۲۵۷
 ۲۵۸
 ۲۵۹
 ۲۶۰
 ۲۶۱
 ۲۶۲
 ۲۶۳
 ۲۶۴
 ۲۶۵
 ۲۶۶
 ۲۶۷
 ۲۶۸
 ۲۶۹
 ۲۷۰
 ۲۷۱
 ۲۷۲
 ۲۷۳
 ۲۷۴
 ۲۷۵
 ۲۷۶
 ۲۷۷
 ۲۷۸
 ۲۷۹
 ۲۸۰
 ۲۸۱
 ۲۸۲
 ۲۸۳
 ۲۸۴
 ۲۸۵
 ۲۸۶
 ۲۸۷
 ۲۸۸
 ۲۸۹
 ۲۹۰
 ۲۹۱
 ۲۹۲
 ۲۹۳
 ۲۹۴
 ۲۹۵
 ۲۹۶
 ۲۹۷
 ۲۹۸
 ۲۹۹
 ۳۰۰
 ۳۰۱
 ۳۰۲
 ۳۰۳
 ۳۰۴
 ۳۰۵
 ۳۰۶
 ۳۰۷
 ۳۰۸
 ۳۰۹
 ۳۱۰
 ۳۱۱
 ۳۱۲
 ۳۱۳
 ۳۱۴
 ۳۱۵
 ۳۱۶
 ۳۱۷
 ۳۱۸
 ۳۱۹
 ۳۲۰
 ۳۲۱
 ۳۲۲
 ۳۲۳
 ۳۲۴
 ۳۲۵
 ۳۲۶
 ۳۲۷
 ۳۲۸
 ۳۲۹
 ۳۳۰
 ۳۳۱
 ۳۳۲
 ۳۳۳
 ۳۳۴
 ۳۳۵
 ۳۳۶
 ۳۳۷
 ۳۳۸
 ۳۳۹
 ۳۴۰
 ۳۴۱
 ۳۴۲
 ۳۴۳
 ۳۴۴
 ۳۴۵
 ۳۴۶
 ۳۴۷
 ۳۴۸
 ۳۴۹
 ۳۵۰
 ۳۵۱
 ۳۵۲
 ۳۵۳
 ۳۵۴
 ۳۵۵
 ۳۵۶
 ۳۵۷
 ۳۵۸
 ۳۵۹
 ۳۶۰
 ۳۶۱
 ۳۶۲
 ۳۶۳
 ۳۶۴
 ۳۶۵
 ۳۶۶
 ۳۶۷
 ۳۶۸
 ۳۶۹
 ۳۷۰
 ۳۷۱
 ۳۷۲
 ۳۷۳
 ۳۷۴
 ۳۷۵
 ۳۷۶
 ۳۷۷
 ۳۷۸
 ۳۷۹
 ۳۸۰
 ۳۸۱
 ۳۸۲
 ۳۸۳
 ۳۸۴
 ۳۸۵
 ۳۸۶
 ۳۸۷
 ۳۸۸
 ۳۸۹
 ۳۹۰
 ۳۹۱
 ۳۹۲
 ۳۹۳
 ۳۹۴
 ۳۹۵
 ۳۹۶
 ۳۹۷
 ۳۹۸
 ۳۹۹
 ۴۰۰
 ۴۰۱
 ۴۰۲
 ۴۰۳
 ۴۰۴
 ۴۰۵
 ۴۰۶
 ۴۰۷
 ۴۰۸
 ۴۰۹
 ۴۱۰
 ۴۱۱
 ۴۱۲
 ۴۱۳
 ۴۱۴
 ۴۱۵
 ۴۱۶
 ۴۱۷
 ۴۱۸
 ۴۱۹
 ۴۲۰
 ۴۲۱
 ۴۲۲
 ۴۲۳
 ۴۲۴
 ۴۲۵
 ۴۲۶
 ۴۲۷
 ۴۲۸
 ۴۲۹
 ۴۳۰
 ۴۳۱
 ۴۳۲
 ۴۳۳
 ۴۳۴
 ۴۳۵
 ۴۳۶
 ۴۳۷
 ۴۳۸
 ۴۳۹
 ۴۴۰
 ۴۴۱
 ۴۴۲
 ۴۴۳
 ۴۴۴
 ۴۴۵
 ۴۴۶
 ۴۴۷
 ۴۴۸
 ۴۴۹
 ۴۵۰
 ۴۵۱
 ۴۵۲
 ۴۵۳
 ۴۵۴
 ۴۵۵
 ۴۵۶
 ۴۵۷
 ۴۵۸
 ۴۵۹
 ۴۶۰
 ۴۶۱
 ۴۶۲
 ۴۶۳
 ۴۶۴
 ۴۶۵
 ۴۶۶
 ۴۶۷
 ۴۶۸
 ۴۶۹
 ۴۷۰
 ۴۷۱

۱- کمال طایفه
 ۲- از قوم منافق و کاک
 ۳- بدین شکل از او بدین
 ۴- که در کار کس در
 ۵- از این کمال از این کس
 ۶- است از این کس
 ۷- از این کس
 ۸- از این کس
 ۹- از این کس
 ۱۰- از این کس

وَقَالَ نِعْمَ نِعْمَتَا تَعَالَى
لَكَ يَا خَلْقُ الْبَرِّ وَالْبَرِّ
وَالْبَرِّ وَالْبَرِّ وَالْبَرِّ

وہ جہاں کہ درگاہ دولت و کرم
کیمی کی گزشتہ دربار گزشتہ
نہ خوار و نہ خوار و نہ خوار
سہل و سہل و سہل و سہل

سید الشہداء علیہ السلام
ابو الحسن علیہ السلام
امامی و قاضی
عزیز

یہ ہے جو ان کے دل میں
دورانِ دودھ دہریہ لہریں
آگ لگنے کو کہتے ہیں
یہ وہ ہے جو ان کے دل میں

۱۱
میا بخت
حبیب

فانتهى سطر

مفتی محمد شفیع
محکم دلائل سے مزین
نامور ماہرین کی تحریریں
میں

درم درجہ ہے
مقام میر سخی
نعمت و عید نکاح
شدن علی

[illegible]

تقاریر و بیانات
و نام کبر از مجبور
از دست فکرمندان
و از دست راجعت
و از دست راجعت

رازد
و جان بسات راز
آتش و جگر و دل و خنجر
غنا و فقیر و شکر و سکر
زده و زنده و زنده و زنده

خفاص
تاریخ ۱۱۵۰
مکتب زینبیه
۱۱۵۰
تاریخ ۱۱۵۰
مکتب زینبیه

ازین کجی و غمنازی
محنت جان و سنگدل

فصل تعلیم و علم و حکم
نور و دانش و حکم

در شرح نوشته که سرداری
باجرگزار عالی مقام
شاه نجفی قزوینی

شاهی بود بپناه و ناله یهود
از زمین بفرغ رای محمل
سست

از چهره آمال می افشاند و قطعه نصاب فر گرفته بخاطر
خورشید و آواز بلند و رنگت بشتاب و در بستان انبساط می
انچه بگوش رسیده بهوشش هم میرسد قطعه

سختن را بود در تقارب قبول	فعل فعل فعل فعل
آله است الله در جهان خالص	لگر او کند رحم بر فوج شاه
رحم است و غفار آمرزگار	ندانم چه شد حصه این سپاه
تکلم بیاموز و اعلم بدان	که سردار بگریخت از زرنگاه
تکلم سخن گو و قل حرف زن	ولی گاه با اشک و گاهی
حصین و تنین محکم دستوار	چو دیوار این قلعه بی شتاب
سما و فلک چیست هفت آسمان	که از دو بار دوت گشته سپاه
بود ارض و غیر ازین انگشت	پراز مرده زیر و زبر در ماه
محل مکان و مویات جاے	کشیف و عفن از هجوم سپاه
سفر و فرخ و نار آتش ولی	بفعل آمد این جا و عید آله

صحنه نموده است در آنجا که
یادداشت دارد از این گفتار خود
از قلم دست به خط کشیده اند
در میان عده ای چون چویدار
باسم و کلامه کلانتر و در حق
نشین و همین اشخاص
دگرگذاشت

فيلادلفيا
مجلس المدينة
مجلس المدينة
مجلس المدينة

عمرت و شوالی ۱۳۸۱
دین محمد

[illegible]

وَمَا ارْتَقَى مِنْكُمْ
بَارِكْ فِيهِمْ يٰ اَبْنٰى
عِلْمِ الْوُجُوْدِ اَمَّا

فلاست ولفقه بنم نه سید
مؤمن بود

دانشگاه واداب رفس
دو بهیله

۱۰۰
 ۱۰۱
 ۱۰۲
 ۱۰۳
 ۱۰۴
 ۱۰۵
 ۱۰۶
 ۱۰۷
 ۱۰۸
 ۱۰۹
 ۱۱۰
 ۱۱۱
 ۱۱۲
 ۱۱۳
 ۱۱۴
 ۱۱۵
 ۱۱۶
 ۱۱۷
 ۱۱۸
 ۱۱۹
 ۱۲۰
 ۱۲۱
 ۱۲۲
 ۱۲۳
 ۱۲۴
 ۱۲۵
 ۱۲۶
 ۱۲۷
 ۱۲۸
 ۱۲۹
 ۱۳۰
 ۱۳۱
 ۱۳۲
 ۱۳۳
 ۱۳۴
 ۱۳۵
 ۱۳۶
 ۱۳۷
 ۱۳۸
 ۱۳۹
 ۱۴۰
 ۱۴۱
 ۱۴۲
 ۱۴۳
 ۱۴۴
 ۱۴۵
 ۱۴۶
 ۱۴۷
 ۱۴۸
 ۱۴۹
 ۱۵۰
 ۱۵۱
 ۱۵۲
 ۱۵۳
 ۱۵۴
 ۱۵۵
 ۱۵۶
 ۱۵۷
 ۱۵۸
 ۱۵۹
 ۱۶۰
 ۱۶۱
 ۱۶۲
 ۱۶۳
 ۱۶۴
 ۱۶۵
 ۱۶۶
 ۱۶۷
 ۱۶۸
 ۱۶۹
 ۱۷۰
 ۱۷۱
 ۱۷۲
 ۱۷۳
 ۱۷۴
 ۱۷۵
 ۱۷۶
 ۱۷۷
 ۱۷۸
 ۱۷۹
 ۱۸۰
 ۱۸۱
 ۱۸۲
 ۱۸۳
 ۱۸۴
 ۱۸۵
 ۱۸۶
 ۱۸۷
 ۱۸۸
 ۱۸۹
 ۱۹۰
 ۱۹۱
 ۱۹۲
 ۱۹۳
 ۱۹۴
 ۱۹۵
 ۱۹۶
 ۱۹۷
 ۱۹۸
 ۱۹۹
 ۲۰۰
 ۲۰۱
 ۲۰۲
 ۲۰۳
 ۲۰۴
 ۲۰۵
 ۲۰۶
 ۲۰۷
 ۲۰۸
 ۲۰۹
 ۲۱۰
 ۲۱۱
 ۲۱۲
 ۲۱۳
 ۲۱۴
 ۲۱۵
 ۲۱۶
 ۲۱۷
 ۲۱۸
 ۲۱۹
 ۲۲۰
 ۲۲۱
 ۲۲۲
 ۲۲۳
 ۲۲۴
 ۲۲۵
 ۲۲۶
 ۲۲۷
 ۲۲۸
 ۲۲۹
 ۲۳۰
 ۲۳۱
 ۲۳۲
 ۲۳۳
 ۲۳۴
 ۲۳۵
 ۲۳۶
 ۲۳۷
 ۲۳۸
 ۲۳۹
 ۲۴۰
 ۲۴۱
 ۲۴۲
 ۲۴۳
 ۲۴۴
 ۲۴۵
 ۲۴۶
 ۲۴۷
 ۲۴۸
 ۲۴۹
 ۲۵۰
 ۲۵۱
 ۲۵۲
 ۲۵۳
 ۲۵۴
 ۲۵۵
 ۲۵۶
 ۲۵۷
 ۲۵۸
 ۲۵۹
 ۲۶۰
 ۲۶۱
 ۲۶۲
 ۲۶۳
 ۲۶۴
 ۲۶۵
 ۲۶۶
 ۲۶۷
 ۲۶۸
 ۲۶۹
 ۲۷۰
 ۲۷۱
 ۲۷۲
 ۲۷۳
 ۲۷۴
 ۲۷۵
 ۲۷۶
 ۲۷۷
 ۲۷۸
 ۲۷۹
 ۲۸۰
 ۲۸۱
 ۲۸۲
 ۲۸۳
 ۲۸۴
 ۲۸۵
 ۲۸۶
 ۲۸۷
 ۲۸۸
 ۲۸۹
 ۲۹۰
 ۲۹۱
 ۲۹۲
 ۲۹۳
 ۲۹۴
 ۲۹۵
 ۲۹۶
 ۲۹۷
 ۲۹۸
 ۲۹۹
 ۳۰۰
 ۳۰۱
 ۳۰۲
 ۳۰۳
 ۳۰۴
 ۳۰۵
 ۳۰۶
 ۳۰۷
 ۳۰۸
 ۳۰۹
 ۳۱۰
 ۳۱۱
 ۳۱۲
 ۳۱۳
 ۳۱۴
 ۳۱۵
 ۳۱۶
 ۳۱۷
 ۳۱۸
 ۳۱۹
 ۳۲۰
 ۳۲۱
 ۳۲۲
 ۳۲۳
 ۳۲۴
 ۳۲۵
 ۳۲۶
 ۳۲۷
 ۳۲۸
 ۳۲۹
 ۳۳۰
 ۳۳۱
 ۳۳۲
 ۳۳۳
 ۳۳۴
 ۳۳۵
 ۳۳۶
 ۳۳۷
 ۳۳۸
 ۳۳۹
 ۳۴۰
 ۳۴۱
 ۳۴۲
 ۳۴۳
 ۳۴۴
 ۳۴۵
 ۳۴۶
 ۳۴۷
 ۳۴۸
 ۳۴۹
 ۳۵۰
 ۳۵۱
 ۳۵۲
 ۳۵۳
 ۳۵۴
 ۳۵۵
 ۳۵۶
 ۳۵۷
 ۳۵۸
 ۳۵۹
 ۳۶۰
 ۳۶۱
 ۳۶۲
 ۳۶۳
 ۳۶۴
 ۳۶۵
 ۳۶۶
 ۳۶۷
 ۳۶۸
 ۳۶۹
 ۳۷۰
 ۳۷۱
 ۳۷۲
 ۳۷۳
 ۳۷۴
 ۳۷۵
 ۳۷۶
 ۳۷۷
 ۳۷۸
 ۳۷۹
 ۳۸۰
 ۳۸۱
 ۳۸۲
 ۳۸۳
 ۳۸۴
 ۳۸۵
 ۳۸۶
 ۳۸۷
 ۳۸۸
 ۳۸۹
 ۳۹۰
 ۳۹۱
 ۳۹۲
 ۳۹۳
 ۳۹۴
 ۳۹۵
 ۳۹۶
 ۳۹۷
 ۳۹۸
 ۳۹۹
 ۴۰۰
 ۴۰۱
 ۴۰۲
 ۴۰۳
 ۴۰۴
 ۴۰۵
 ۴۰۶
 ۴۰۷
 ۴۰۸
 ۴۰۹
 ۴۱۰
 ۴۱۱
 ۴۱۲
 ۴۱۳
 ۴۱۴
 ۴۱۵
 ۴۱۶
 ۴۱۷
 ۴۱۸
 ۴۱۹
 ۴۲۰
 ۴۲۱
 ۴۲۲
 ۴۲۳
 ۴۲۴
 ۴۲۵
 ۴۲۶
 ۴۲۷
 ۴۲۸
 ۴۲۹
 ۴۳۰
 ۴۳۱
 ۴۳۲
 ۴۳۳
 ۴۳۴
 ۴۳۵
 ۴۳۶
 ۴۳۷
 ۴۳۸
 ۴۳۹
 ۴۴۰
 ۴۴۱
 ۴۴۲
 ۴۴۳
 ۴۴۴
 ۴۴۵
 ۴۴۶
 ۴۴۷
 ۴۴۸
 ۴۴۹
 ۴۵۰
 ۴۵۱
 ۴۵۲
 ۴۵۳
 ۴۵۴
 ۴۵۵
 ۴۵۶
 ۴۵۷
 ۴۵۸
 ۴۵۹
 ۴۶۰
 ۴۶۱
 ۴۶۲
 ۴۶۳
 ۴۶۴
 ۴۶۵
 ۴۶۶
 ۴۶۷
 ۴۶۸
 ۴۶۹
 ۴۷۰
 ۴۷۱

و قانع نعمت خان عاقلے

حصار بیرون آمده کار بخیر برتری میرسانند و بهدار که خبری
در دادن جان شیرین قلم ثبات افشوده ستحفظان
و مدد را بمقتضای قلم مدد علیهم و لهم و بنهم
مستحقان شربت مرگ می چشاند فی القدر عزت خان را
خدمت میرآتش یافتن خلیه تازگی داشت نازده
شجاعت مانع شد روز بانه وار با فوجی چون شردو
تا و دوازده ساله خاشاک نشان برآرد و از کمال جرأت
باتفاق سمند یک شیر تو زک در دود آتش آمده
برق سنان و شهاب بان اهل بنی و عناد را در اعلی
و لهم عذاب الحریق در آرد و عدت نکان از طرف
سردار مذکور به فتاد رسید و از ان طرف هیچ معلوم
نیست و این عبارت که خان مذکور معروض جناب
خلافت مآب داشت که رفتم و جمعی کثیر القبل رسانیدم

[illegible]

مجلسی باشد در زمانه گشته
دوم و نفس دود مع
خارج باشد در زمانه گشته
شماره می ملک و دی خرم میدان
جاف و دار بر دون
نقص باره و دار بر دون
و کلان الش ششم و شماره
شماره و دار بر دون
باشد در زمانه گشته
بها

رسید که بندگان درگاه سلطانین سجده گاه را در برابر
رفیق بر نزد بان بجمبت پورش از شادی ضرورت ناموس
جسارت در طی زمینه با دران حین در آمدن بر فراز قلعه و
دلیر ^{۱۲} وقت ^{۱۱} در بنی بر گم آمده
جستن بپایین شود و نیز درین نعمن فرط قوت و جان
و کمال سطوت جهانی که در مزاج تقدس انزاج مبارک
طاعت ^{۱۳} موصوت ^{۱۲} صفت ^{۱۱} آئین ^{۱۰} آئین ^۹ آئین ^۸ آئین ^۷ آئین ^۶ آئین ^۵ آئین ^۴ آئین ^۳ آئین ^۲ آئین ^۱ آئین
درجات و بدن فیض مسکن همایون و امیر البرکات بخود
بعید صفت ^{۱۲} موصوت ^{۱۱} صفت ^{۱۰} آئین ^۹ آئین ^۸ آئین ^۷ آئین ^۶ آئین ^۵ آئین ^۴ آئین ^۳ آئین ^۲ آئین ^۱ آئین
نور علی نقی سر فرام است بر کافه خلایق اعم از موافق و منافی
روشنی در روشنی
ظاهر و با هر که در دنیا برین حکم بلند مرتبت سامی منزلت
غیر نزول یافت تا نزد بانی محکم چون اساس خلافت در
سلطنت حاضر آوردند و خاصان درگاه بر ستون بارگاه
نصب کردند خود بنفس نفیس همچو حضرت کلیم که بر طور سینا
بر آید یا خود جناب مسیح که بر فلک عروج فرماید بالا رفته
مانند شدید القوی که از فوق سما بر سطح خرا بهبوط نماید

وَمَالِ نَعْتَمَانِ مَالِ

جمع و دعوت خاوری و باطنی اور

جمعہ درجہ فضیلتین پابند و بالاک
دفعہ دوم

وہابیہ و جامعہ اسلامیہ

فقد تم في هذا اليوم من شهر ربيع الثاني سنة ١٣٤٠ هـ

۲۰۰

۹۹ و در بلند و اسامی
نقضا و در جدول

استخفاف و غالی در

استواری سلطنت
آن کمالی و خفی و

شعبہ الفتویٰ
القدس قلمیہ

جامعہ اسلامیہ اسلامیہ
حاصل کلام ملک
اسلامیہ

۱۰۰
 ۱۰۱
 ۱۰۲
 ۱۰۳
 ۱۰۴
 ۱۰۵
 ۱۰۶
 ۱۰۷
 ۱۰۸
 ۱۰۹
 ۱۱۰
 ۱۱۱
 ۱۱۲
 ۱۱۳
 ۱۱۴
 ۱۱۵
 ۱۱۶
 ۱۱۷
 ۱۱۸
 ۱۱۹
 ۱۲۰
 ۱۲۱
 ۱۲۲
 ۱۲۳
 ۱۲۴
 ۱۲۵
 ۱۲۶
 ۱۲۷
 ۱۲۸
 ۱۲۹
 ۱۳۰
 ۱۳۱
 ۱۳۲
 ۱۳۳
 ۱۳۴
 ۱۳۵
 ۱۳۶
 ۱۳۷
 ۱۳۸
 ۱۳۹
 ۱۴۰
 ۱۴۱
 ۱۴۲
 ۱۴۳
 ۱۴۴
 ۱۴۵
 ۱۴۶
 ۱۴۷
 ۱۴۸
 ۱۴۹
 ۱۵۰
 ۱۵۱
 ۱۵۲
 ۱۵۳
 ۱۵۴
 ۱۵۵
 ۱۵۶
 ۱۵۷
 ۱۵۸
 ۱۵۹
 ۱۶۰
 ۱۶۱
 ۱۶۲
 ۱۶۳
 ۱۶۴
 ۱۶۵
 ۱۶۶
 ۱۶۷
 ۱۶۸
 ۱۶۹
 ۱۷۰
 ۱۷۱
 ۱۷۲
 ۱۷۳
 ۱۷۴
 ۱۷۵
 ۱۷۶
 ۱۷۷
 ۱۷۸
 ۱۷۹
 ۱۸۰
 ۱۸۱
 ۱۸۲
 ۱۸۳
 ۱۸۴
 ۱۸۵
 ۱۸۶
 ۱۸۷
 ۱۸۸
 ۱۸۹
 ۱۹۰
 ۱۹۱
 ۱۹۲
 ۱۹۳
 ۱۹۴
 ۱۹۵
 ۱۹۶
 ۱۹۷
 ۱۹۸
 ۱۹۹
 ۲۰۰
 ۲۰۱
 ۲۰۲
 ۲۰۳
 ۲۰۴
 ۲۰۵
 ۲۰۶
 ۲۰۷
 ۲۰۸
 ۲۰۹
 ۲۱۰
 ۲۱۱
 ۲۱۲
 ۲۱۳
 ۲۱۴
 ۲۱۵
 ۲۱۶
 ۲۱۷
 ۲۱۸
 ۲۱۹
 ۲۲۰
 ۲۲۱
 ۲۲۲
 ۲۲۳
 ۲۲۴
 ۲۲۵
 ۲۲۶
 ۲۲۷
 ۲۲۸
 ۲۲۹
 ۲۳۰
 ۲۳۱
 ۲۳۲
 ۲۳۳
 ۲۳۴
 ۲۳۵
 ۲۳۶
 ۲۳۷
 ۲۳۸
 ۲۳۹
 ۲۴۰
 ۲۴۱
 ۲۴۲
 ۲۴۳
 ۲۴۴
 ۲۴۵
 ۲۴۶
 ۲۴۷
 ۲۴۸
 ۲۴۹
 ۲۵۰
 ۲۵۱
 ۲۵۲
 ۲۵۳
 ۲۵۴
 ۲۵۵
 ۲۵۶
 ۲۵۷
 ۲۵۸
 ۲۵۹
 ۲۶۰
 ۲۶۱
 ۲۶۲
 ۲۶۳
 ۲۶۴
 ۲۶۵
 ۲۶۶
 ۲۶۷
 ۲۶۸
 ۲۶۹
 ۲۷۰
 ۲۷۱
 ۲۷۲
 ۲۷۳
 ۲۷۴
 ۲۷۵
 ۲۷۶
 ۲۷۷
 ۲۷۸
 ۲۷۹
 ۲۸۰
 ۲۸۱
 ۲۸۲
 ۲۸۳
 ۲۸۴
 ۲۸۵
 ۲۸۶
 ۲۸۷
 ۲۸۸
 ۲۸۹
 ۲۹۰
 ۲۹۱
 ۲۹۲
 ۲۹۳
 ۲۹۴
 ۲۹۵
 ۲۹۶
 ۲۹۷
 ۲۹۸
 ۲۹۹
 ۳۰۰
 ۳۰۱
 ۳۰۲
 ۳۰۳
 ۳۰۴
 ۳۰۵
 ۳۰۶
 ۳۰۷
 ۳۰۸
 ۳۰۹
 ۳۱۰
 ۳۱۱
 ۳۱۲
 ۳۱۳
 ۳۱۴
 ۳۱۵
 ۳۱۶
 ۳۱۷
 ۳۱۸
 ۳۱۹
 ۳۲۰
 ۳۲۱
 ۳۲۲
 ۳۲۳
 ۳۲۴
 ۳۲۵
 ۳۲۶
 ۳۲۷
 ۳۲۸
 ۳۲۹
 ۳۳۰
 ۳۳۱
 ۳۳۲
 ۳۳۳
 ۳۳۴
 ۳۳۵
 ۳۳۶
 ۳۳۷
 ۳۳۸
 ۳۳۹
 ۳۴۰
 ۳۴۱
 ۳۴۲
 ۳۴۳
 ۳۴۴
 ۳۴۵
 ۳۴۶
 ۳۴۷
 ۳۴۸
 ۳۴۹
 ۳۵۰
 ۳۵۱
 ۳۵۲
 ۳۵۳
 ۳۵۴
 ۳۵۵
 ۳۵۶
 ۳۵۷
 ۳۵۸
 ۳۵۹
 ۳۶۰
 ۳۶۱
 ۳۶۲
 ۳۶۳
 ۳۶۴
 ۳۶۵
 ۳۶۶
 ۳۶۷
 ۳۶۸
 ۳۶۹
 ۳۷۰
 ۳۷۱
 ۳۷۲
 ۳۷۳
 ۳۷۴
 ۳۷۵
 ۳۷۶
 ۳۷۷
 ۳۷۸
 ۳۷۹
 ۳۸۰
 ۳۸۱
 ۳۸۲
 ۳۸۳
 ۳۸۴
 ۳۸۵
 ۳۸۶
 ۳۸۷
 ۳۸۸
 ۳۸۹
 ۳۹۰
 ۳۹۱
 ۳۹۲
 ۳۹۳
 ۳۹۴
 ۳۹۵
 ۳۹۶
 ۳۹۷
 ۳۹۸
 ۳۹۹
 ۴۰۰
 ۴۰۱
 ۴۰۲
 ۴۰۳
 ۴۰۴
 ۴۰۵
 ۴۰۶
 ۴۰۷
 ۴۰۸
 ۴۰۹
 ۴۱۰
 ۴۱۱
 ۴۱۲
 ۴۱۳
 ۴۱۴
 ۴۱۵
 ۴۱۶
 ۴۱۷
 ۴۱۸
 ۴۱۹
 ۴۲۰
 ۴۲۱
 ۴۲۲
 ۴۲۳
 ۴۲۴
 ۴۲۵
 ۴۲۶
 ۴۲۷
 ۴۲۸
 ۴۲۹
 ۴۳۰
 ۴۳۱
 ۴۳۲
 ۴۳۳
 ۴۳۴
 ۴۳۵
 ۴۳۶
 ۴۳۷
 ۴۳۸
 ۴۳۹
 ۴۴۰
 ۴۴۱
 ۴۴۲
 ۴۴۳
 ۴۴۴
 ۴۴۵
 ۴۴۶
 ۴۴۷
 ۴۴۸
 ۴۴۹
 ۴۵۰
 ۴۵۱
 ۴۵۲
 ۴۵۳
 ۴۵۴
 ۴۵۵
 ۴۵۶
 ۴۵۷
 ۴۵۸
 ۴۵۹
 ۴۶۰
 ۴۶۱
 ۴۶۲
 ۴۶۳
 ۴۶۴
 ۴۶۵
 ۴۶۶
 ۴۶۷
 ۴۶۸
 ۴۶۹
 ۴۷۰
 ۴۷۱

آن بزرگ والا جناب مظفر کرامتنامی حساب که خوایش
بیشک بیدار سیت و بیداریش بعینه خواب نیست که هر حلقه
سلسله ارادت سجادیه نشین مسلم الولايت پیر و مرشد حضرت
میر و مرشد جندبزرگوار شیخ عالی تبار یعنی آن سامی مرتبت
می فرمودند که بر آسمان رفتم و خدا را دیدم از من پرسید که
مخدوم زاده ما چه حال دارند گفتم در دعای عمر و دولت مشغول
اند جنیه مرتفع بمن داده رخصت کرد و گفت بروید خلق گمراه
میشود احوال یک پشت در میان گذشته که آن عیض موروثی که بمو
تاج خروس خدا داد است بعد از چندگاه بر می آید و بر سر محرکه
زیارت چندان هجوم عام می شود که در چارموجه
از دحام جندبزرگوار دست و پا جاب آسا از کلاه
حیات عاری میگردد احوال حاصل آن بزرگوار جنیه گزارا مشب
در خواب بسر وقت ارشاد علی اولاد و احوال

[illegible]

نفسی در بیان
کون در این دنیا
نفسی در بیان
کون در این دنیا
نفسی در بیان
کون در این دنیا

بزم دیگر جو شمع بر دجگاه	شد از ان ضربت خود میداد
چون شش ز خواب شیرین	دید ریش خودش بدست خود
جنگ باد و نفس آمد یاد	خنده زد و بریش خود میداد
گریه کشت ست چیست این آخر	هر که شک آورد بود کافر

سر گروه شمیان اخبار و آثار و پیش مخران اوضاع و احوال
که بجای سوسی محله و بازار مامور و محکوم اند چون مره شطرنج
خانه بخانه گردیده و مانند ورق گنجینه صفت جفت و
رسیده از هر جا خبر گرفته حاکم باین نظم منظوم است

قصیده شهر آشوب

درین ملک خراب اردو کس رانیت سامان
چو گنج افتاده اند اهل مهند در کج ویرانه
بسرحد رسیده خلق را افراط نادرست
که سنی هم ندارد این زمان حرف سخن دانی

در این شهر و در این ملک
در این شهر و در این ملک
در این شهر و در این ملک
در این شهر و در این ملک
در این شهر و در این ملک
در این شهر و در این ملک

و تاج نغمان عالی
و تاج نغمان عالی
و تاج نغمان عالی
و تاج نغمان عالی
و تاج نغمان عالی
و تاج نغمان عالی

بازمانده احوال
بازمانده احوال
بازمانده احوال
بازمانده احوال
بازمانده احوال
بازمانده احوال

ز جزی
که این نقد را از این نیست چون جان جنس از این
نه بنید روی ز رجاء گرا آئینه به فرو شد

کریک مودر بساطش نیست غیر از چشم حیرانی
ولی پرداخت جامی ز پوست کیست خیالی

بنگ باز دو گفت از کجا آرم چنین جانی
غم روزی و خلاج آتش است و پنبه میگوئد

باین نسبت بود برادر رفتن کار آسانی
رخامی می‌پزد سوداچو باورچی نمی‌یابد

برنج و سرخ و سیب و پیاز و مرغ حلوانی
بجفتا کاغذی کو کاغذی رنگین و پرکار سیب و پیاز

کہ پنہارم کماچ صرخ و از خشتاش افشانی
گدا در کشتی کشکول آبی ہسم غنی یا بے

ولی در محنتها ابرویش گرد طوفانی

فرض زینہا فرض تر در مورجل رفتن بدان

نہیں

الكرامه

ان صفت خودمان

خالی متی ملان ست پر کیسه زر زو هزار خزان
ناخوش هیچ چسبان کزج ماش تفت بارد خنک
عمر و خفیف ابله سبک این جله لطف اندخان
موز می اشده چه بدرسان عانت دروغی در قسم
شمسک شمشیر اعنی نجیل اینها همه مختار جان
کاذب جهان راوغ دگر بزدل دروغی جلین گر
پیش مهابت خان بیات سازد ت خاطر نشان
کیس فطن صاحب خرد جید فکر خیر کریم
باؤل سخی باؤل دلیر اینها همه ممتاز خان
غیاث الدین گنجی شهنشاه و عداوت
ملک اعنی دیب بازو خودیادگیر از مدام

[illegible][illegible]

عقل جو اہل اس صفا از دین
جان راغ کبر داد

فغان خان اینخدا ناوغیلا
جملہ مردان و عجمی درویشا

شیر علی شکرین محمد درویش
کرم علی مردان کبیر

و دریاچه چابوئید، هم در این ناحیه است و دریاچه چابوئید، هم در این ناحیه است و دریاچه چابوئید، هم در این ناحیه است

۱۰۰
 ۱۰۱
 ۱۰۲
 ۱۰۳
 ۱۰۴
 ۱۰۵
 ۱۰۶
 ۱۰۷
 ۱۰۸
 ۱۰۹
 ۱۱۰
 ۱۱۱
 ۱۱۲
 ۱۱۳
 ۱۱۴
 ۱۱۵
 ۱۱۶
 ۱۱۷
 ۱۱۸
 ۱۱۹
 ۱۲۰
 ۱۲۱
 ۱۲۲
 ۱۲۳
 ۱۲۴
 ۱۲۵
 ۱۲۶
 ۱۲۷
 ۱۲۸
 ۱۲۹
 ۱۳۰
 ۱۳۱
 ۱۳۲
 ۱۳۳
 ۱۳۴
 ۱۳۵
 ۱۳۶
 ۱۳۷
 ۱۳۸
 ۱۳۹
 ۱۴۰
 ۱۴۱
 ۱۴۲
 ۱۴۳
 ۱۴۴
 ۱۴۵
 ۱۴۶
 ۱۴۷
 ۱۴۸
 ۱۴۹
 ۱۵۰
 ۱۵۱
 ۱۵۲
 ۱۵۳
 ۱۵۴
 ۱۵۵
 ۱۵۶
 ۱۵۷
 ۱۵۸
 ۱۵۹
 ۱۶۰
 ۱۶۱
 ۱۶۲
 ۱۶۳
 ۱۶۴
 ۱۶۵
 ۱۶۶
 ۱۶۷
 ۱۶۸
 ۱۶۹
 ۱۷۰
 ۱۷۱
 ۱۷۲
 ۱۷۳
 ۱۷۴
 ۱۷۵
 ۱۷۶
 ۱۷۷
 ۱۷۸
 ۱۷۹
 ۱۸۰
 ۱۸۱
 ۱۸۲
 ۱۸۳
 ۱۸۴
 ۱۸۵
 ۱۸۶
 ۱۸۷
 ۱۸۸
 ۱۸۹
 ۱۹۰
 ۱۹۱
 ۱۹۲
 ۱۹۳
 ۱۹۴
 ۱۹۵
 ۱۹۶
 ۱۹۷
 ۱۹۸
 ۱۹۹
 ۲۰۰
 ۲۰۱
 ۲۰۲
 ۲۰۳
 ۲۰۴
 ۲۰۵
 ۲۰۶
 ۲۰۷
 ۲۰۸
 ۲۰۹
 ۲۱۰
 ۲۱۱
 ۲۱۲
 ۲۱۳
 ۲۱۴
 ۲۱۵
 ۲۱۶
 ۲۱۷
 ۲۱۸
 ۲۱۹
 ۲۲۰
 ۲۲۱
 ۲۲۲
 ۲۲۳
 ۲۲۴
 ۲۲۵
 ۲۲۶
 ۲۲۷
 ۲۲۸
 ۲۲۹
 ۲۳۰
 ۲۳۱
 ۲۳۲
 ۲۳۳
 ۲۳۴
 ۲۳۵
 ۲۳۶
 ۲۳۷
 ۲۳۸
 ۲۳۹
 ۲۴۰
 ۲۴۱
 ۲۴۲
 ۲۴۳
 ۲۴۴
 ۲۴۵
 ۲۴۶
 ۲۴۷
 ۲۴۸
 ۲۴۹
 ۲۵۰
 ۲۵۱
 ۲۵۲
 ۲۵۳
 ۲۵۴
 ۲۵۵
 ۲۵۶
 ۲۵۷
 ۲۵۸
 ۲۵۹
 ۲۶۰
 ۲۶۱
 ۲۶۲
 ۲۶۳
 ۲۶۴
 ۲۶۵
 ۲۶۶
 ۲۶۷
 ۲۶۸
 ۲۶۹
 ۲۷۰
 ۲۷۱
 ۲۷۲
 ۲۷۳
 ۲۷۴
 ۲۷۵
 ۲۷۶
 ۲۷۷
 ۲۷۸
 ۲۷۹
 ۲۸۰
 ۲۸۱
 ۲۸۲
 ۲۸۳
 ۲۸۴
 ۲۸۵
 ۲۸۶
 ۲۸۷
 ۲۸۸
 ۲۸۹
 ۲۹۰
 ۲۹۱
 ۲۹۲
 ۲۹۳
 ۲۹۴
 ۲۹۵
 ۲۹۶
 ۲۹۷
 ۲۹۸
 ۲۹۹
 ۳۰۰
 ۳۰۱
 ۳۰۲
 ۳۰۳
 ۳۰۴
 ۳۰۵
 ۳۰۶
 ۳۰۷
 ۳۰۸
 ۳۰۹
 ۳۱۰
 ۳۱۱
 ۳۱۲
 ۳۱۳
 ۳۱۴
 ۳۱۵
 ۳۱۶
 ۳۱۷
 ۳۱۸
 ۳۱۹
 ۳۲۰
 ۳۲۱
 ۳۲۲
 ۳۲۳
 ۳۲۴
 ۳۲۵
 ۳۲۶
 ۳۲۷
 ۳۲۸
 ۳۲۹
 ۳۳۰
 ۳۳۱
 ۳۳۲
 ۳۳۳
 ۳۳۴
 ۳۳۵
 ۳۳۶
 ۳۳۷
 ۳۳۸
 ۳۳۹
 ۳۴۰
 ۳۴۱
 ۳۴۲
 ۳۴۳
 ۳۴۴
 ۳۴۵
 ۳۴۶
 ۳۴۷
 ۳۴۸
 ۳۴۹
 ۳۵۰
 ۳۵۱
 ۳۵۲
 ۳۵۳
 ۳۵۴
 ۳۵۵
 ۳۵۶
 ۳۵۷
 ۳۵۸
 ۳۵۹
 ۳۶۰
 ۳۶۱
 ۳۶۲
 ۳۶۳
 ۳۶۴
 ۳۶۵
 ۳۶۶
 ۳۶۷
 ۳۶۸
 ۳۶۹
 ۳۷۰
 ۳۷۱
 ۳۷۲
 ۳۷۳
 ۳۷۴
 ۳۷۵
 ۳۷۶
 ۳۷۷
 ۳۷۸
 ۳۷۹
 ۳۸۰
 ۳۸۱
 ۳۸۲
 ۳۸۳
 ۳۸۴
 ۳۸۵
 ۳۸۶
 ۳۸۷
 ۳۸۸
 ۳۸۹
 ۳۹۰
 ۳۹۱
 ۳۹۲
 ۳۹۳
 ۳۹۴
 ۳۹۵
 ۳۹۶
 ۳۹۷
 ۳۹۸
 ۳۹۹
 ۴۰۰
 ۴۰۱
 ۴۰۲
 ۴۰۳
 ۴۰۴
 ۴۰۵
 ۴۰۶
 ۴۰۷
 ۴۰۸
 ۴۰۹
 ۴۱۰
 ۴۱۱
 ۴۱۲
 ۴۱۳
 ۴۱۴
 ۴۱۵
 ۴۱۶
 ۴۱۷
 ۴۱۸
 ۴۱۹
 ۴۲۰
 ۴۲۱
 ۴۲۲
 ۴۲۳
 ۴۲۴
 ۴۲۵
 ۴۲۶
 ۴۲۷
 ۴۲۸
 ۴۲۹
 ۴۳۰
 ۴۳۱
 ۴۳۲
 ۴۳۳
 ۴۳۴
 ۴۳۵
 ۴۳۶
 ۴۳۷
 ۴۳۸
 ۴۳۹
 ۴۴۰
 ۴۴۱
 ۴۴۲
 ۴۴۳
 ۴۴۴
 ۴۴۵
 ۴۴۶
 ۴۴۷
 ۴۴۸
 ۴۴۹
 ۴۵۰
 ۴۵۱
 ۴۵۲
 ۴۵۳
 ۴۵۴
 ۴۵۵
 ۴۵۶
 ۴۵۷
 ۴۵۸
 ۴۵۹
 ۴۶۰
 ۴۶۱
 ۴۶۲
 ۴۶۳
 ۴۶۴
 ۴۶۵
 ۴۶۶
 ۴۶۷
 ۴۶۸
 ۴۶۹
 ۴۷۰
 ۴۷۱

مفتی محمد رفیع الرحمن صاحب مدظلہ العالی

خزائن سحر بارزنده ابو عبد الله
دو یقین است که اعتبار و زین
هم آفتاب

گرفتن و بر جان بگذاشتن و از
درد جان بخشیدن و از

۱۲۱۲ در باب خبری از فتن و...

فہمین باب سے دست بردار
از دیانت و

بعضی گفتند:

بدرن سبکین ۱۳۴۴
نظر فاضل

ماضی در آرد و دهانی نزد عاقلان
و سحاب نهد بامان

ایک من فلفل قنبلاقلہ سلجیہ
ابو خواجہ شہزاد اولیٰ رضا

لنواب مستطاب معلى جناب كرم
درخواستش علوفه بناید جناب كرم
چون اجرام داخل فرد حساب كند
زیرا كه در معامله ماستاب كرم
بسن بایم خلاص زین پتخاب كرم
ذات تراز خلق و جهان استاب كرم
باید علاج بنده به قصد ثواب كرم
كردم ترا دعا و خدا مستجاب كرم

بنویس تمام کرد اتم علاج تو
در کش لنگری همه جا این سلم
آزیز هزار و سه صد و شصت چهار بود
باداد ایت از لی دستگیر او
بر خط اوصیتین که توان کرد اعتبار
ای دستگیر حالت مانند گامه عقل
در باب کشیم که مردم زانظار
یار ببقادولبت عت مدام باد

اطفال شكر ظفر پيكر بخواندن قطعه نصاب مشغول اند

۱۲	دعوت صورت	قطعه
----	-----------	------

مغول و اعدای مغایل فاعلین
زین هر دو بحکایتیاد انصار
آنهم شد و حصار نیفتاد و انتظام

بحر مضارع دران گوهر سخن
معراج سلم آمد وزینہ وہیں بلند
الکثر السقوط شکستن قیامت

علی بن فضل متبادله سبک
از غرض و نام علی بن حسن درج
حرف کبریم علی بن حسن درج
و از غرض و نام علی بن حسن درج
علی بن محمد زیدان الله بن
بن محمد بن علی بن محمد بن
بن محمد بن علی بن محمد بن

درین شهر قسمت از آن
 خالق کائنات مشهور باین نام
 موسوم شد چنانچه در تفسیر
 چنانچه از هر کس در ادعای این
 شریف تعلیل بر دو ضمیمه مسطور
 ۱۲ " اللّٰه اشتغال فی تحقیق
 عنایت مجتنب پس ۱۳ " و
 زاری که نیست که بداند این
 ظاهر که از هر کس بداند
 که در این شهر و دیه ۱۴ " عالم
 و عزاب کشان ۱۵ "

[illegible]

عنصر ناری تمامی منقلب گشته شرر به قطره تبدیل یافته باران
شدید نازل شد همه شب مضمون فرخی مستحون انا ارسن
الریاح قد تیر سحابا عالمیاز اوضاع گردید و رحمت رحمت
میزول الغیث شامل آن بیابان شدیرا بنج تخم شمره
لشت و نخل شمره نشاند همه نهال آبی گشت آفتی عظیم
اے نشور و غارتگرش

و عا می جسم بسکان در دوی معلی رسید غیر از خیمه ابر که به
 بزرگ آماجگاه در بقیعین حج است
 طناب باران تمام بود همه از باد بار و شده و پاره که به
 بادی بادی فساد آن نبود و آب برفت و تار و پو و باران
 تمام صرف رخت باران گردید و تو شکر سیل همه را
 ای آب ملاک شدند
 در هم پیچید از افواج سیب و مرحله بر خنی که باراضی
 پست راضی شده بسری بردند ز غیر موج در پا و طوق گرداب
 رگرون برندان مات شتا فتند و همی که محابا از باد و آب
 که کردند هر چه بادا باد گویان از سر آب

[illegible]

و تاج نخبان مای
 بلای کوی خواست زینست
 بمان دخت و بار داد کوی
 بود از نر و شفقت ناز داد کوی
 بر گاه که هست نفع بیدار کوی
 دار دمار از خون نرون در بار کوی
 کیم که از غایت نر و بار کوی
 کیم که از غایت نر و بار کوی

بگفتند آیه از سر ایشان گذشت اگر آنکس که وعده مساوی
 اَلْاُتْمَلُ یُعْصِمُنِی مِنَ الْمَاءِ اَنْجَازِ مُوَدَّهٖ بِرَفْرِزِ قَتْلِ وَ قَتْلِهِ
 جبل برآمده فریقی هوشمند که از فطرت بلند و مدینه چند
 اختیار کرده بودند تا صبحدم از ارم و اطمینان قدم در حله
 امن و امان می زدند زمانی که گرداب آفتاب از چشمه
 نورانی دریای فیض لم یزلی نمایان شده قطرات انجم را
 بدم صبح در کشید ملاح قضا به تیغ خورشید رستمای باران
 برید غراب سحاب ابله افق رسانید محصوران قلیل القدر و
 کثیر الاقتدار ذره وار از روزنهای حصار برآمده بر اوج دگر حمله که
 بامداد قطرات نازله بنه که کلک کاتب گشته بمضمون صدق مشحون
 و سخی فخر کبها کتابه قتلہ لکمل صفوان علیہ
 تراب کا صابنه و ابله قترکه بران نگاشته بود رسیده
 همچو موج شمشیر کشیده سر پای غازیان را جاب بجر فنا

تقدیر که در جوش نر و بار
 بگفتند آیه از سر ایشان گذشت
 اَلْاُتْمَلُ یُعْصِمُنِی مِنَ الْمَاءِ
 جبل برآمده فریقی هوشمند
 اختیار کرده بودند تا صبحدم
 امن و امان می زدند زمانی
 نورانی دریای فیض لم یزلی
 بدم صبح در کشید ملاح قضا
 برید غراب سحاب ابله افق
 کثیر الاقتدار ذره وار از
 بامداد قطرات نازله بنه
 و سخی فخر کبها کتابه
 تراب کا صابنه و ابله قترکه
 همچو موج شمشیر کشیده

و تاج نخبان مای
 بلای کوی خواست زینست
 بمان دخت و بار داد کوی
 بود از نر و شفقت ناز داد کوی
 بر گاه که هست نفع بیدار کوی
 دار دمار از خون نرون در بار کوی
 کیم که از غایت نر و بار کوی
 کیم که از غایت نر و بار کوی

و تاج نخبان مای
 بلای کوی خواست زینست
 بمان دخت و بار داد کوی
 بود از نر و شفقت ناز داد کوی
 بر گاه که هست نفع بیدار کوی
 دار دمار از خون نرون در بار کوی
 کیم که از غایت نر و بار کوی
 کیم که از غایت نر و بار کوی

ساختند و آنچه از بنیاد سیه و مرحله باقی بود بانبای حیات
ایشان مهوری کرده بنا مهوری تمام چون سپل بر سر گردگان
افواج دویدند سالم خان حبشی در مغاک تاریکی خنیزه
و غار را به عمار رحمان داده ماصدق ^{تاریک} طلمات ^{بعضها}
^{فوق بعض} کجانی ظاهر ساخت لاجرم در آن ظلمت از غلم آن
سیه دلان سالم مانده جرعه از آب حیات چشید لطف اسدخان
به لطافت انجیل از دریای قمار جمعیت آن مقهوران بکنار
رسید و ازان در طعم خوش وجودش جبین جبین از کام تنگ
بلا خاص یافت یعنی بهانه نوپ انداختن به پناه عرابها
نوپ خود را کشید آنجا کمال جگر داری بکار برده تو بچی دل
میداد و پنجاه این مصرعہ خالی کن و پر کن که همین می ماند
باری آن قدر برگشت که بشوق کلامش التوا ^{ترجمه} زاز گوایل
معظمه و بواسطه تروز نه خالی کردند مشغول ^{جمع بارست}

گفتار ازین استند و فکر

بازار من مریضی پیدا کرد که
گفته باشند او بی خانوار گندیده
است بیست و پنج آ

تعمیم یافته و کلیه افراد جامعه را شامل می‌شود.

۴۵

نصرت و مدد
ایام و روزگار
نگار و نامی
از اسب و سوار

شماره ۱۰۰
پیاپی ۱۰۰
مجله ۱۰۰
شماره ۱۰۰

نعمت خان عالمی
سرگودھا

حاجیہ

کمان شمشیر و شیطان
کمان و کشتن و شیطان
کمان و کشتن و شیطان
کمان و کشتن و شیطان

فرض چهار خط است
بلندترین گفت در فارسی این کلمات
است بر مبنای بر وزن یوه
فرضی و در طبری در
ان

دست خدایا بر عیبت
و جاکجا آب حیات
جنگ شتر جنگ و کارغایان کرد
دست خدایا بر عیبت

کمان برون خان
بھی کیا از سر بیان
چرخ و لعل و شبنم
الانسی باقی

از غم و اندوه
دست قوس خالی

۱۲

کالیفرنیا

جسم پراز باوه بود و بدام در کنار دره سمجی و منجور پاز
همیشه ۱۲۰
خمر افتاده و قه که شیا طین الا نسن شال قوس قزح

دا تره کشیدند او نیز دست بر تیر و کمان برد و اما دست بر دهنه
ای گردشند ۱۲
دید ه سبان کمان بر گشت و گوشه گزشت بنوعیکه پی بنزدند
بیت

خوابی که از کشاکش مردم شکو خلاص باید خلق گوشه مساکین گرفت
در حق شرح کنز شمع این بیت رخومیت است
از انجا بجا نب سید عزت خان گرم عنان شده رسیدند از آرمین

تیغ و سنگ دل چندان آتش فتنه جست که دو روز و چهار ماه از آن
برآمد خان مذکور قرار برقرار اختیار نموده کوه سلامت

را اسم سے پیدا است فصار ازین آن لوگوں کو
از باران گل شدہ بود لاجرم از ان لای نامیہ سردارند کہ
حوا نہ نقش قدم ہا سے ننگ گردید و آن کے سرداران اس وقت

رسیده میسرانده خواستند که از سترن جدا کنند افغانی

سلامت آفرین

[illegible][illegible]

[illegible]

و قاتل خنجر مال
 و قاتل خنجر مال
 و قاتل خنجر مال

و قاتل خنجر مال
 و قاتل خنجر مال
 و قاتل خنجر مال

همی زده باد تا زخوش دست گردان بستند جلال محاط لب
 براه خان که سر براه گریه میجو ادور گل مانده بود در شش گرفته
 کشیدند و سینه کرده بر در جلال زدند و بستند و دوزده
 منصب و از دیگر را نیز از آب دگل با ما سایه کریمه
 و قطعتهم اثنی عشر اسباطا و امسا بهرین وضع و سنگی
 کرده جاشنی کل اضرعیم کسب حجت می جشانیدند
 کلو و اشر با صومج سرق الله و لا تتعاونی الکفرین
 مقصدین الحاصل مبه را با عرت خان بی عرت
 پیش انداخته روبرو به قلعه نهادند
 اسی و ستان بیند این خصمها چه کردند
 ما را چه بود در دل بر حال ما چه کردند
 راه پورش نهادند دست کشش کشادند
 بر کار او ستاوند پیر ادا چه کردند

و قاتل خنجر مال
 و قاتل خنجر مال
 و قاتل خنجر مال

و قاتل خنجر مال
 و قاتل خنجر مال
 و قاتل خنجر مال

و قاتل خنجر مال
 و قاتل خنجر مال
 و قاتل خنجر مال

با عیار عدس
دودس مفیداران

باعد و سلفان

که باقی مسجد و مغان

نخست در اواز در

لا غیان قطبان

۱۲ شمس

عبود بن مکتب گشتن

از آفتاب دستان

بجای برگزینان

۱۵ شمس

از آفتاب دستان

بجای برگزینان

۱۸ شمس

از آفتاب دستان

بجای برگزینان

۲۱ شمس

از آفتاب دستان

بجای برگزینان

۲۴ شمس

از آفتاب دستان

در این زمانه غلام و آدب نماند
نا دیده شوق حشما شرم و حیا چو کزند
بروند خود بچائے کز دند سبب بلائے
آخر صریح گویند تا در کجا چسب کردند
چون خبر حشمت اثر ببارگاه فلک اشتباه رسیده حشمت
خلافت منزلت پسر مرشد جهانیان موسس بنیان امری مان
از کیفیت خان بهادر و فرزند جنگ استفسار فرمودند عرض
جانب سستاب گردید که خان منظم البه در مسجد سبب کباب کردند
مسکلی و قلع است بابا دران دیگر بموجب آلتین اکتون
مسکینان را ان شسته بسبب طعنان سبیل بران طغان
تنبیه انداخت و کشتی کرد واسطه عبور عازان مرتب شده بود
از تنگ نظری حباب و ارباب و قزاقه کمان زد و سرج عازان را زدند
و بلا سخت از بعضی خبر غضب سلطان تیرج تنگ قهر جهانیان

نزدیک بود که در این زمانه غلام و آدب نماند
نا دیده شوق حشما شرم و حیا چو کزند
بروند خود بچائے کز دند سبب بلائے
آخر صریح گویند تا در کجا چسب کردند
چون خبر حشمت اثر ببارگاه فلک اشتباه رسیده حشمت
خلافت منزلت پسر مرشد جهانیان موسس بنیان امری مان
از کیفیت خان بهادر و فرزند جنگ استفسار فرمودند عرض
جانب سستاب گردید که خان منظم البه در مسجد سبب کباب کردند
مسکلی و قلع است بابا دران دیگر بموجب آلتین اکتون
مسکینان را ان شسته بسبب طعنان سبیل بران طغان
تنبیه انداخت و کشتی کرد واسطه عبور عازان مرتب شده بود
از تنگ نظری حباب و ارباب و قزاقه کمان زد و سرج عازان را زدند
و بلا سخت از بعضی خبر غضب سلطان تیرج تنگ قهر جهانیان

در این زمانه غلام و آدب نماند
نا دیده شوق حشما شرم و حیا چو کزند
بروند خود بچائے کز دند سبب بلائے
آخر صریح گویند تا در کجا چسب کردند
چون خبر حشمت اثر ببارگاه فلک اشتباه رسیده حشمت
خلافت منزلت پسر مرشد جهانیان موسس بنیان امری مان
از کیفیت خان بهادر و فرزند جنگ استفسار فرمودند عرض
جانب سستاب گردید که خان منظم البه در مسجد سبب کباب کردند
مسکلی و قلع است بابا دران دیگر بموجب آلتین اکتون
مسکینان را ان شسته بسبب طعنان سبیل بران طغان
تنبیه انداخت و کشتی کرد واسطه عبور عازان مرتب شده بود
از تنگ نظری حباب و ارباب و قزاقه کمان زد و سرج عازان را زدند
و بلا سخت از بعضی خبر غضب سلطان تیرج تنگ قهر جهانیان

از آفتاب دستان
بجای برگزینان
۲۷ شمس
از آفتاب دستان
بجای برگزینان
۳۰ شمس
از آفتاب دستان
بجای برگزینان
۳۳ شمس
از آفتاب دستان
بجای برگزینان
۳۶ شمس
از آفتاب دستان
بجای برگزینان
۳۹ شمس
از آفتاب دستان
بجای برگزینان
۴۲ شمس
از آفتاب دستان
بجای برگزینان
۴۵ شمس
از آفتاب دستان
بجای برگزینان
۴۸ شمس
از آفتاب دستان
بجای برگزینان
۵۱ شمس
از آفتاب دستان
بجای برگزینان
۵۴ شمس
از آفتاب دستان
بجای برگزینان
۵۷ شمس
از آفتاب دستان
بجای برگزینان
۶۰ شمس
از آفتاب دستان
بجای برگزینان
۶۳ شمس
از آفتاب دستان
بجای برگزینان
۶۶ شمس
از آفتاب دستان
بجای برگزینان
۶۹ شمس
از آفتاب دستان
بجای برگزینان
۷۲ شمس
از آفتاب دستان
بجای برگزینان
۷۵ شمس
از آفتاب دستان
بجای برگزینان
۷۸ شمس
از آفتاب دستان
بجای برگزینان
۸۱ شمس
از آفتاب دستان
بجای برگزینان
۸۴ شمس
از آفتاب دستان
بجای برگزینان
۸۷ شمس
از آفتاب دستان
بجای برگزینان
۹۰ شمس
از آفتاب دستان
بجای برگزینان
۹۳ شمس
از آفتاب دستان
بجای برگزینان
۹۶ شمس
از آفتاب دستان
بجای برگزینان
۹۹ شمس
از آفتاب دستان
بجای برگزینان
۱۰۲ شمس
از آفتاب دستان
بجای برگزینان
۱۰۵ شمس
از آفتاب دستان
بجای برگزینان
۱۰۸ شمس
از آفتاب دستان
بجای برگزینان
۱۱۱ شمس
از آفتاب دستان
بجای برگزینان
۱۱۴ شمس
از آفتاب دستان
بجای برگزینان
۱۱۷ شمس
از آفتاب دستان
بجای برگزینان
۱۲۰ شمس
از آفتاب دستان
بجای برگزینان

[illegible]

جلالت و شدت با فوج و سپاه تمام و در چشم بر آه بود و در کمر گاه
آب کم نشود از اینجا گذشته صفحہ میدارند از نقوش سبیل نقش
لشستگان بشویند اما نیک از شب گذشته شدت جمعیت
سوم صبح ۱۲
سبیل فورت آب تفاوتی نشد آن خیال بطلان مناسب
بلکه بمحلول ۱۲
که نقش بود بر آب گستر آب بقدره خشک (ظمان ملاء)
چون سر آب منتهی شد آمد از آن آب ۱۲
و قوس پیدا نکرد قریب نصف شب بکام خالق عناصر فلک
چون سر آب منتهی شد آمد از آن آب ۱۲
تا آنکه شش آب منتهی شد بکام فلک سید اعظم و در ازان آد
چون سر آب منتهی شد آمد از آن آب ۱۲
پیشتر و مشور بنونه و قاس التور میوید اگر دید ازین آه که در ظلمت
چون سر آب منتهی شد آمد از آن آب ۱۲
لیله الخاتم نموان ناکام حرکت لغو و دور از کار بے
بکام دیدند بضمون العود و احمده تر زبان شده از رک
باز گشتن بکمر است ۱۲
حسن تدبیر و اصابت اے دانش پذیر معاهدت نموده بجانها
رسیدن و آب گفتن ۱۲
خویش سید نزار سے ظلو مان جوں زیادہ روان فضول
نگہبان
کامیاب مقصد و اصول شده کو چہاے

مرد در دگر گفت که تو را تا گزیده و بر جان آداب است علم با نام جنتیست ستم کند ۱۲ ساله بگفت بر خیزت در نشان دانش از نور و هدایه کان ظهور ما بجو ۱۳

۱۳۰۲
 ۱۳۰۳
 ۱۳۰۴
 ۱۳۰۵
 ۱۳۰۶
 ۱۳۰۷
 ۱۳۰۸
 ۱۳۰۹
 ۱۳۱۰
 ۱۳۱۱
 ۱۳۱۲
 ۱۳۱۳
 ۱۳۱۴
 ۱۳۱۵
 ۱۳۱۶
 ۱۳۱۷
 ۱۳۱۸
 ۱۳۱۹
 ۱۳۲۰
 ۱۳۲۱
 ۱۳۲۲
 ۱۳۲۳
 ۱۳۲۴
 ۱۳۲۵
 ۱۳۲۶
 ۱۳۲۷
 ۱۳۲۸
 ۱۳۲۹
 ۱۳۳۰
 ۱۳۳۱
 ۱۳۳۲
 ۱۳۳۳
 ۱۳۳۴
 ۱۳۳۵
 ۱۳۳۶
 ۱۳۳۷
 ۱۳۳۸
 ۱۳۳۹
 ۱۳۴۰
 ۱۳۴۱
 ۱۳۴۲
 ۱۳۴۳
 ۱۳۴۴
 ۱۳۴۵
 ۱۳۴۶
 ۱۳۴۷
 ۱۳۴۸
 ۱۳۴۹
 ۱۳۵۰
 ۱۳۵۱
 ۱۳۵۲
 ۱۳۵۳
 ۱۳۵۴
 ۱۳۵۵
 ۱۳۵۶
 ۱۳۵۷
 ۱۳۵۸
 ۱۳۵۹
 ۱۳۶۰
 ۱۳۶۱
 ۱۳۶۲
 ۱۳۶۳
 ۱۳۶۴
 ۱۳۶۵
 ۱۳۶۶
 ۱۳۶۷
 ۱۳۶۸
 ۱۳۶۹
 ۱۳۷۰
 ۱۳۷۱
 ۱۳۷۲
 ۱۳۷۳
 ۱۳۷۴
 ۱۳۷۵
 ۱۳۷۶
 ۱۳۷۷
 ۱۳۷۸
 ۱۳۷۹
 ۱۳۸۰
 ۱۳۸۱
 ۱۳۸۲
 ۱۳۸۳
 ۱۳۸۴
 ۱۳۸۵
 ۱۳۸۶
 ۱۳۸۷
 ۱۳۸۸
 ۱۳۸۹
 ۱۳۹۰
 ۱۳۹۱
 ۱۳۹۲
 ۱۳۹۳
 ۱۳۹۴
 ۱۳۹۵
 ۱۳۹۶
 ۱۳۹۷
 ۱۳۹۸
 ۱۳۹۹
 ۱۴۰۰
 ۱۴۰۱
 ۱۴۰۲
 ۱۴۰۳
 ۱۴۰۴
 ۱۴۰۵
 ۱۴۰۶
 ۱۴۰۷
 ۱۴۰۸
 ۱۴۰۹
 ۱۴۱۰
 ۱۴۱۱
 ۱۴۱۲
 ۱۴۱۳
 ۱۴۱۴
 ۱۴۱۵
 ۱۴۱۶
 ۱۴۱۷
 ۱۴۱۸
 ۱۴۱۹
 ۱۴۲۰
 ۱۴۲۱
 ۱۴۲۲
 ۱۴۲۳
 ۱۴۲۴
 ۱۴۲۵
 ۱۴۲۶
 ۱۴۲۷
 ۱۴۲۸
 ۱۴۲۹
 ۱۴۳۰
 ۱۴۳۱
 ۱۴۳۲
 ۱۴۳۳
 ۱۴۳۴
 ۱۴۳۵
 ۱۴۳۶
 ۱۴۳۷
 ۱۴۳۸
 ۱۴۳۹
 ۱۴۴۰
 ۱۴۴۱
 ۱۴۴۲
 ۱۴۴۳
 ۱۴۴۴
 ۱۴۴۵
 ۱۴۴۶
 ۱۴۴۷
 ۱۴۴۸
 ۱۴۴۹
 ۱۴۵۰
 ۱۴۵۱
 ۱۴۵۲
 ۱۴۵۳
 ۱۴۵۴
 ۱۴۵۵
 ۱۴۵۶
 ۱۴۵۷
 ۱۴۵۸
 ۱۴۵۹
 ۱۴۶۰
 ۱۴۶۱
 ۱۴۶۲
 ۱۴۶۳
 ۱۴۶۴
 ۱۴۶۵
 ۱۴۶۶
 ۱۴۶۷
 ۱۴۶۸
 ۱۴۶۹
 ۱۴۷۰
 ۱۴۷۱
 ۱۴۷۲
 ۱۴۷۳
 ۱۴۷۴
 ۱۴۷۵
 ۱۴۷۶
 ۱۴۷۷
 ۱۴۷۸
 ۱۴۷۹
 ۱۴۸۰
 ۱۴۸۱
 ۱۴۸۲
 ۱۴۸۳
 ۱۴۸۴
 ۱۴۸۵
 ۱۴۸۶
 ۱۴۸۷
 ۱۴۸۸
 ۱۴۸۹
 ۱۴۹۰
 ۱۴۹۱
 ۱۴۹۲
 ۱۴۹۳
 ۱۴۹۴
 ۱۴۹۵
 ۱۴۹۶
 ۱۴۹۷
 ۱۴۹۸
 ۱۴۹۹
 ۱۵۰۰
 ۱۵۰۱
 ۱۵۰۲
 ۱۵۰۳
 ۱۵۰۴
 ۱۵۰۵
 ۱۵۰۶
 ۱۵۰۷
 ۱۵۰۸
 ۱۵۰۹
 ۱۵۱۰
 ۱۵۱۱
 ۱۵۱۲
 ۱۵۱۳
 ۱۵۱۴
 ۱۵۱۵
 ۱۵۱۶
 ۱۵۱۷
 ۱۵۱۸
 ۱۵۱۹
 ۱۵۲۰
 ۱۵۲۱
 ۱۵۲۲
 ۱۵۲۳
 ۱۵۲۴
 ۱۵۲۵
 ۱۵۲۶
 ۱۵۲۷
 ۱۵۲۸
 ۱۵۲۹
 ۱۵۳۰
 ۱۵۳۱
 ۱۵۳۲
 ۱۵۳۳
 ۱۵۳۴
 ۱۵۳۵
 ۱۵۳۶
 ۱۵۳۷
 ۱۵۳۸
 ۱۵۳۹
 ۱۵۴۰
 ۱۵۴۱
 ۱۵۴۲
 ۱۵۴۳
 ۱۵۴۴
 ۱۵۴۵
 ۱۵۴۶
 ۱۵۴۷
 ۱۵۴۸
 ۱۵۴۹
 ۱۵۵۰
 ۱۵۵۱
 ۱۵۵۲
 ۱۵۵۳
 ۱۵۵۴
 ۱۵۵۵
 ۱۵۵۶
 ۱۵۵۷
 ۱۵۵۸
 ۱۵۵۹
 ۱۵۶۰
 ۱۵۶۱
 ۱۵۶۲
 ۱۵۶۳
 ۱۵۶۴
 ۱۵۶۵
 ۱۵۶۶
 ۱۵۶۷
 ۱۵۶۸
 ۱۵۶۹
 ۱۵۷۰
 ۱۵۷۱
 ۱۵۷۲
 ۱۵۷۳
 ۱۵۷۴
 ۱۵۷۵
 ۱۵۷۶
 ۱۵۷۷
 ۱۵۷۸
 ۱۵۷۹
 ۱۵۸۰
 ۱۵۸۱
 ۱۵۸۲
 ۱۵۸۳
 ۱۵۸۴
 ۱۵۸۵
 ۱۵۸۶
 ۱۵۸۷
 ۱۵۸۸
 ۱۵۸۹
 ۱۵۹۰
 ۱۵۹۱
 ۱۵۹۲
 ۱۵۹۳
 ۱۵۹۴
 ۱۵۹۵
 ۱۵۹۶
 ۱۵۹۷
 ۱۵۹۸
 ۱۵۹۹
 ۱۶۰۰
 ۱۶۰۱
 ۱۶۰۲
 ۱۶۰۳
 ۱۶۰۴
 ۱۶۰۵
 ۱۶۰۶
 ۱۶۰۷
 ۱۶۰۸
 ۱۶۰۹
 ۱۶۱۰
 ۱۶۱۱
 ۱۶۱۲
 ۱۶۱۳
 ۱۶۱۴
 ۱۶۱۵
 ۱۶۱۶

و قاع ضحایا

سلامت سر کوب علامت ساخته اند سید و مرله و مدومه آنجه
در کار قلعه گیری مقید بود و از خیر انتفاع انداخته الویه استقامت
و اعلام استقرار بر افراخته در مکانیکه ششماه قبل ازین اوست
و صول غازیان نصرت شعرا و آغاز تهنه سنجی حصار از ان جا
شده بود و دشمنان بدو شکست میشت اند و بجلوه توپها کابل
رعد صدای برق شعله صاعقه نشان که از همه برجها امکان
معیبت بنیان میرسد راه افواج تا هره البته مصراع
گر یار را که بگذارد قدم پیش بسمان اشد مالک الملکوت
ذو الخلقه و الکبریا و الجبروت بر شعرا و دریاے قدرت
و عالم فرشتگان صاحب بزرگی عالم علوی و نظام مجسمات
این همه طوفان صنعت و به لوازم تجلی مهر رخت جبرین شعله
سطوت در وحدت ماده لطیف و غضب نکه بود از
اسرار الهی و اتحاد و بهولای راحت و قوت
ششم نمود از حکمت نامتناهی همان یک
یعنی این پنج و مانده ها

سلامت سر کوب علامت ساخته اند سید و مرله و مدومه آنجه
در کار قلعه گیری مقید بود و از خیر انتفاع انداخته الویه استقامت
و اعلام استقرار بر افراخته در مکانیکه ششماه قبل ازین اوست
و صول غازیان نصرت شعرا و آغاز تهنه سنجی حصار از ان جا
شده بود و دشمنان بدو شکست میشت اند و بجلوه توپها کابل
رعد صدای برق شعله صاعقه نشان که از همه برجها امکان
معیبت بنیان میرسد راه افواج تا هره البته مصراع
گر یار را که بگذارد قدم پیش بسمان اشد مالک الملکوت
ذو الخلقه و الکبریا و الجبروت بر شعرا و دریاے قدرت
و عالم فرشتگان صاحب بزرگی عالم علوی و نظام مجسمات
این همه طوفان صنعت و به لوازم تجلی مهر رخت جبرین شعله
سطوت در وحدت ماده لطیف و غضب نکه بود از
اسرار الهی و اتحاد و بهولای راحت و قوت
ششم نمود از حکمت نامتناهی همان یک
یعنی این پنج و مانده ها

مردمان بنده خود کس نیستند که در دنیا و در آخرت در چشم ۱۲
کتاب و در دنیا و در آخرت در چشم ۱۲
کتاب و در دنیا و در آخرت در چشم ۱۲

در این کتاب و در این کتاب و در این کتاب
در این کتاب و در این کتاب و در این کتاب
در این کتاب و در این کتاب و در این کتاب

۱۰ بیان
 در کار و در خلق و در تعب
 سبب و آری آنکه در کار
 عاقل و غافل که خلق و کار
 بیان آنکه در کار و در تعب
 در کار و در خلق و در تعب
 سبب و آری آنکه در کار
 عاقل و غافل که خلق و کار

ازان که بپوشد
از پیکر آراست
نور خورشید را
سست اینجام
آب بپوشد
روشنی بپوشد
آب بپوشد

۱۱۱۱ ۱۱۱۱	ابیات	۱۱۱۱ ۱۱۱۱
کسی در قسم اقبال و ادبار پنج و کسرسین گوی بخش کردن یکجرا ساخت با تو فنی و سینه مراد خلایکات ۱۲ ۱۱۱۱ یکجرا بے سعادت کو دنیا مراد مردم شاه ۱۳ قبول خاص درگاه لے	بجزیر از قدرت حق نیست ممتاز کہ پیش آتوسرا فرازی سرافراز کہ بستر و تونا کامی تونا کام نشاید یافتن رخ اے خواہے	۱۱۱۱ ۱۱۱۱

ربه خفاش منشی که این کس از لیمان آفتاب کریمیه
 و من لم یجعل الله له نوراً اقصا له من
 نوراً چشم پوشیده در قفا
 در قفا چشم پوشیده در قفا

۱۳۱۲
 ۱۳۱۳
 ۱۳۱۴
 ۱۳۱۵
 ۱۳۱۶
 ۱۳۱۷
 ۱۳۱۸
 ۱۳۱۹
 ۱۳۲۰
 ۱۳۲۱
 ۱۳۲۲
 ۱۳۲۳
 ۱۳۲۴
 ۱۳۲۵
 ۱۳۲۶
 ۱۳۲۷
 ۱۳۲۸
 ۱۳۲۹
 ۱۳۳۰
 ۱۳۳۱
 ۱۳۳۲
 ۱۳۳۳
 ۱۳۳۴
 ۱۳۳۵
 ۱۳۳۶
 ۱۳۳۷
 ۱۳۳۸
 ۱۳۳۹
 ۱۳۴۰
 ۱۳۴۱
 ۱۳۴۲
 ۱۳۴۳
 ۱۳۴۴
 ۱۳۴۵
 ۱۳۴۶
 ۱۳۴۷
 ۱۳۴۸
 ۱۳۴۹
 ۱۳۵۰
 ۱۳۵۱
 ۱۳۵۲
 ۱۳۵۳
 ۱۳۵۴
 ۱۳۵۵
 ۱۳۵۶
 ۱۳۵۷
 ۱۳۵۸
 ۱۳۵۹
 ۱۳۶۰
 ۱۳۶۱
 ۱۳۶۲
 ۱۳۶۳
 ۱۳۶۴
 ۱۳۶۵
 ۱۳۶۶
 ۱۳۶۷
 ۱۳۶۸
 ۱۳۶۹
 ۱۳۷۰
 ۱۳۷۱
 ۱۳۷۲
 ۱۳۷۳
 ۱۳۷۴
 ۱۳۷۵
 ۱۳۷۶
 ۱۳۷۷
 ۱۳۷۸
 ۱۳۷۹
 ۱۳۸۰
 ۱۳۸۱
 ۱۳۸۲
 ۱۳۸۳
 ۱۳۸۴
 ۱۳۸۵
 ۱۳۸۶
 ۱۳۸۷
 ۱۳۸۸
 ۱۳۸۹
 ۱۳۹۰
 ۱۳۹۱
 ۱۳۹۲
 ۱۳۹۳
 ۱۳۹۴
 ۱۳۹۵
 ۱۳۹۶
 ۱۳۹۷
 ۱۳۹۸
 ۱۳۹۹
 ۱۴۰۰
 ۱۴۰۱
 ۱۴۰۲
 ۱۴۰۳
 ۱۴۰۴
 ۱۴۰۵
 ۱۴۰۶
 ۱۴۰۷
 ۱۴۰۸
 ۱۴۰۹
 ۱۴۱۰
 ۱۴۱۱
 ۱۴۱۲
 ۱۴۱۳
 ۱۴۱۴
 ۱۴۱۵
 ۱۴۱۶
 ۱۴۱۷
 ۱۴۱۸
 ۱۴۱۹
 ۱۴۲۰
 ۱۴۲۱
 ۱۴۲۲
 ۱۴۲۳
 ۱۴۲۴
 ۱۴۲۵
 ۱۴۲۶
 ۱۴۲۷
 ۱۴۲۸
 ۱۴۲۹
 ۱۴۳۰
 ۱۴۳۱
 ۱۴۳۲
 ۱۴۳۳
 ۱۴۳۴
 ۱۴۳۵
 ۱۴۳۶
 ۱۴۳۷
 ۱۴۳۸
 ۱۴۳۹
 ۱۴۴۰
 ۱۴۴۱
 ۱۴۴۲
 ۱۴۴۳
 ۱۴۴۴
 ۱۴۴۵
 ۱۴۴۶
 ۱۴۴۷
 ۱۴۴۸
 ۱۴۴۹
 ۱۴۵۰
 ۱۴۵۱
 ۱۴۵۲
 ۱۴۵۳
 ۱۴۵۴
 ۱۴۵۵
 ۱۴۵۶
 ۱۴۵۷
 ۱۴۵۸
 ۱۴۵۹
 ۱۴۶۰
 ۱۴۶۱
 ۱۴۶۲
 ۱۴۶۳
 ۱۴۶۴
 ۱۴۶۵
 ۱۴۶۶
 ۱۴۶۷
 ۱۴۶۸
 ۱۴۶۹
 ۱۴۷۰
 ۱۴۷۱
 ۱۴۷۲
 ۱۴۷۳
 ۱۴۷۴
 ۱۴۷۵
 ۱۴۷۶
 ۱۴۷۷
 ۱۴۷۸
 ۱۴۷۹
 ۱۴۸۰
 ۱۴۸۱
 ۱۴۸۲
 ۱۴۸۳
 ۱۴۸۴
 ۱۴۸۵
 ۱۴۸۶
 ۱۴۸۷
 ۱۴۸۸
 ۱۴۸۹
 ۱۴۹۰
 ۱۴۹۱
 ۱۴۹۲
 ۱۴۹۳
 ۱۴۹۴
 ۱۴۹۵
 ۱۴۹۶
 ۱۴۹۷
 ۱۴۹۸
 ۱۴۹۹
 ۱۵۰۰
 ۱۵۰۱
 ۱۵۰۲
 ۱۵۰۳
 ۱۵۰۴
 ۱۵۰۵
 ۱۵۰۶
 ۱۵۰۷
 ۱۵۰۸
 ۱۵۰۹
 ۱۵۱۰
 ۱۵۱۱
 ۱۵۱۲
 ۱۵۱۳
 ۱۵۱۴
 ۱۵۱۵
 ۱۵۱۶
 ۱۵۱۷
 ۱۵۱۸
 ۱۵۱۹
 ۱۵۲۰
 ۱۵۲۱
 ۱۵۲۲
 ۱۵۲۳
 ۱۵۲۴
 ۱۵۲۵
 ۱۵۲۶
 ۱۵۲۷
 ۱۵۲۸
 ۱۵۲۹
 ۱۵۳۰
 ۱۵۳۱
 ۱۵۳۲
 ۱۵۳۳
 ۱۵۳۴
 ۱۵۳۵
 ۱۵۳۶
 ۱۵۳۷
 ۱۵۳۸
 ۱۵۳۹
 ۱۵۴۰
 ۱۵۴۱
 ۱۵۴۲
 ۱۵۴۳
 ۱۵۴۴
 ۱۵۴۵
 ۱۵۴۶
 ۱۵۴۷
 ۱۵۴۸
 ۱۵۴۹
 ۱۵۵۰
 ۱۵۵۱
 ۱۵۵۲
 ۱۵۵۳
 ۱۵۵۴
 ۱۵۵۵
 ۱۵۵۶
 ۱۵۵۷
 ۱۵۵۸
 ۱۵۵۹
 ۱۵۶۰
 ۱۵۶۱
 ۱۵۶۲
 ۱۵۶۳
 ۱۵۶۴
 ۱۵۶۵
 ۱۵۶۶
 ۱۵۶۷
 ۱۵۶۸
 ۱۵۶۹
 ۱۵۷۰
 ۱۵۷۱
 ۱۵۷۲
 ۱۵۷۳
 ۱۵۷۴
 ۱۵۷۵
 ۱۵۷۶
 ۱۵۷۷
 ۱۵۷۸
 ۱۵۷۹
 ۱۵۸۰
 ۱۵۸۱
 ۱۵۸۲
 ۱۵۸۳
 ۱۵۸۴
 ۱۵۸۵
 ۱۵۸۶
 ۱۵۸۷
 ۱۵۸۸
 ۱۵۸۹
 ۱۵۹۰
 ۱۵۹۱
 ۱۵۹۲
 ۱۵۹۳
 ۱۵۹۴
 ۱۵۹۵
 ۱۵۹۶
 ۱۵۹۷
 ۱۵۹۸
 ۱۵۹۹
 ۱۶۰۰
 ۱۶۰۱
 ۱۶۰۲
 ۱۶۰۳
 ۱۶۰۴
 ۱۶۰۵
 ۱۶۰۶
 ۱۶۰۷
 ۱۶۰۸
 ۱۶۰۹
 ۱۶۱۰
 ۱۶۱۱
 ۱۶۱۲
 ۱۶۱۳
 ۱۶۱۴
 ۱۶۱۵
 ۱۶۱۶
 ۱۶۱۷
 ۱۶۱۸
 ۱۶۱۹
 ۱۶۲۰
 ۱۶۲۱
 ۱۶۲۲
 ۱۶۲۳
 ۱۶۲۴
 ۱۶۲۵
 ۱۶۲۶

بلکہ اصل مال کرنا حق ہے
 وہ جب یہ عدالت کو پیش کرتا ہے
 ریسٹ نہ کرنا ضرور و زور و
 وزیر خزانہ کے ہاتھ سے
 معی دود و کرپشن بدست
 وزیر امور کو ملے دود و کرپشن
 لا کر اس کے پاس پیش کیا
 سنت کہ اب تو سرکار کی خدمت
 ریسٹ کیسٹ کی طرح ہے
 وزیر امور کے ہاتھ سے
 درجہ اول و دوم کے
 دواغ نعمتی افسار

قطر

مفعول منفعه على فاعل

سرفوج چو شدایر مسکیت

از علم لعنت هراچہ بدباد

آقبال بود و عروج طالع

دریچا پور عنبرم داد

ادب پارسی و بخت باشد
زادگان

اور دوسرے حیدر آباد

نادم ندیمان بود شیمان

مشکل جو من طولی نامشاد
بفتح ر

تعمیمت چیه ملا به پیغم امده
بکیر عقوبت و کیفت دوا که

بضم
بجاءهم

سند و تفحص

از رنجت بدست داد و فرمود

برالیت بر آرزو و است

اے کاشحک مادرم خنبراد

آدام بوجازیرا سے

یاد دوداگردانیدن ۱۲
ص ۱۲۸

پاکاش پدر در اسے گاہ

کرم و زردی و اعیان و حالات و دین بجهت انجمن راوند و پسران راوند و یوای آرنه و

[illegible]

五

۱۰۰

١٠٠

۱۵۱۷

3

192

11

...

۱۰۴

...

کتابخانه

١٤٠٠

اندر

1951

بسم الله الرحمن الرحيم

الحمد لله

72

۵۰

...

۱۳۹۵

0000

مے باشند و بجوالی بروج منقوبہ چون مرگان

مشترک

[illegible]

روشن بنایند عین مصلحت است بی ملاحظه چشم و چراغ
بها دران قوی باز و دیر و ستان عفت^{۲۲} الحلافت
سر خجسته تور از استین ند بیر بر آورده باشند ره آتش
زدن نقب انگشت^{۲۳} نماند دران آتش^{۲۴} شطرنج
قضا باطنا پنجاری در انجا گستر و بازندگان مهره
احتیاط مفصوبه مراجعت را چنانکه مقرر شده
بود باختند لکن سواران چندان که اسب
تاختند با جلد تازه آتش کفی الفوریل^{۲۵} تل
باروت را در خانه برج زد بر نیامدند و بیادگان هر چند
گرم پے شدند از کجروی فرزین سنگ که شتر آسا
بهر طرف دودید راه جان برون نیافتند طرف
بازے رخ داد دران دلا که شاط^{۲۶} قضا مرها
سنگ را بالاے برد به جنانه^{۲۷} زحل

۱- در صورتی که در این کتابچه، هیچ‌یک از مطالب فوق‌الذکر را در اختیار شما قرار ندهیم، خواهشمند است به هیچ‌یک از این مطالب اکتفا نکنید و به هیچ‌یک از این مطالب اکتفا نکنید.

مانند لاله قالبی تھی کردہ غافل از اینکه نحوست تحت الفعل
مشکلہ لقب را بہ نظر در آورده بمحض سادات اختر مجاہد
احقران در غمی آئینہ کہ سبا و احلیو کہ ارض کہ حجاب شود
آتش خاہد شد ماہ بیکہ ایشان از بختوف مرگ از نور حیات
عاری سازد ہنوز سایہ زمین لظاہ آفتاب بود کہ بہ تیار
کند و پاہروی زردبان لستی و اجتماد بے پایان حبیبی و شان را
بجای دشمنان فرستاد و زبان حال تفسیر آہ الا اخذنا
یوم صعد بعضہم بعضا عدوہم ز کشادہ سبحان شد طبع خام
کہ مستح بنام او شود بخنکی بکار برود دیگر از اخبز نکرد و خود و قوت
خبردار شد کہ ہمہ سوختند و تنفگیان مرحلہ کہ دران
زمانہ بمصیقا آلتی کم و بیش الموت عقد اخوت با غفلت
بستہ بودند بر سیدین سنگماہ گران خواب نشان
سنگین شد چند آنکہ خبردار دژ شمار آن جماعہ مرحوم
اباز بر فاسند

مانند بلال قالبی تنی کرده غافل از اینکه نخست تحت الشعاع
 شعله نقب را به نظر در آورده به محض سادات اختر مجبانه
 احترام در نمی آیند که مباد احویل که ارض که حجاب خود
 آتش خواهد شد ماه بیکر ایشانرا بختوف مرگ از نور حیات
 عاری سازد هنوز سایه زمین لظا آب آفتاب بود که بدست یاری
 کند و پامردی زردبان بسی داجتاد به پان جمعی و توان
 بجای و شستن فرستاد و زبان حال نفسیه آیه الا خذوا
 فی صعد بعضهم بعض عدو و زکند سبحان الله طبع خام
 که شمع بنام او شود و بختی بکار برده دیگر از خبر نکرده و خود نرفته
 خبر دار شد که همه سوختند و تنفگیان مرحله که دران
 زمان به صیفه آتشی هم آخ الموت عقده اخوت با غفلت
 بسته بودند بر سیدین سنگها گران خواب نشان
 سنگین شد چندانکه خدا بردار و دشوار آن جماعه مروج
 آواز برخاستند

و کتب معتبره انجالی
 و در وقت نفوس و اگر کسی به
 غلطی لغو دوم را بجای علی
 خواند نیز غلطی است
 بلکه در کشتی یابی بدست
 است و در لایه کشتی است
 و آن کشتی با چون آگاه شدند که در مرحله آدم زند نیست
 چنانکه در جسد مومنی به مجرد انطفای حرارت غریزی
 غیر طبعی عمل می نمایند فوراً در آن مو جال و مرحله آمده آن
 جا ها را که سواران غازی در مدت چهار ماه جرت
 آورده بودند متصرف شدند از آنجا که عدالت حضرت
 بادشاه داگستر عدل پرور و بچنین ناشی راضی
 نشد حکم قضا توام بسر کردگان احمق مشرف صد و
 یافت که جمعی کثیر بعد از فسخ آن ستم پیشگان شریر

که بر کار چرخ پر کار نقطه جمیع اجل را منتها می داند و حیات
 ایشان ساخت بعد و سال هجری مساوی افتاد ایامی
 غیبی آنکه شاید این همه آدم و رسل کشته میشوند
 خدا کند که از آن طرف نیز جمعی کشته شده باشند
 و آن کشتی با چون آگاه شدند که در مرحله آدم زند نیست
 چنانکه در جسد مومنی به مجرد انطفای حرارت غریزی
 غیر طبعی عمل می نمایند فوراً در آن مو جال و مرحله آمده آن
 جا ها را که سواران غازی در مدت چهار ماه جرت
 آورده بودند متصرف شدند از آنجا که عدالت حضرت
 بادشاه داگستر عدل پرور و بچنین ناشی راضی
 نشد حکم قضا توام بسر کردگان احمق مشرف صد و
 یافت که جمعی کثیر بعد از فسخ آن ستم پیشگان شریر

در وقت نفوس و اگر کسی به
 غلطی لغو دوم را بجای علی
 خواند نیز غلطی است
 بلکه در کشتی یابی بدست
 است و در لایه کشتی است
 و آن کشتی با چون آگاه شدند که در مرحله آدم زند نیست
 چنانکه در جسد مومنی به مجرد انطفای حرارت غریزی
 غیر طبعی عمل می نمایند فوراً در آن مو جال و مرحله آمده آن
 جا ها را که سواران غازی در مدت چهار ماه جرت
 آورده بودند متصرف شدند از آنجا که عدالت حضرت
 بادشاه داگستر عدل پرور و بچنین ناشی راضی
 نشد حکم قضا توام بسر کردگان احمق مشرف صد و
 یافت که جمعی کثیر بعد از فسخ آن ستم پیشگان شریر

و کتب معتبره انجالی
 و در وقت نفوس و اگر کسی به
 غلطی لغو دوم را بجای علی
 خواند نیز غلطی است
 بلکه در کشتی یابی بدست
 است و در لایه کشتی است
 و آن کشتی با چون آگاه شدند که در مرحله آدم زند نیست
 چنانکه در جسد مومنی به مجرد انطفای حرارت غریزی
 غیر طبعی عمل می نمایند فوراً در آن مو جال و مرحله آمده آن
 جا ها را که سواران غازی در مدت چهار ماه جرت
 آورده بودند متصرف شدند از آنجا که عدالت حضرت
 بادشاه داگستر عدل پرور و بچنین ناشی راضی
 نشد حکم قضا توام بسر کردگان احمق مشرف صد و
 یافت که جمعی کثیر بعد از فسخ آن ستم پیشگان شریر

10/2

سیر بار میر شکار قضا طماق برج بر میداشت چندین شهر
 ستر و شهبان و ...

بسم الله الرحمن الرحيم
الحمد لله رب العالمين
والصلاة والسلام على
سيدنا محمد وآله الطيبين
الطاهرين

[illegible]

از دست و دلی هست امانه در دل او نه جسم را
یکبار باری و نه در دست این کشتایش کاری ضرب
شکم خورده چون امثال خود می بچسبد و بر زبان می آورد
که اینها سنگ جماعت است که برای شکر گرسنه از
جان شیر شد از آسمان میبارد و سنگ بدمان رسیده
لب می کشد که سخن فنی عالم بالا هم معلوم شد منک می گفتم
در حیدر آبا و سنگهای کلان خواهم یافت دندان طمع
بر الماس و یاقوت داشتم طلب من آن سنگ و این
و دندان بود ظاهر احوال هر مجروره اصطلاح جوهریان را
نمیدانند بآن میانند که زاهدی در سفر بیاده میرفت پایش بدرد
آمده دست برداشته گفت **اللهم اعطني مرکبا قدمی**
چند زفته بود که ترکی مادبان سوار عثمان گسخته تو سن نفس را
آزار بر خورده کرده از ماد و دانشش جامدم زاده

نوع معرفت در ذکر خیال
نار عقل و فکر در ظاهر
فلا فلاح الا بالهدی
و اینها است اسرار
بگو زانکه در دل پنهان است
که باطن بود و باطن است
و طبع و فاعل و باطن است
که در دل باطن است
و اینها است اسرار
بگو زانکه در دل پنهان است
که باطن بود و باطن است
و طبع و فاعل و باطن است
که در دل باطن است

معمول است که در این
بچه قصه و حکایت
و اینها است اسرار
بگو زانکه در دل پنهان است
که باطن بود و باطن است
و طبع و فاعل و باطن است
که در دل باطن است
و اینها است اسرار
بگو زانکه در دل پنهان است
که باطن بود و باطن است
و طبع و فاعل و باطن است
که در دل باطن است

از آنکه در این
بچه قصه و حکایت
و اینها است اسرار
بگو زانکه در دل پنهان است
که باطن بود و باطن است
و طبع و فاعل و باطن است
که در دل باطن است
و اینها است اسرار
بگو زانکه در دل پنهان است
که باطن بود و باطن است
و طبع و فاعل و باطن است
که در دل باطن است

تا نتعفی خالی
گفته پیش بینی هر دو سر
کردم بیکار و در راه بودی
چشم دیدم جدا اگر از خود
آه سر دای که برفت کمال
دختر لعلت میزد پیش
شده دیدم آنی را گویند که بیاید
بند کرده و بالای کمر که نشسته
و هر دو در زیر هر دو دایه
عربی را می گویند و آب
زخم زار و زخمی که آب
دندان می آید
سرم
کردن اینان کسی را
را بهر حسد وین الی آخر گفته
است فانی است بدقت
بسیار نان از آن و درین
نیز خوش اند و ب
کلام من است که در
او و در داخل او
میخانی از آن و در
از آن نسبت بر آن
باید نمید که بگنجی
و از اینجاست حال که

و بر خاک راه از رفتار عاجز پیش پا افتاده غریز مستجاب
الده عواست را دیده بزرگ تاز بانه کشید که زود کتره را بردوش
گبیرد پیش ماویان بدو سبب پاره کره بدوش
میدوید و باشک گرم و آه سرد می نالید و میگفت
الْجُرمُ مَعِيَ مَا صَرَحْتُ مَرْكَبًا لَّانَ يَحْمِلُنِي فَاَعْطَا نِي اللَّهُ
گناه از دست که هرگز سوار بر او برآید پس دادم خدا را
مَرْكَبًا حَمَلْتُهُ بِمَعَالٍ وَبِذِيَابَانِي كَقُلْعِيَانِ بِجِشْمِ دُرِّانِ زِدِّي كِي
سوار می کرد بر داسم
برج گماشته دورفته بودند و چشم رخسار رسیدن اینها منفر
درو بود فناء سنگی بر پیشانیش رسیده ابرو داری شگفته
شده بهمانا کلک تقدیر مدی بر فراز ابرویش کشیده کار بر
ست بروجه و خواه و نقطه ازان سنگ نرزه بر محل فوت
بصر گذاشت که مَا أَتَكَرُّ لَكَ مِنْ عَيْنِ اللَّهِ مَوِيَّهِ
نیست در حمزه جانب خدا ۱۱ همان رویا
دید که سنگباران تمام شد و تمام مهم مورچال چون
۱۱ بارش سنگ ۱۲
جواب بدریاسی عدم پیوستند مانند سیل و دیده

پیش پا افتاده

۱۱

باید نمید که بگنجی
و از اینجاست حال که
باید نمید که بگنجی
و از اینجاست حال که
باید نمید که بگنجی
و از اینجاست حال که
باید نمید که بگنجی
و از اینجاست حال که

در آن خشت و خاک را که کولاوران مغفرت نشان بباد
 مرکب رفته رفته بودند باز آورد چون دانستند که مرحدوران در حال
 اقامت ابدی در مکانیک مخصوص نشستن بهادران بود انداخته اند
 و فیروز جنگ را بعد از آنکه که ما بعد مرحد است باز دانستند
 مردودان فی الحال مرکب آئین شده و در آن موضع مخصوص غول
 کردند بهادر و وقتی خبردار شد که باز نشسته گاه به تصرف عاصیان
 غاضبان در آمد با فوجی عظیم رفت که برخیزند آن
 سوختنیها شروع بزدن کردند گاه به حمله می آوردند
 گاهی آلتش بازی بکاری بر دندنازین او و و و و
 مجال مدافعت نماند و مردم پس از پیش رفتن آبی شدند
 درین هنگامه عدد مقتولان پشمار حشر گاه موافق
 افتاد و بعد از رسیدن این خبر آتش غضب سلطانی شعله کشید
 بحکم اشرف اعلی سوار می خاصه ماده گردید انتباعا که فیروزی
 آید

در آن خشت و خاک را که کولاوران مغفرت نشان بباد
 مرکب رفته رفته بودند باز آورد چون دانستند که مرحدوران در حال
 اقامت ابدی در مکانیک مخصوص نشستن بهادران بود انداخته اند
 و فیروز جنگ را بعد از آنکه که ما بعد مرحد است باز دانستند
 مردودان فی الحال مرکب آئین شده و در آن موضع مخصوص غول
 کردند بهادر و وقتی خبردار شد که باز نشسته گاه به تصرف عاصیان
 غاضبان در آمد با فوجی عظیم رفت که برخیزند آن
 سوختنیها شروع بزدن کردند گاه به حمله می آوردند
 گاهی آلتش بازی بکاری بر دندنازین او و و و و
 مجال مدافعت نماند و مردم پس از پیش رفتن آبی شدند
 درین هنگامه عدد مقتولان پشمار حشر گاه موافق
 افتاد و بعد از رسیدن این خبر آتش غضب سلطانی شعله کشید
 بحکم اشرف اعلی سوار می خاصه ماده گردید انتباعا که فیروزی
 آید

در آن خشت و خاک را که کولاوران مغفرت نشان بباد
 مرکب رفته رفته بودند باز آورد چون دانستند که مرحدوران در حال
 اقامت ابدی در مکانیک مخصوص نشستن بهادران بود انداخته اند
 و فیروز جنگ را بعد از آنکه که ما بعد مرحد است باز دانستند
 مردودان فی الحال مرکب آئین شده و در آن موضع مخصوص غول
 کردند بهادر و وقتی خبردار شد که باز نشسته گاه به تصرف عاصیان
 غاضبان در آمد با فوجی عظیم رفت که برخیزند آن
 سوختنیها شروع بزدن کردند گاه به حمله می آوردند
 گاهی آلتش بازی بکاری بر دندنازین او و و و و
 مجال مدافعت نماند و مردم پس از پیش رفتن آبی شدند
 درین هنگامه عدد مقتولان پشمار حشر گاه موافق
 افتاد و بعد از رسیدن این خبر آتش غضب سلطانی شعله کشید
 بحکم اشرف اعلی سوار می خاصه ماده گردید انتباعا که فیروزی
 آید

[illegible]

سلطان یاران چتر آید بر سر داشته و علم گرد آید و افراشته کوس
 رعد نواخته و تاج الماس نگار برق بر فرق گذاشته قطره
 زناں از گرد راه رسید غالباً آن حمزه خنک و پر باد سبک
 بجنگ قلعگیان آمده بود زیرا که مرقع صورت کار آن
 جمیعینان اصلاً مناخل محشیده و نفوش احوال
 از صفات آمال اینجا مطلقاً شسته گردید اینها تر میشدند
 و آنجا چیره سر گویا ابرو باران از دود توپ و تفنگ قلعداران
 متکون شده بود که انیمه بجارشان آمد و روانه که ما بین ^{معمک}
 هایون و حصار بود سر عیمین شد و فوج بهادر فیروز جنگ ^{سخت}
 بهادر را مانع از طی طریق یاران دران باران
 بار دیگر ماوراءالنهر شدند و مدتی که مشرف بر حصن
 بسو شده بود از شدت باران فرو نشست و قوهاییکه
 بجنگ تخریب حصار بسی بسیار در آنجا رسیده بودند توقف

[illegible]

وقائع نعمت خان علی

ساخته ۱۲
توپای رسیک
مخزنه آن
برجوبیال آن
براده دینو
افاد یعنی
مهدوست
کلان لشکرشای
یعنی توپا

تقصان پیوست آنچه توانستند به قلم بردند و آنچه نه
توانستند بردها بخانداختند و میخ زده باطل ساختند و بد
مردود میخ زدند را نمیگذارند و اکثر بعل می آرند و همین قدر
قساوت قلب اکتفا نکردند در عین باران و طوفان چو بک
کلان و تیرهای گران با جواهرهای کیسه های خاکدان که به
مشقت بیکان در خندق انداخته شده بود برداشتند و رخنه
دیوار را که از پریدن رجاها بهر سید و بود بآنها انباشتند بزبان
حال میگفتند ع چه خوش بود که برآید بیک کرشمه و دکار باز خالی
شدن خندق و لها پر شد و از پر شدن رخنه دیوار و رخنه کار خالی اگر
چهره روان عصبه آورده گاه بر رفتن وقت از دوست داشتند که خای سست
پای امیدنگی ندارد و قطع نظر از عادی ندکد بر نظر نفی نمی بخشد
الغیای خم شانه زلف خاطر پریشان نیست رنگهای سفید شده آینه صورت
حیرانست اما حکم والا گوشتواره غمخ قبول شد که آراستگی تمام در جلوه گاه
از زینت ۱۲

[illegible]

چند روز پیش نوشتیم که قاضی کاشانی میخواست از دار
وکیلان تاجیه است و اسامی آنرا در این شماره



९

۱۰
کتابخانه عمومی مسجد جامع

مجلس ششمین

مجلس شورای ملی

کتابخانه و اما دانشکده گرو
مدرسه نجفیه

وہی ہے جو اس کی طرف سے

بنی مصلحین

یورش در آینه نقیبان چالاک در کار سازی بدنبال
افتاد که با حریفان در افتید و محصلان بیباک بسختی در پیش استاد
که زد و دازین کار گره و اکنید ابر هم هواداری میکرد و باران
آب بر روی کار می آورد بی شکست هوای خوشی و دود و مجلس
عیش و اتفاق افتاد از یک طرف باران تار بر باب شهاب بسته نعمای تری گنج
وازی که سودا رچی خنجر آهنگی در پرده دھار بلند می ساخت از یک طرف
باران می بارید و از طرف دیگر قاشکیان نوپ اندازی می نمودند بر
غوی بادلیج و سرنای آفتاب بزرگ و کوکلی بهیم می آید و غنچه
نوپ با بجزر و دود و زردی کوک میکرد سازنده فرنگی که بر قلعه ارگ نشسته بود
در ضربان عجب استادی بکار میرد گاهی زخمه زخم بر قانون سپید میزد و
مضرب ضرب بر دو تار شاه رگ و دمی موسیقار سپید را بدیم توپ میزد
و نفس نامی کلو میزد و خست و لبیان بان همگای کبر آفتاب را
میز و سری بدو گاه دست و پا میکشید و رنگ نواز حقه بهم بدو

د قانع نعمت خان عالی
کجیو دینا
دینار
دینار

فلا تزلزلن شامه من جبر و فتنه
و زینبیه اندام الفقیهان و محکمات
و یون کاسی از دنیا
و در احوال

برای
در
نوع
مستقیم

عبدالمجید
محمد علی
۵۹

۱۰۰
 ۱۰۱
 ۱۰۲
 ۱۰۳
 ۱۰۴
 ۱۰۵
 ۱۰۶
 ۱۰۷
 ۱۰۸
 ۱۰۹
 ۱۱۰
 ۱۱۱
 ۱۱۲
 ۱۱۳
 ۱۱۴
 ۱۱۵
 ۱۱۶
 ۱۱۷
 ۱۱۸
 ۱۱۹
 ۱۲۰
 ۱۲۱
 ۱۲۲
 ۱۲۳
 ۱۲۴
 ۱۲۵
 ۱۲۶
 ۱۲۷
 ۱۲۸
 ۱۲۹
 ۱۳۰
 ۱۳۱
 ۱۳۲
 ۱۳۳
 ۱۳۴
 ۱۳۵
 ۱۳۶
 ۱۳۷
 ۱۳۸
 ۱۳۹
 ۱۴۰
 ۱۴۱
 ۱۴۲
 ۱۴۳
 ۱۴۴
 ۱۴۵
 ۱۴۶
 ۱۴۷
 ۱۴۸
 ۱۴۹
 ۱۵۰
 ۱۵۱
 ۱۵۲
 ۱۵۳
 ۱۵۴
 ۱۵۵
 ۱۵۶
 ۱۵۷
 ۱۵۸
 ۱۵۹
 ۱۶۰
 ۱۶۱
 ۱۶۲
 ۱۶۳
 ۱۶۴
 ۱۶۵
 ۱۶۶
 ۱۶۷
 ۱۶۸
 ۱۶۹
 ۱۷۰
 ۱۷۱
 ۱۷۲
 ۱۷۳
 ۱۷۴
 ۱۷۵
 ۱۷۶
 ۱۷۷
 ۱۷۸
 ۱۷۹
 ۱۸۰
 ۱۸۱
 ۱۸۲
 ۱۸۳
 ۱۸۴
 ۱۸۵
 ۱۸۶
 ۱۸۷
 ۱۸۸
 ۱۸۹
 ۱۹۰
 ۱۹۱
 ۱۹۲
 ۱۹۳
 ۱۹۴
 ۱۹۵
 ۱۹۶
 ۱۹۷
 ۱۹۸
 ۱۹۹
 ۲۰۰
 ۲۰۱
 ۲۰۲
 ۲۰۳
 ۲۰۴
 ۲۰۵
 ۲۰۶
 ۲۰۷
 ۲۰۸
 ۲۰۹
 ۲۱۰
 ۲۱۱
 ۲۱۲
 ۲۱۳
 ۲۱۴
 ۲۱۵
 ۲۱۶
 ۲۱۷
 ۲۱۸
 ۲۱۹
 ۲۲۰
 ۲۲۱
 ۲۲۲
 ۲۲۳
 ۲۲۴
 ۲۲۵
 ۲۲۶
 ۲۲۷
 ۲۲۸
 ۲۲۹
 ۲۳۰
 ۲۳۱
 ۲۳۲
 ۲۳۳
 ۲۳۴
 ۲۳۵
 ۲۳۶
 ۲۳۷
 ۲۳۸
 ۲۳۹
 ۲۴۰
 ۲۴۱
 ۲۴۲
 ۲۴۳
 ۲۴۴
 ۲۴۵
 ۲۴۶
 ۲۴۷
 ۲۴۸
 ۲۴۹
 ۲۵۰
 ۲۵۱
 ۲۵۲
 ۲۵۳
 ۲۵۴
 ۲۵۵
 ۲۵۶
 ۲۵۷
 ۲۵۸
 ۲۵۹
 ۲۶۰
 ۲۶۱
 ۲۶۲
 ۲۶۳
 ۲۶۴
 ۲۶۵
 ۲۶۶
 ۲۶۷
 ۲۶۸
 ۲۶۹
 ۲۷۰
 ۲۷۱
 ۲۷۲
 ۲۷۳
 ۲۷۴
 ۲۷۵
 ۲۷۶
 ۲۷۷
 ۲۷۸
 ۲۷۹
 ۲۸۰
 ۲۸۱
 ۲۸۲
 ۲۸۳
 ۲۸۴
 ۲۸۵
 ۲۸۶
 ۲۸۷
 ۲۸۸
 ۲۸۹
 ۲۹۰
 ۲۹۱
 ۲۹۲
 ۲۹۳
 ۲۹۴
 ۲۹۵
 ۲۹۶
 ۲۹۷
 ۲۹۸
 ۲۹۹
 ۳۰۰
 ۳۰۱
 ۳۰۲
 ۳۰۳
 ۳۰۴
 ۳۰۵
 ۳۰۶
 ۳۰۷
 ۳۰۸
 ۳۰۹
 ۳۱۰
 ۳۱۱
 ۳۱۲
 ۳۱۳
 ۳۱۴
 ۳۱۵
 ۳۱۶
 ۳۱۷
 ۳۱۸
 ۳۱۹
 ۳۲۰
 ۳۲۱
 ۳۲۲
 ۳۲۳
 ۳۲۴
 ۳۲۵
 ۳۲۶
 ۳۲۷
 ۳۲۸
 ۳۲۹
 ۳۳۰
 ۳۳۱
 ۳۳۲
 ۳۳۳
 ۳۳۴
 ۳۳۵
 ۳۳۶
 ۳۳۷
 ۳۳۸
 ۳۳۹
 ۳۴۰
 ۳۴۱
 ۳۴۲
 ۳۴۳
 ۳۴۴
 ۳۴۵
 ۳۴۶
 ۳۴۷
 ۳۴۸
 ۳۴۹
 ۳۵۰
 ۳۵۱
 ۳۵۲
 ۳۵۳
 ۳۵۴
 ۳۵۵
 ۳۵۶
 ۳۵۷
 ۳۵۸
 ۳۵۹
 ۳۶۰
 ۳۶۱
 ۳۶۲
 ۳۶۳
 ۳۶۴
 ۳۶۵
 ۳۶۶
 ۳۶۷
 ۳۶۸
 ۳۶۹
 ۳۷۰
 ۳۷۱
 ۳۷۲
 ۳۷۳
 ۳۷۴
 ۳۷۵
 ۳۷۶
 ۳۷۷
 ۳۷۸
 ۳۷۹
 ۳۸۰
 ۳۸۱
 ۳۸۲
 ۳۸۳
 ۳۸۴
 ۳۸۵
 ۳۸۶
 ۳۸۷
 ۳۸۸
 ۳۸۹
 ۳۹۰
 ۳۹۱
 ۳۹۲
 ۳۹۳
 ۳۹۴
 ۳۹۵
 ۳۹۶
 ۳۹۷
 ۳۹۸
 ۳۹۹
 ۴۰۰
 ۴۰۱
 ۴۰۲
 ۴۰۳
 ۴۰۴
 ۴۰۵
 ۴۰۶
 ۴۰۷
 ۴۰۸
 ۴۰۹
 ۴۱۰
 ۴۱۱
 ۴۱۲
 ۴۱۳
 ۴۱۴
 ۴۱۵
 ۴۱۶
 ۴۱۷
 ۴۱۸
 ۴۱۹
 ۴۲۰
 ۴۲۱
 ۴۲۲
 ۴۲۳
 ۴۲۴
 ۴۲۵
 ۴۲۶
 ۴۲۷
 ۴۲۸
 ۴۲۹
 ۴۳۰
 ۴۳۱
 ۴۳۲
 ۴۳۳
 ۴۳۴
 ۴۳۵
 ۴۳۶
 ۴۳۷
 ۴۳۸
 ۴۳۹
 ۴۴۰
 ۴۴۱
 ۴۴۲
 ۴۴۳
 ۴۴۴
 ۴۴۵
 ۴۴۶
 ۴۴۷
 ۴۴۸
 ۴۴۹
 ۴۵۰
 ۴۵۱
 ۴۵۲
 ۴۵۳
 ۴۵۴
 ۴۵۵
 ۴۵۶
 ۴۵۷
 ۴۵۸
 ۴۵۹
 ۴۶۰
 ۴۶۱
 ۴۶۲
 ۴۶۳
 ۴۶۴
 ۴۶۵
 ۴۶۶
 ۴۶۷
 ۴۶۸
 ۴۶۹
 ۴۷۰
 ۴۷۱

برود کلمات تازه را در دو مجلد
خفته چنانچه در

میرزا محمد علی خان

[illegible]

[illegible][illegible]

۱۲ ہم درست بیٹوؤں کو
مولا کے خلیفہ کے لئے
الاف نذر دے گا کہ ہم
ہم سے خیر دوست آید
وگناہ و فحش سے
دانشان ریاس خاطر
جہاد و قیام
اجتناب سے ہم

وَمَا يَخِفُّ عَنْ مَالِي

دست با خود می بینم که در دست
ای نیست که مرا

کمال در جود و بی بندگی

1990

کون چار دست لایف
شست با دست

انگلستان چنانچہ
بہر سادہ و سادہ و سادہ
وہاں بھارت کی جو بھارت کی

مفت محمد پریم خان

جوان خرمی کا فریب کی بے گار کرد

دفاع مقتضای
است با وجودی که
ای نیست که

و کلمات درشت بزرگ مشت انجا آمدید سیاه میان غیور و بهادران

یر زور الفاظ رکک از سید گرتاب نیاورده بر هم زندهدر دو جانب

باریکه و ضعیف
معاونان و معاونان در رسیدن و محبتان چون نگاه از برگشته

رحمہ و بدینہ تا کار کعب سد مقام و مقام با کست و ترددت

ولا وانه نشانیست نظم را آید تا زمانیکه عینک دور بین را از آن بگذرد

آتش لکیر از شام شده بود و محسوس رسرگ و نگشت که صبح

عمر کے ایک ہونے پر اس کی ترقی و تکمیل کے لئے یہ ضروری

و جوئی از کدام دره که در این راه است
 می رسد به

بجای اقتدار لازم بر احدی از طرفین نسبت داده شود و نیز

راستی نمود و مراجعت فرموده حق این سرداری همین بود که هر

پنج طرقت را گرفت بکلی بحیر و عاقبت بجانهای خود برشند و

که زخم نمایان برداشته بودند بر هم انعامی لب زخمشان از

شکایت فراهم آمد محمدشکه این فتنه عظمی خود را زبانش

قلعه و مرطبه آنها کجا میرود و در دست غنیمت لایم حکمت تاجانش برآید

الحمد لله الذي جعل العلم نوراً يضيء القلب ويهدي السبيل

وہی ہے جو کہ ہم نے پہلے ہی میں دیکھا ہے۔

[illegible]

حافظت میکرد با شند یاراه نقب سوم که نیست یافته شود
 دیگر حقایق لشکر خضر بیکر آلاں کماکان تفاوت همین است که
 توجه حضرت میکائیل علیہ السلام به نسبت سابق کمتر شده و
 تفقد حضرت غزرائیل علیہ السلام بیشتر را با عی
 پیدا است که شد غله ازین لشکر کم

گشتند ز جان سیر تمامی مردم
 افتاده زن و مرد جو خرمن برآید

کیست جو و خایه نخود کس گندم
 جوانان در تلاش مماش بیدل و پیران از فکر معاد قائل
 اطفال بازی گوش از نشاء نشاط مدبوش و بخواندن
 نصاب در جوش و خروش قطع که شنید و شد تجرید و آمد

	قطعه	
مقتعلین مفتعلن فاعلان	مخزن گوهر دل اهل قبول	

گرفتند خلد در جوار
 آنرا را هم میگرد
 تا یک تنگنایان گنجینه ای پیدا
 باشند بدست یافت از آن دار
 چون در دست است کجا بود
 سله ای صفت و گنجینه است
 آون نعلونین است که حال
 و لقب سابق معلوم کند که هیچ
 کار را از آنجا نجات دهد که بجز
 آنکه صبر و غلبه
 از آن توان بود
 خلافت یافت که زده بود
 گراه او میداد گراه او چو پندار
 است گوشت از حصار
 میکشید و میکشید
 این چنین از آن و باران
 او کوته انفسیم الخریزی
 مع از در زبان میرانی
 بنده و خدایان
 به و در یک نام خد
 سکه از این

[illegible][illegible]

قسمت اثنا عشری در فلک
حوت حل محراب میزان و ثور
انگه جدی و اسد سنبله جوزا و قوس
آتش از خلق برآورد ده دود
آبی شان کشته ز باران و سیل
خاک و بادی بهم از اتقان
بد اثر کوکب ازین برجها
رفته کنون از همه سیارگان
ماه ز عقرب نهمد پابرین
بست و طریق شد و مت الشاع
بد رطب منخسف از رنج و غم
راس و فنب گشته و در انبوج
چینه مرغ که خور ز نیست
نام ستاره که آفرانک فلک

ساخت بروج از بنی ضبط شهر
چیز دلو پس آنکه سلطان خد فرست
هر سه یک عصفری افکنده
گشته باروت ز نزدیک دور
راه بر آرزو اهل عبور
وقت یورش چشم به خاک
شادی و غم گاه غم گاه سود
خاصیت فحش و عیش و
مهر اسد را گذارد و بزور
لازم ایام سنین و شهور
شمس فرج منکشف از شر و شوم
این شرف و ان ز سادات نفوس
کرد ز مهر و بیج به قلعه ظهور
و ملا و کسای بی بیغ مانند

[illegible]

و تامل غمنا حال
 طبعیت را
 در توفیق با جوری یعنی
 با تمام قوتی عظیم و بسیار
 کنش ازین عظمی و عظمت با یکبار
 در توفیق با جوری یعنی
 با تمام قوتی عظیم و بسیار
 کنش ازین عظمی و عظمت با یکبار

و قلوب اشیاع و اتباع را نشاء و مشکاثر شامل گشت چنانچه
 طبعیت که ملک ملک بدن است در یوم الباقی توج بر مجادله رخ
 فرم می آرد و جمیع قوی و ارواح و اخلاط و اعضا را بسی و جز
 مدافعت مرض میگرد حضرت بادشاه هفت کشور خدیو فلک
 سریر خورشید افراسوس قواعد صاحبقران مشید بمان
 جانیانی ثالث شمعین خلافت اقامت دارنای انشیک
 اذ همافی الفاعار خود بذات تقدس آیات با همه اعیان دو
 ابد ثبات سوار شده متوجه تسخیر قلعه و هستیصال ابوالحسن قبیع
 صفات گشتند بنام ایزد جهان و جلال بود که جام جم را حلقه
 چشم جبریت می ساخت و ساغر جمشید را لبریز باد حسرت
 میکرد کاس کی چنین صولتی خواب بیند اگر آسمان رفته باشد
 نمرود خود را پیش شمارد اگر خیال آن عظمت بداعش در آید
 آسمان از گردش ختم کواکب میمالید و زمین از نقش نعل

در توفیق با جوری یعنی
 با تمام قوتی عظیم و بسیار
 کنش ازین عظمی و عظمت با یکبار
 در توفیق با جوری یعنی
 با تمام قوتی عظیم و بسیار
 کنش ازین عظمی و عظمت با یکبار

نشان دهنده خدای عز و جل
 در توفیق با جوری یعنی
 با تمام قوتی عظیم و بسیار
 کنش ازین عظمی و عظمت با یکبار

[illegible]

بود و گلی که از زرگستان چشمد است بنظر آمد سجع نگیش نصفه
 لغز جل اول بهادران بر سر نقی که افلاطون اندیشه به افروختن
 شعله ادراک آنجا نشسته بود و در صد طلوع کوکب نفع
 از پریدن آن برج بسته چون فکر منجم دیدند اما هر چند
 آتش زدند همچو صحبت در باب حدت طبع با پیسواد و زنگرفت
 چسپاه بختان محسور و ستاره سوختگان بے نور پانصد
 من باروت را بهمان خمسه ستره وز دیده بودند لاجرم
 مانند اختراع از انصوب برگشته مشال خیال شاهر
 قصد رسیدن به بیتمای بلند نمودند یعنی آن دو برج که از
 افتادن سنگها چون سکه شعرا الفاظ ثقیل شکستی داشت
 اما بعد ازان که تقطیع بالآت حرب و توزین بادوات ضرب
 در میان آمد ظاهر شد که دخل بجا در باغی آن چار و پوار ضا
 که به نکته آسیدت حد و مضمونهای پیچیده گلوله بسته شده

لغز جل اول بهادران بر سر نقی که افلاطون اندیشه به افروختن
 شعله ادراک آنجا نشسته بود و در صد طلوع کوکب نفع
 از پریدن آن برج بسته چون فکر منجم دیدند اما هر چند
 آتش زدند همچو صحبت در باب حدت طبع با پیسواد و زنگرفت
 چسپاه بختان محسور و ستاره سوختگان بے نور پانصد
 من باروت را بهمان خمسه ستره وز دیده بودند لاجرم
 مانند اختراع از انصوب برگشته مشال خیال شاهر
 قصد رسیدن به بیتمای بلند نمودند یعنی آن دو برج که از
 افتادن سنگها چون سکه شعرا الفاظ ثقیل شکستی داشت
 اما بعد ازان که تقطیع بالآت حرب و توزین بادوات ضرب
 در میان آمد ظاهر شد که دخل بجا در باغی آن چار و پوار ضا
 که به نکته آسیدت حد و مضمونهای پیچیده گلوله بسته شده

دانه کزکون و توفیق بر بیات و
 که هر چند نمایان مانع شود
 انکاهم سال بهر روز از کجای
 ماه ششم و دوازدهم پدید آید
 تا به سال و دوازدهم پدید آید
 شاه قزاق راجه قزاق
 تانسانه و آن مصلحتی در آن
 از بهر و آن مصلحتی در آن

در کمال تقدیر و اشکال عالمی که بر برج دخیل شده اند بجزیم
 حق نفی حیات میکنند و آن بشا هرت ما و کنگره بشاکلت
 لا از رفع بر فراز قلعه شی بیناید بالا بر آمدن از غامی آید و تقدیم
 مفعول بر فاعل نمی شاید نقب که چون ضمیر مشتبه بهج
 احرار متعلق شده بود بحد فاعل یعنی نایابی باروت
 ناقص گشت و بر جی که به سقوط سنگها مثل نون نقید
 متعلق شده بود از عاده محذوف بتاکید تمام صحیح و
 سالم شد بلکه مضاعف به مجرد تقدیر فوج آغا که رسیدن
 لازم است تلاشی آن و گوید و حق از میرد تفنگ فزید گشته
 نجوی صرف میگردد که باب فتح بیفتد شاذ میشود و ضرب
 یضرب مطرد چون ظاهر شد که نجوی تقدیر درین قلعه که
 تنازع است ابو الحسن را چون فعل اول بنده سبب کو خیانت

در کمال تقدیر و اشکال عالمی که بر برج دخیل شده اند بجزیم
 حق نفی حیات میکنند و آن بشا هرت ما و کنگره بشاکلت
 لا از رفع بر فراز قلعه شی بیناید بالا بر آمدن از غامی آید و تقدیم
 مفعول بر فاعل نمی شاید نقب که چون ضمیر مشتبه بهج
 احرار متعلق شده بود بحد فاعل یعنی نایابی باروت
 ناقص گشت و بر جی که به سقوط سنگها مثل نون نقید
 متعلق شده بود از عاده محذوف بتاکید تمام صحیح و
 سالم شد بلکه مضاعف به مجرد تقدیر فوج آغا که رسیدن
 لازم است تلاشی آن و گوید و حق از میرد تفنگ فزید گشته
 نجوی صرف میگردد که باب فتح بیفتد شاذ میشود و ضرب
 یضرب مطرد چون ظاهر شد که نجوی تقدیر درین قلعه که
 تنازع است ابو الحسن را چون فعل اول بنده سبب کو خیانت

در کمال تقدیر و اشکال عالمی که بر برج دخیل شده اند بجزیم
 حق نفی حیات میکنند و آن بشا هرت ما و کنگره بشاکلت
 لا از رفع بر فراز قلعه شی بیناید بالا بر آمدن از غامی آید و تقدیم
 مفعول بر فاعل نمی شاید نقب که چون ضمیر مشتبه بهج
 احرار متعلق شده بود بحد فاعل یعنی نایابی باروت
 ناقص گشت و بر جی که به سقوط سنگها مثل نون نقید
 متعلق شده بود از عاده محذوف بتاکید تمام صحیح و
 سالم شد بلکه مضاعف به مجرد تقدیر فوج آغا که رسیدن
 لازم است تلاشی آن و گوید و حق از میرد تفنگ فزید گشته
 نجوی صرف میگردد که باب فتح بیفتد شاذ میشود و ضرب
 یضرب مطرد چون ظاهر شد که نجوی تقدیر درین قلعه که
 تنازع است ابو الحسن را چون فعل اول بنده سبب کو خیانت

۱۰۰
 شکل شلخت مساوی الاضلاع
 ۱۰۱
 ۱۰۲
 ۱۰۳
 ۱۰۴
 ۱۰۵
 ۱۰۶
 ۱۰۷
 ۱۰۸
 ۱۰۹
 ۱۱۰
 ۱۱۱
 ۱۱۲
 ۱۱۳
 ۱۱۴
 ۱۱۵
 ۱۱۶
 ۱۱۷
 ۱۱۸
 ۱۱۹
 ۱۲۰
 ۱۲۱
 ۱۲۲
 ۱۲۳
 ۱۲۴
 ۱۲۵
 ۱۲۶
 ۱۲۷
 ۱۲۸
 ۱۲۹
 ۱۳۰
 ۱۳۱
 ۱۳۲
 ۱۳۳
 ۱۳۴
 ۱۳۵
 ۱۳۶
 ۱۳۷
 ۱۳۸
 ۱۳۹
 ۱۴۰
 ۱۴۱
 ۱۴۲
 ۱۴۳
 ۱۴۴
 ۱۴۵
 ۱۴۶
 ۱۴۷
 ۱۴۸
 ۱۴۹
 ۱۵۰
 ۱۵۱
 ۱۵۲
 ۱۵۳
 ۱۵۴
 ۱۵۵
 ۱۵۶
 ۱۵۷
 ۱۵۸
 ۱۵۹
 ۱۶۰
 ۱۶۱
 ۱۶۲
 ۱۶۳
 ۱۶۴
 ۱۶۵
 ۱۶۶
 ۱۶۷
 ۱۶۸
 ۱۶۹
 ۱۷۰
 ۱۷۱
 ۱۷۲
 ۱۷۳
 ۱۷۴
 ۱۷۵
 ۱۷۶
 ۱۷۷
 ۱۷۸
 ۱۷۹
 ۱۸۰
 ۱۸۱
 ۱۸۲
 ۱۸۳
 ۱۸۴
 ۱۸۵
 ۱۸۶
 ۱۸۷
 ۱۸۸
 ۱۸۹
 ۱۹۰
 ۱۹۱
 ۱۹۲
 ۱۹۳
 ۱۹۴
 ۱۹۵
 ۱۹۶
 ۱۹۷
 ۱۹۸
 ۱۹۹
 ۲۰۰
 ۲۰۱
 ۲۰۲
 ۲۰۳
 ۲۰۴
 ۲۰۵
 ۲۰۶
 ۲۰۷
 ۲۰۸
 ۲۰۹
 ۲۱۰
 ۲۱۱
 ۲۱۲
 ۲۱۳
 ۲۱۴
 ۲۱۵
 ۲۱۶
 ۲۱۷
 ۲۱۸
 ۲۱۹
 ۲۲۰
 ۲۲۱
 ۲۲۲
 ۲۲۳
 ۲۲۴
 ۲۲۵
 ۲۲۶
 ۲۲۷
 ۲۲۸
 ۲۲۹
 ۲۳۰
 ۲۳۱
 ۲۳۲
 ۲۳۳
 ۲۳۴
 ۲۳۵
 ۲۳۶
 ۲۳۷
 ۲۳۸
 ۲۳۹
 ۲۴۰
 ۲۴۱
 ۲۴۲
 ۲۴۳
 ۲۴۴
 ۲۴۵
 ۲۴۶
 ۲۴۷
 ۲۴۸
 ۲۴۹
 ۲۵۰
 ۲۵۱
 ۲۵۲
 ۲۵۳
 ۲۵۴
 ۲۵۵
 ۲۵۶
 ۲۵۷
 ۲۵۸
 ۲۵۹
 ۲۶۰
 ۲۶۱
 ۲۶۲
 ۲۶۳
 ۲۶۴
 ۲۶۵
 ۲۶۶
 ۲۶۷
 ۲۶۸
 ۲۶۹
 ۲۷۰
 ۲۷۱
 ۲۷۲
 ۲۷۳
 ۲۷۴
 ۲۷۵
 ۲۷۶
 ۲۷۷
 ۲۷۸
 ۲۷۹
 ۲۸۰
 ۲۸۱
 ۲۸۲
 ۲۸۳
 ۲۸۴
 ۲۸۵
 ۲۸۶
 ۲۸۷
 ۲۸۸
 ۲۸۹
 ۲۹۰
 ۲۹۱
 ۲۹۲
 ۲۹۳
 ۲۹۴
 ۲۹۵
 ۲۹۶
 ۲۹۷
 ۲۹۸
 ۲۹۹
 ۳۰۰
 ۳۰۱
 ۳۰۲
 ۳۰۳
 ۳۰۴
 ۳۰۵
 ۳۰۶
 ۳۰۷
 ۳۰۸
 ۳۰۹
 ۳۱۰
 ۳۱۱
 ۳۱۲
 ۳۱۳
 ۳۱۴
 ۳۱۵
 ۳۱۶
 ۳۱۷
 ۳۱۸
 ۳۱۹
 ۳۲۰
 ۳۲۱
 ۳۲۲
 ۳۲۳
 ۳۲۴
 ۳۲۵
 ۳۲۶
 ۳۲۷
 ۳۲۸
 ۳۲۹
 ۳۳۰
 ۳۳۱
 ۳۳۲
 ۳۳۳
 ۳۳۴
 ۳۳۵
 ۳۳۶
 ۳۳۷
 ۳۳۸
 ۳۳۹
 ۳۴۰
 ۳۴۱
 ۳۴۲
 ۳۴۳
 ۳۴۴
 ۳۴۵
 ۳۴۶
 ۳۴۷
 ۳۴۸
 ۳۴۹
 ۳۵۰
 ۳۵۱
 ۳۵۲
 ۳۵۳
 ۳۵۴
 ۳۵۵
 ۳۵۶
 ۳۵۷
 ۳۵۸
 ۳۵۹
 ۳۶۰
 ۳۶۱
 ۳۶۲
 ۳۶۳
 ۳۶۴
 ۳۶۵
 ۳۶۶
 ۳۶۷
 ۳۶۸
 ۳۶۹
 ۳۷۰
 ۳۷۱
 ۳۷۲
 ۳۷۳
 ۳۷۴
 ۳۷۵
 ۳۷۶
 ۳۷۷
 ۳۷۸
 ۳۷۹
 ۳۸۰
 ۳۸۱
 ۳۸۲
 ۳۸۳
 ۳۸۴
 ۳۸۵
 ۳۸۶
 ۳۸۷
 ۳۸۸
 ۳۸۹
 ۳۹۰
 ۳۹۱
 ۳۹۲
 ۳۹۳
 ۳۹۴
 ۳۹۵
 ۳۹۶
 ۳۹۷
 ۳۹۸
 ۳۹۹
 ۴۰۰
 ۴۰۱
 ۴۰۲
 ۴۰۳
 ۴۰۴
 ۴۰۵
 ۴۰۶
 ۴۰۷
 ۴۰۸
 ۴۰۹
 ۴۱۰
 ۴۱۱
 ۴۱۲
 ۴۱۳
 ۴۱۴
 ۴۱۵
 ۴۱۶
 ۴۱۷
 ۴۱۸
 ۴۱۹
 ۴۲۰
 ۴۲۱
 ۴۲۲
 ۴۲۳
 ۴۲۴
 ۴۲۵
 ۴۲۶
 ۴۲۷
 ۴۲۸
 ۴۲۹
 ۴۳۰
 ۴۳۱
 ۴۳۲
 ۴۳۳
 ۴۳۴
 ۴۳۵
 ۴۳۶
 ۴۳۷
 ۴۳۸
 ۴۳۹
 ۴۴۰
 ۴۴۱
 ۴۴۲
 ۴۴۳
 ۴۴۴
 ۴۴۵
 ۴۴۶
 ۴۴۷
 ۴۴۸
 ۴۴۹
 ۴۵۰
 ۴۵۱
 ۴۵۲
 ۴۵۳
 ۴۵۴
 ۴۵۵
 ۴۵۶
 ۴۵۷
 ۴۵۸
 ۴۵۹
 ۴۶۰
 ۴۶۱
 ۴۶۲
 ۴۶۳
 ۴۶۴
 ۴۶۵
 ۴۶۶
 ۴۶۷
 ۴۶۸
 ۴۶۹
 ۴۷۰

وَمَا يَفْعَلُ الْفَعْمَانُ مَالِي

<p> مکن تا انسا وانا اما انا چون انخی وانی من انتم وکم شما وذا این مرد خسر دنیا و آخرت چیزیا هر که آمد ز قلم می پرسید ان دلا گر معنی کی دلا ند هر که گوید ز روی مشک گوید همیگه از یقین نمکنت کس قال گفتند و قبول مگویند زور من که مرغی انباز مکن صد گوی و دغ گذار هوج آنرد اجاب داد جواب </p>	<p> همه خبر مستد و گشته و بهوا مینمزم سریدا من محسدا جمله خوار و خفیف روز دعا ثم آنجا و بهر سنا اینجا این کو کسینف چون ام اویا هر کسی حرف فتح گفت جدا رب و ربما و رب یسا قد رفیع ضار گذار گذار کتاب اعنی بنده و عبیدت بجا حسن و زینب بدله امارا انت لم تدر چه تو را از معنی اقتل نیکتر لم بیا </p>
--	---

قطرہ در بحر خفیف

<p>مهمه شیر مست ده گشته و هوا میزنم سر بد امن همسرا جمله خوار و خفیف روز دعا شم آسجا و مهسنا اینجا این کو کینف چون ام او یا هر کسی حرف فتح گفت جدا رید و رجا و رب یسا قد و قمع خدا رکذار کذا کتاب اعنی مشهور و عجبش بجا حصن و فریبش بره لنا مارا انت لم تدحجه تو را از حنا اقتل سیکشم لم یسا</p>	<p>کن تا انسا وانا اما انا چون انخی وانی من انتم وکم شما وذا این مرد خسر دنیا و آخرت چه زیان هر که آمد ز قلم می پرسید ان وارگر منته کی دلان هر که گوید ز روی شک گوید همی که از یقین نگفت کس قال گفتند و بقول مسکوت رو در من که مر و انسا مکن صد مگوی و دح گبدار هوج آمد و اجاب داد جواب</p>
---	--

قطعه در بحر خفیف

[illegible]

ایمان
بیزمان

فی الحال باس این میسر دارد
 و در این شکی در حق کوه چوب
 می کار کرد و در کوه چوب
 راضی می باشد و در کوه چوب
 خیال نمی کند و در کوه چوب
 این میسر دارد و در کوه چوب
 در جانب کوه چوب
 و با قوت و در کوه چوب
 داشت و در کوه چوب
 میسر دارد و در کوه چوب

قطعه در بحر خفیف که مختص به بشنوی است

و از دست زحل که در دین
زیاد و مفاد

است از آنجا که خود را می شناسد و به حق است
که بگوید من خدا هستم و اینها را می بیند

و قانع نعمت خدای که بفرست کارگاهانند آفتاب
 نه دنیا بیکان مستند و در آنی
 خود همان دلدن ساقی
 در هیچ و بیاد گشت پیش
 می کی بیخ پرده کار و خد
 که تعلق قدرت بگوید کنیا
 دارد که سبیل از نور صبح
 تا به آمدن آفتاب و نور صبح
 غل و خضر و زلف و دانی
 چه غلت و خضر و سبیل
 نفوس و طبع
 ۱۰۴
 و قانع نعمت خدای که بفرست کارگاهانند آفتاب
 نه دنیا بیکان مستند و در آنی
 خود همان دلدن ساقی
 در هیچ و بیاد گشت پیش
 می کی بیخ پرده کار و خد
 که تعلق قدرت بگوید کنیا
 دارد که سبیل از نور صبح
 تا به آمدن آفتاب و نور صبح
 غل و خضر و زلف و دانی
 چه غلت و خضر و سبیل
 نفوس و طبع

و قانع تاریخ بست و یکم شهر شعبان المعظم
 ۳۵ هجری جلوس والا

بسم الله الرحمن الرحيم

در جینی که سلطان فلک تحت بلندیخت انجم سپاه خورشید
 سریر تخت الراس را بموجب و هو الی فی جعل الشمس
 بفروغ عالم تابي منور ساخت و سایه جهان پرور
 وظل عدل گستری بحکم آرم ترای تبارک کیف مذل الطلک
 رکوشا فجلعله ساکنیا بر مفارق ساکنان ممالک
 محروسه جبات و رعایای محوره بلا انداخت حضرت نعل شهر
 بادشاه مجاهد قاتم همت کاوس صولت کسری مولیت

۱۰۴

یک از بابا شاهان کتب است
 فیض نور و درین مکتب
 از بابا شاهان کتب است
 فیض نور و درین مکتب
 از بابا شاهان کتب است
 فیض نور و درین مکتب
 از بابا شاهان کتب است
 فیض نور و درین مکتب

تاج نعمت علی
 ابو الحسن عظمی بن قیدیان
 راجه اشق تماشایی بنادان
 به نقصان و عتائی بنادان
 فوت به منصف از یاد جم
 از اراده از پیش بی بریدل
 از نکلان از اراده از یاد جم
 کفاره دایم است
 این آیه در مورد پسند
 دینی که رفتن روی
 کردال او بنادان
 بنادان

بیکال نمودند قباد و بنده من خود این است که وجه فرستادن او
 به بیکال محض غضب باشد لکن مومی الیه میگوید که چون امیرالار
 ناظم صدر بسطوره حد من نغمه تنگسه فی الحاقی رسیده و
 خاطر ملکوت ناظر از ضبط آن مملکت جمع نیست میما و نریو
 که مقرران حوالی و حواشی دست ندادند بر آن ملک مینمایند
 مارا با بجا فرستاده اند متقاب زبان تفویض یالت میر
 اگر چه ستغش مستبعد از عقل است اما چون بنده مزاج
 دانست بحسب که درست دید و باشد و استعجاب
 یا هیچچیزان مناط اعتبار نیست چه و قتیکه میگفت مارا میر
 استحق میکنند هم استبعاد ننمودم آخر شد اما زود آخر شد
 در باب سر بر راه خان حکم و الاصدار شد که او غلام است و گنجین
 کار او سزائی و جزائی ندارد و باری عتاب بسلب خطاب
 تمام شد آری از منصب فوات او چه کم توان کرد که بیار صد لیست

که خود در خطاب از فرستادن
 کرده بصورت بیکال از فرستادن
 فرمودند سوغ کار بیکال
 زمین من چنان میرسد که در
 را جانب بیکال و در
 سواد خشم دیگر معلوم
 گرو خیز خان بیکال که نام
 بیکال در صورت
 ۱۰۶

ناظم ششانی
 با ونا عجب نیست که در
 کسی را چنین تیرانی
 بنده از میراث
 جلا بد از این خدمت
 از عجب تیرانی
 با بیکال
 با بیکال
 با بیکال
 با بیکال

و سکه و خطبه پیشتر از پیشتر بنام نامی و القاب سامی بزم نم
 بخوانم و این خدمات محض برای آن بعل می آرم که مسلمانان
 لشکر ظفر عادت در رکاب سعادت زیاده ازین بی نصیب از
 مال دجان و محروم از ناموس و خاندان نگردند و هیچ کار با
 نمک حرام که بحکم عطاالت و بطالت از نوکری بنده مردود و مبطور
 گشته بدرگاه آسمان جاه رفته بمنصب مفت هزاره
 و شش هزار می ممتاز میشوند عبت سخاوه کردها را مصالح
 نسا زندگی درین آوان که محاک امتحان در میان است اگر این
 مردم مصدر کاری و منشأ اثری میشوند این
 خیر خواه از پیش خود نمیراند حضرت تو جی بخور معنی فر
 بغیر قدس تخمیر که ثانی عقل اول است در یابند که وجود
 نفوس موحده غیر از نیکه موجب تفصیح از و قه و کشف
 جاو مورث حدوث بلا که غلا شوند و صفت

[illegible]

و تمام نعمت های خداوندی
در این عالم نیست اگر قافای
شماره از این عالم را
دانی نیستند بلکه این گروه
کرم است از این جنود و
خالی ندارند مانند جوار
شماره خود است و این
آن گروه را

از ای معرکه اولیٰ آنکس کا لایعنا هم بل همّا حسن سبیلک
 دیگر که ام امر کلی یا جزئی بر وجودنا بود اینا مرتب شد از
 ابراهیم مخاطب بماتب خان کت شکستن صورت دیوا بودن خود
 نتوانست سوای حیل و جن کاری صورت وقوع نیافت از نظام
 ملقب بمقرنجان که غیر آنکه زود دروغ نمره رخ بوسیده وجود می نمود
 متفع نشده کاری نظام نگرفت بهر حال اگر مدتی دیگر هم بکین
 و بسبب در اینجا تفسیع اوقات خجسته صفات تلفت مال و متاع
 سرکار عالی جبات ملحق نظر اکثر آیات کیمیات صفات باشد
 عهده دت آئین اخلاص مغوار بانصد شمس صمد نه از من غایب
 انبار حصار پیکر عظمت آثار ارسال دارد که از شنیدن خبر
 فتح در معرکه فتح پیکر و جنج بطون می جویت از مصیبت
 نآذ اقها الله لیکاسی الخوع والحویت چون گندم
 چاک شده بصورت برنج افساد و خورده سیر میخورد

دو تنه غنیمت در حق بختی بختی
دیویدار کمالی از دست خود بکار مراد
آنگاه که از دست غنیمت صلیبی فریاد
کاری خود متواضع گردید
سوار کمر دیکه ز تازی داد
کاری بفرمود زانجا رسید و
دست بت شکن برباعیت
آسم او که از اسم او آرزو چه
بت شکنی شد
۱۱۳
از اسم خلیل
سوزن شسته
من از اسم خلیل
بت شکنی شد
بت شکنی شد
دلفین صید شد
مناسب
سست کار از دلفین
پس یعنی دلفین
خواری بند و سیاه
سوار دلفین

سنة خمس مائة و ثمانين و اربع
شكلا في كنفه
يوم الاثنين من شهر ربيع الثاني
فقرعوا نوحا في دارهم
بازنانه
الدار الفاضلة
في سنة خمس مائة و ثمانين و اربع

نه کجوارام داد و رجا که امنیتی را حل تر کلفت نه تصلفت
زمانه بلکه جلال را بظلمت و جلال نیز و بسیار قسم داده است
نماند که ذخائر قلعه را برای العین مشاهده نموده میدانند که این
این خدمت غیر خواه خلق الله را مقدر او پیشوست این مقدمات
که جلال مذکور بالمشافه بعض حجاب بارگاه جلال رسانیده
در نامه که بدستور الورزای جرة الملکی قلمی نموده مرقوم قلم صدق
رقم و مقوم خامه صفات او است جواب با صواب که بر زبان معجز
بیان پیرو مشد جهان جریان یافت اینکه ابو الحسین از اعانت
ما بیرون نمیرود نگذارند که او را دست بسته مبار ند بعد از آن هر چه
بمقتضای مروت ما باشد حکم فرماییم تخم یانه تخم و هماندم علی از علم او
قضا تبلیغ بمقتضایان اورنگ آباد و برهان پور و برابر زواد خند
از جا بچاه هزاره خط که پاس هر یک بطول دو ذراع و عرض یک ذراع
دو خطه بمستقر الخلافت ارسال دارند تا بار دیگر خندق شود و پور

[illegible]

و تکت نعتان عالی
است بی گریستن
کسی این کویکند چای کوی
داریا و شا کنند و فیه
دو بیت حدیث در معرفت
مکه در عجا که معرفت
مکه مانتا یاد گرفته
بدن آتانه از فقه حیات
عصیان ماه خلد کینه
آن چاک یاد کردن
تاریک خیزید در کردن

بعل آید تخمینا سه ماه خواهد کشید که آن خرطیا برسند و دو ماه تا
برگردن نیز میگذرد حضرت رازق العباد حافظ مردم این لشکر یاد
که تا آن زمان از قحط فحاشی مطلق نگردند و تنها پیسندن این کیسه
بکار نمی آید تا وقتیکه کیسه های بدن از نقد حیات خالی گردد
و بعضی از نشین این حکم میگویند و اعجاب است منحنی نشین که میرود
حضرت که محبوب طبع مقدس است ابو الحسن بآن مشتال گشته
نزدیک تر بود که ملتس او در یاب فرستادن غله درجه
پذیرائی می یافت و همان جوامع که از انظر می رسید
بکار بر گردن خندق می آمد هم یورش برودی می رسید
و هم نازده میبندیم تا وقتیکه ابو الحسن بجهت حصول مروت
و شمول عاطفت به بند داده می آمد سیر میکردیم حالا میترسیم
که تار سیدن کیسه ها تا شامفت از کیسه های مانرود و طائفه حاج
لشکر طهر را با مصائب قطیان می سجید که از تفصیل این کلام

دو بیت حدیث در معرفت
مکه در عجا که معرفت
مکه مانتا یاد گرفته
بدن آتانه از فقه حیات
عصیان ماه خلد کینه
آن چاک یاد کردن
تاریک خیزید در کردن

از قدر بارشاد و خلیفای
دارای نام سیدین خلیفای
تاشای مفت آریکند
نشدند حاجات آریکان
نشدند باین خوار آریکان
نشدند باین خوار آریکان
نشدند باین خوار آریکان

[illegible]

قطر

بچک کردن زلف و هاسپان
 دست بختی از آن و جمع ضلع
 از آن از آن سر کلام ایضا
 بکرا که کثرت بر سر کلام
 طبعی و قوی و زین و دما و قید
 بود از آن جان و از آن
 بختی و بختی و بختی و بختی

گر درین آرد و بر آید میگزد همچون هموم

تاریخ و جغرافیہ

باز سبانه است و تسطی بمنصر و منصر تمام
 سبت شبانه جمعه او دینه احد کیشیه است
 لیکن از کلفت ندانم این کدام است آن کدرا
 عام حول و حبه سال استمع هفته شمره
 منقضى در قحط و بیماری و محنت تنها
 نیست غیر از حسرت و اندوه مارا هیچ کار
 غدوه بکره بامداد و فجر و مغرب صبح و شام
 طل و در نیمه نرم باران ساحیه باران سخت
 خیمه راز کار برد و زندگی شد حرام
 گرگزید کس بسوی گلگنجی باشد که هست
 جنبت الما و او فردوس برین را السلام
 لون رنگ و لک بوی و باد غنیم و غنیم میغ
 زرد منق تنه و ناخوش کس چه گوید والسلام

[illegible]

[illegible]

و پاشمی سرداری در میان نبود مردمک دیده منتظران
در انگشت چشم براه و دلسوخته شعله آه سیود کی باشد
آهین دلی بکیمیای سر پاشی خدمت میرآتش طلبش
برسد تا همه شر آسا از هر سو بجا نباشد ^{در روز رعب جمعه} و دیدند بنا بر این در آن
جمع اجنبی
و میدان صبح هر چند ناره جدال و دیر قتل از طرف آن
جماعه بولوبست فعال بالتهاب و اشتعال در آمد ایشان
چون شعله حواله از دانه خود بیرون زفتند و انگرشتال
در خاکستر گرد ملال مدتی بسر بردند تا جوش و داغ آن خام
خود بخود فرو نشست ^{هرگاه روشن کرده آتش برای جنگ نامش بر آن} کلمات او قل و انار الحکم الحفاها
الله و آری روشن ست که او یغین با جمعی بی سرو پا که پروانه
۱۲۱
آسا از سوختن پروانه دارند شایان شان جنود نصرت آموود
بادشاییکه همچو پشتهای شمع جمع شده انگر و در سر پاشی
در انتظار میرآتش اند که شعله و شش سرداری نموده دود

در زمره اولیای اهل بیت علیهم السلام است که در این کتاب مذکور است و در این باب از ایشان یاد شده است.

دین فخرش زنده
 تیر سبب بی بند
 صدر عالم از نورش
 زارای کسین شورش
 قشربلنگ و زارین
 ترک ناسیان بی حساب
 از تیر سبب هر چه هست از
 قامت ناسازگار است
 در زلفش قوس بالا کاس
 کوه افیست در کاس
 بجز در کوهستان فادان در
 دماغ نغمه نمانی

حکم مقدس معلی بنور صد و روزه و ناری طبع غمخور عالم
 افروز دشمن سوز شد که صلا بتجان را نبردوی در بارگاه فلک شتابه
 حاضر سازند تا از تشریف خد میر آتش شرف بخش
 وودمان خویشین شود حقا ثم حقا که خان مذکور بجهت
 همیبت نهاد صلا بت اعضا اسم با مسمی است و مناسبت
 تمام بمیر آتش دارد زیرا که بدیو آتشبازی خیلی مانا است اما
 از آنجا که وطن ابا و اجدادش خاف بود این کلمه که اسم فعل رایج
 خاف بخت پنداشته بجد و شماع حکم جهان مطاع آتش خوف
 در جوف دلش مشعل شد و آنقدر که لبان شعله لرزیدن گرفت
 و با کمال زبان درازی زبانه لوایب عیب بانس را بکشتند
 ساعی چند چون تیر تفنگ خالی ز چون و چرا صم و کم بود
 الا مرخصی که رشته پیوند با او داشت فستیل ز پیله
 نرم سخنان بافته تافته سرگوش ماشه وار بگذاشت

عالم طبع را بر سر
 صلا بت با فسخ
 نامزدان و ناسازگار
 زلفش قوس بالا کاس
 بجز در کوهستان فادان در
 دماغ نغمه نمانی
 ۱۲۳
 قوس لب
 در زمین کشت باغ
 در مانی
 صلا بت
 بود که مشعلای خون
 زدن توانست
 هم و کم
 بجهت که کنگ ناسازگار
 نمود استخوان کرده به بهار

دین فخرش زنده
 تیر سبب بی بند
 صدر عالم از نورش
 زارای کسین شورش
 قشربلنگ و زارین
 ترک ناسیان بی حساب
 از تیر سبب هر چه هست از
 قامت ناسازگار است
 در زلفش قوس بالا کاس
 کوه افیست در کاس
 بجز در کوهستان فادان در
 دماغ نغمه نمانی

و تاج نعمتی خدای که یک قریب ملکات خان بود
چون گزیند از دست خود گزیند
بوی خن خان و
بر دست را با باروت یعنی آن
رابطه استوار و کرم و باد
خداوند خود به باد
شالیت مردم صاحب شکر و
نیکو دوز به مانند شکر و
باد بود که بیاد عجب در
مراست در مان به عجب در
دار و در عجب در

اما چون تیر داروی باروت باد بروت کمزور افتاده بود
 اینجا بکار نیامد آوازی بستی همچون جان کندن از کوچه راه نا
 گلو بر آورد و گفت مجال طول مقال مجال است عرض
 کند که این حلقه بگوش طاقت شنیدن صد
 توپ ندارد و تکلیف نزدیک قلعه رفتن از فضل و کرم دور
 و رحم برین تنگ حوصله بکمال ^{لَا يَحْتَفِلُ} اللَّهُ ^{نَفْسًا} لَا ^{وَمِنْهَا}
 ضرورت و قینکه جواب عجز آمیز آن راست گفتار ماضق
 مصرع راستی آورد که شوق رستگاری
 شده همچو صبح صادق بافتاب جمانتاب فلک
 کشور ستانی رسید حکم و الا پر تو نزول نگیرد
 عبارتیکه عبارت اخروی آن انگشت از صلابت
 ظاهری او ظاهر می شد که دلش چون فولاد جوهر
 جبارت و حدت ^{جبارتی} جلالت ^{جبارتی} داشتند باشد

و قانع نعمتخانهی کیه
 چون گریه باد و نور کیه
 بود یعنی خان ممد علی که در
 داشت بیجا از تنگداری
 فروتنی را در داری خود تو
 سکه نایب بی بی بیست
 چه معذرت بکشد از دست
 شده و بختی ملکوتی که
 ۱۲ سکه حمله در عرب
 چندان مرغان را گویند
 کنایه از نابختی و در دست
 ۱۴ از جبهه
 ۱۵ در پنج سکه
 نفیسه را از زینت بکار
 نفیسه را از زینت بکار
 نگار نقد به عادت آن نفیسه
 ۱۶ سکه بیکری است از آن نفیسه
 سکه بیکری است از آن نفیسه
 حکایت بیکری است از آن نفیسه
 شد و بختی ملکوتی که
 خان ممد علی که در
 این کلام از پیش ممد علی
 پادشاه رسید و سکه
 تشبیه بیکری است از آن نفیسه
 با ممد علی که در
 برای پادشاه

و گیزی زبان بجز آن کشتو که نام مهنت از ده محنت ازین

داغ تماشا نیست بیت

عاشق من چون بجام و گزست چون غره شوال که عید رمضان
الحاصل هر یک سنی ادا کرد و ادای در سخن فعل تنبیه مفسد
خیره و قتل ستران پیو چند روز موقوف است چرا که خان ^{این بند} نذر
نفس خست را بنهر بر قبیل ز خود دفع نمود و همچو خنجر خنجر
بدو علت گوید یکی تانیث معنوی را از او بدیداشت و دوم عدل
تقدیری که شامل حالش از جناب معلی شد چه بر تقدیر یکمیرش
از بیم توب مصداق ^{و مانع از توب یکبار در هر دو مرتبه} فیه خلکات و رعد و برق گشت و خیل
زمره حکمیه ^{و می کنند آنگاه تمامای خود در دستهای خود را از صاعقه} یجولون اما یجهلهم فی اذانهم من الضواری عت
حد را لئولت باشند عدالت مقتضی معاف فرمود اوست زبانی
و مکرست که از جان بخشی بجنفس جمعی کثیر از مردم تو پخانه جان نذر
صدق اسد غر و جل مکر آجیاء صافاً ثملاً احمیاً الناس جميعاً اصل

بجهت آنکه کشتو
کشتو نام مهنت
از ده محنت
ازین
عاشق من چون بجام و گزست
چون غره شوال
که عید رمضان
الحاصل هر یک سنی
ادا کرد و ادای
در سخن فعل
تنبیه مفسد
خیره و قتل
ستران پیو
چند روز
موقوف است
چرا که خان
نذر
نفس خست
را بنهر
بر قبیل
ز خود
دفع نمود
و همچو
خنجر
خنجر
بدو علت
گوید یکی
تانیث
معنوی
را از او
بدیداشت
و دوم
عدل
تقدیری
که شامل
حالش
از جناب
معلی
شد چه
بر تقدیر
یکمیرش
از بیم
توب
مصداق
فیه خلکات
و رعد و
برق
گشت و
خیل
زمره حکمیه
یجولون
اما یجهلهم
فی اذانهم
من الضواری
عت
حد را لئولت
باشند
عدالت
مقتضی
معاف
فرمود
اوست
زبانی
و مکرست
که از جان
بخشی
بجنفس
جمعی
کثیر
از مردم
تو پخانه
جان نذر
صدق
اسد غر
و جل
مکر آجیاء
صافاً ثملاً
احمیاً
الناس
جميعاً
اصل

در متن شرح لفظ ختم
و طاء و حمله یعنی ختم
کیا

محکم دلائل سے مزین متنوع و منفرد موضوعات پر مشتمل مفت آن لائن مکتبہ

جان مريد و
سليم (د اړو
پناه

ذات باری عز
و جلاله
و قیامه

موسى
از گاهى مىفرايد
سخت رايج

بنا بر این که

دگر و دود و دود
و از غنیمت فر

کتابخانه شخصی
مکتبہ دار الفکر

تحتانی علی
آرینا
اشی

باید کوفته
بالغله از آنجا

پیش فرستاده و بفرستاده و گیرنده جان نباید پوشید پس اگر
بنی کند طریقی بطرف دیگر شمشیر قتال بران طائفه که بنی و زریه اند
باید کشید و از خوان نعمت الوان پروردگار عالمیان غذاغی
و شربت شهادت باید چشید تا فضل منعم بی منت مشبعان
ماده رحمت بموجب تیر زقون فرحتین بیا آتاهم الله من فضله
سازد و ساقی میخانه شراب ظهور بمقتضای و شوقین من
رحیق حقیق و ختامه مسک بجام حصول کام نواز دودرن
حالت پر ملالت کزطن اسناد یعنی بجانب مائل بقیعین است
شهادت بر شهادت نائب یا منوب عنه نتوان ابدل سخن در
عصیان و عذاب است که راجع یکی است صریح ما بمجهان در اول
وصف تو مانده ایم قبل از نیکه کار بنیابت و اصالت بر
تا پای سر بر آوردن و دادن بمیان آید رانده فحواهی و لا ترکون
الَّذِينَ ظَلَمُوا فَمِمَّنْ شَكُمُ النَّارُ و در قدم اول بدست سفل

[illegible]

5

بسم الله الرحمن الرحيم

از این جهت

سید

برای

بسم الله الرحمن الرحيم

تاریخ

مجلس العلماء

19

کتابخانه

66

رسانیده است آمده ام بر سر تحقیق و تحقیق یعنی ای عزیز دانا و
 صاحب چشم بنیادیده بصیرت نظر کن و قطع نظر از نظر کن مبین
 بر سر که آمده و دعوی چیست محلیکه خبر از گفتار آن دیوانه
 نوبهار سخنوری و مجنون لیلای معنی پروری بخانه زاده
 درگاه معدلت گشتری رسیده جمعی را فرستادم که پریشان
 گوئی را کشیده بر محک سیاست برند و از تنبیه و تادیب تغیر
 حلقه بگوش کنند تا هوشیار گرد و آن بجزر رسید گفت
 از کنا کشها که درین زمان مصیبت بینان مست هوشیاران
 به دیوانه شدن اگر یک دیوانه هوشیار گردد چه مضائقه
 گفتم سخن دین و زبان آئین در دارالجماد میگویی و نیستی که
 قصد ناب تکلیفم گفت آری از آن زمان که حیدر آباد موسوم
 به دارالجماد شد و تلمذگیان نیز محبت مقدون اند و طالب اعجاز
 ممنون کل حرب کما لکنیم فوجون گفتمش ای دیوانه چون بالینویار را
 بر گزیده بجز که شود آید است آفرم اند

[illegible][illegible]

[illegible]

درین روزها چون آب تنج بهادران عسکری و زری منظر از برود
جوابهای خشک هم سرد آن آبی از نیابت صلابت خان بسته
شده چنانکه ^{بسته} داری بگجوی غنیم بے ابر و نرسیده
آنفرقه تشنگی غالب مانند کلب کلب باو یه ضلالت عطشان
مید دیدند و غضبی مشتبه غذاب قبطیان بر آن گم گشتگان تیره
عصیان نازل بود که بجای آب شمشیر بخون آشامی کارشان
انجامید امروز که روز جمعه بود خطیبی بر منبر برآمد بعد ادا
خطبه مقرری بنام نامی و اسم سامی حضرت اعلی مرتبت پادشاه
ملک دین پروری زاده اند شرفا و قد را خطبه جدید نقل برجا
ذات سعید ربطلاقت پس آن و ذلاقت زبان بحر ضنیان
در آور و چنانچه سودای از آن روز بر برفحه میر
لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ أَنْزَلَ عَلَيْكُمْ بَرَاءً مَحْشَرًا فَاشْكُرُوا
این هر کدام آدمی بدینچه بر سر شیکه خدا نازل کرد بر شما سلام نیک پس شکر گوئید
تَجْعَلِ الْخِلَافَةَ مِنْهُمْ عَلَى السَّيَاحِطِ الْعَادِلِ عَنِ الْحَقِّ مُشْتَقِ
بنابر محمد و اندین پادشاهی از اینجمله داد محرم از جانب حق تر است

[illegible]

وَمَا كُنْ نَعْتِي نَعَالِي

من طريق العدل والإحسان وهو امام من الأئمة

انزاد داد راستی و نگرانی و آن پیشوای مست از پیشوایان

فَقَالُوا كَمَا قَالَ اللَّهُ عَزَّ وَجَلَّ يَا مَعْرُوفُ اذْهَبْ بِمَالِكَ وَالْجَارِ السَّيِّئُ فَهُوَ أَخِي

کارزار میکند چنانچه گفت خداوند رگ سهره بر فرمان خود را داد اگر دعوت کنید مردم را بران نام

لکه در صورت الذنب قطعاً ای سلطان بادشاه ما دین پناست

میشمارا صورت گناه اصلاح

وَبِسْمِ وَأَعْبُدْ رَبَّكَ حَتَّىٰ يَأْتِيَكَ لِیَفِیْنِ حَقِیْقَتُنَا

لقد استرناك خادك تاناظ طبع تقدیر منظار متحرک

یہ سن سے ارا بجہ حاضر ملکوت ماحر و ج لحدن ہر سو جوں
 ۱۱ فتح علی محمد

مرفیات الہیہ است و مجاری احوال مہنگمان مطالوع نصوص قرآن

[illegible]

و موافق نحوای حادیث رسول غریب حمید بقوت قدرت بادشاهی

کشتی در ۱۵ روز ۱۵۰۰ مایل می‌رود

الترتیب اولیات و کمینیات آیات متشابه در عهد مجتبه ممد از قوت

لفظ و فاعل محال و متعلق اما ارتقا

بفضل رسیده اغلب محلات بموجبات ماول از شیراز
جمع محکم ۱۲

گر وہ منجملہ انکار غایت کی غایت حضرت خلیفہ زمان

از جمله مودن احوال عبدالموفق

این سعادت پی پایان نورحمت فرادان نصیب بندگان

۱۱۰۰-۱۱۰۱

آستان شد که از محبت الهی محروم شدند زیرا الحق جل و علا

۱۰. بیاد شاه کاظم مرآتیه ج ۱۰۱

فَوَيْلٌ لِلَّذِينَ لَا يَحِبُّوا الْفَرَحِينَ هَـ بِئْسَ اِنْ يَمُوتُ

مدرسہ خدادوست میڈیٹرڈ سٹوڈنٹ کان ۱۲

و تائیں نعمت خان مالے
و تان دھون مہان غلام
و قوع غلام دھون مہان غلام
و تان دھون مہان غلام

[illegible]

که دور از او طمان و به نصیب ز حاتمیان و مایوس از تو که
فرزندان و در مانند آب و نان و همیشه در خوف جان اندکی
روی و حجت دیدند و کجای نفسی بمسرت کشیدند لا جرم بمضمون
بخالف محبوب حقیقی گردیدند دیگر آنکه به بشارت فیض اشارت
معفرت احق از تمامی عباد حق اند کما قال الله عظم شأنه و لکملوکم
بنی من الخوف و الجمع و تفحص من الاموال و
الانفس و الثمرات و لتبصر الصابرين الذین اذا اصابهم
مصيبه قالوا اننا لله وانا الیه راجعون اولیاء علیهم
صلواته من ربهم و رحمة و اولئک هم المصطفون
انهم من الشمس و البین من الالمس که سعادتمند و کاتب طفر
انتساب جمیع مصائب مذکوره مبتلا شدن اند و چندین سال
ست که بب با و قتل و قحط آنا فانا و دوزبان ذکر لسان
اینان اننا لله وانا الیه راجعون پس بعد از

در بیان شدن ظاهر است که
 رشا و مانی کجا
 بنوعی از آن ثابت شد که در آیه
 پیش و حضرت شون خدا هستند
 با ظهور آنها که در این عوالم
 ظاهر بود و ظهور حق باشد
 زیرا که مفهوم مخالف متعارف
 بین است و است ۱۲
 مانی کجا در آیه ۱۲
 ۱۲
 ظاهر از اینچه
 از آنکه از اینچه
 و عقیده و یکی نقصان
 هر یک از اینها
 بخلاف اینها
 در نقصان اینها
 و ضعف و عدم
 و از اینها
 در اینها
 در اینها
 در اینها

ما انان خدا هم بسیار بزرگوار است
آنانکه در پیشان است چو کما
خدا و دان را و اینگاه اندر
تغییر نمی زود شود در اندر
او را دوست چو این کلان است
نظام می سبیل کلان است
توفیقان میو را غنیمت
غنیان نفس را غنیمت
ادله در سنج و حق است
از نصیبت و دران است
فد صلا علم

ظل سبحانی به صلوات و رحمت ربانی مستندی
 شدند سرود که ذات تقدس آیات بکلمه خلقوا با خدا ^{خویش بخود بخواند} ^{خود را}
 این ناشکوران و بخیردان بنار و عذوبه مغرور را بجزای
 مشاکرت در بلای مصیبت و مصابرت انداخته باشند
 چه در عهد راحت سلطنت اعلیٰ حضرت فردوس آستانی که
 در شاه جهان آباد بودند بحال فروخت و فراغ در مجلس
 و دیوانخانه تفریح نبرد باغ و اکل و شرب طعمه و باغ بنیاد
 لَقَدْ كَانَ لِبَإِئِهِ فِي مَسْكِنِهِمْ آيَةً جَنَّاتٍ عَنْ يَمِينٍ وَ
 مِمَّا لِي كُلُوا مِنْ ثَمَرِ ذَلِكَ مَا هُوَ إِلَّا أَنْ يَتَلَوْتُمْ
 عَقْوَرًا بَعْدَ أَنْ كُنْتُمْ رَاكِعِينَ وَرَبُّكُمْ يَرْجِعُ الْكَلَامَ
 حَسْرَةً خَلَقَتْ آيَاتٍ مَناسِبَتِ سَائِهِ فَبَاتَ ابْنٌ عَبْدٌ مَرِيدًا
 هفت تیر مجازات و مطعون نشان مکانات کردند چنانکه اکنون
 اگر آبی باشد همان است که از سر میگذرد و هر جا که سبزه بنظر آید ^{خبر دادن} ^{خود را} ^{خود را}

وہ کا کہ نعمت خان عالی

اسم

ایمپرنٹ

9. مغایرت

نہی

...

میں نے

10

...

دانش

بازار

...

فنا.

[illegible]

و کار فرمایان جنود با بهره بر اخرا اعمال سبق افعال نمیدارند
بلکه بنحوی استنداء علم الکفار از جماعه بندهم هر جا که مخالفان
پیدا شوند بجانب مخالف مرکب نمی تازند تا آنها خود آوار و دشت
اربار شوند مسلمانان پاک دین سرگردان نگردند یا بهای التماس اشکوار
علم الصاعد در جاتکم فر خدمت هذ السلطان و تزامن
حسنا تکریم ما فیو ما تحزن النان و سراجند الارکان
کل یوم هو فی شان و السلام علی اختار طریق الامن
و الامان ماسبق ذکر یافت که امروز بسبب تعویق در
تفویض خدمت میرانشی قتال و دهم دست و آب تیغ در جمود و
که از هر جانب غنیمت کجکه المذبح - عمل آمده شایسته
تحریر نیست لاجرم بجنگ و صلی که از سوانح اردو
گیان پوی زمانی روداده است به قلم داده میشود و مجمل انکسیر
میر عبد الوهاب ماژند رانی استر آبادی که باعتبار دین و
بهره شریعت " امام شریعت در این زمان بهرامین می شود

[illegible]

و قانع متعاشی
 باطنی که هر روز بر سر
 کی در سانس خرا داده باشد
 یک روز از کاتب
 دفعه روزنامه وجود دارد
 باری عزائم
 سوانحکار را از تحریر بطور
 کسی کار نیست اما از انجا
 که اندک متالی بهر یک از باب
 رایکی از عجایب و غایب
 روزگار ساخته چنانست
 که ایندگان
 ۱۳۲

بعد انقضای جل موعود بگیرد و شخصی گفت ای جناب بزرگوار
 باجل موعود است یا پر نیر دگر چه وظیفه خامه و قانع نگار شرح اوضاع
 و اطوار نیست لیکن چون میر مسطور از بدائع صنایع کاتب
 و قانع روزنامه وجود است و وجود غرائب آسودش
 از عجایب حکمت خلایق عالم بود حیث است که که آیندگان
 عرصه شهود از نقل حوال آن اعجوبه هر دو حکایات اقوال و افعال
 آن اضمح که عرصه بهره مند باشند میر و نیست شی الخلق و طبع
 چنین پیشانی خطا سر نوشت بطبع کج و سلیقه موج حجت راز حجت
 پندار و عاراد نما انکاشته ملازم را الایم و جواب جانباوا الصحر
 بالواد فهمیده یا سخن آغاز کرده و بساط زبان قانع نموده و لفظ را
 مراوت رمی دانسته که هرگاه لب کشاده سامع سبکباران سخنان
 سخت و شکسته قلموس طرزش مقال معنی جدال است و در فرنگ طرز
 دلجوی ترجمه بر نویسنده منطق کلامش منحصر در یک کلیه که هرگاه سختی

و طبیعت آن را سنگ
 از افق تیر و سنگ
 است از افق
 است از افق

د قانع نعمان مالی

فوت زود و نیز از فعل
کودن و بلکه هرگز در
حرکت و پیش آتی و در
اصطلاحات ارباب علم
فوت باطن و زنده و غفل
دارد از آنکه چو کسی غفل
را بربان آورد و غفل
فعل غفلت شد اگر کسی
که نگاه از قلب برآید
از او گویند که غفل
از کسی غفلت
از کسی غفلت
از کسی غفلت

از قوت به فعل آید و نقیض گوید فی اشل اگر گویند گوید که از اشل
 الشمس طلعت فالنهار موجود او خواهد گفت معدوم و بر
 آفتاب بر آئید پس روز صحیح دانست
 آن دعوی دو گواه داد یکی چشمی که از غایت خشم از حدقه بدر افتد
 و دوم صدائیکه از نهایت شدت صراخ مستمع بدو سببان
 گلشن سرکار خاصه شریفه را چنین باغبانی رنگ آمیز تازه
 داد از پادشاه
 گلهای تماشا ساخته که موم نفس مطالب سوزش غنچه
 بر صورت آفتاب
 دلها را رنگ بست افسرگی کرده کشتی دریای کار این طور
 بجزایر
 ملاحی به چار موج طوفان بفرج انداخته که مجداف طبع و از کور نش
 زبورق حصول محامات را بگرداب سرگردانی در آورده درین قعر
 کار است و مشهور
 که بمیرند کور نوشته شد تقریباً بنجامه حوالی شود نظم

دلا این نسخه با افسوس یوست
 طلسم از پی دفع گزند است
 زبان بندی باکو این مینو لیم
 بان غول بیا این مینو لیم
 شکایت نامه دلهای مجروح
 بان خار معیلا ن مینو لیم

درج سادہ تعلیم یافتہ محترم

[illegible]

کرم باغچه ادرم و چنان
 است شام است که باد است
 که بود و در دهم غنوس
 که شد شک و صوفه گردد
 کرم باغچه ادرم و چنان
 است شام است که باد است
 که بود و در دهم غنوس
 که شد شک و صوفه گردد

۱۲۷

و تا آنکه منتها نشانی
 خورده بین آید بین را گویند
 و این چنانکه چنانکه
 و تا آنکه منتها نشانی
 خورده بین آید بین را گویند
 و این چنانکه چنانکه

سخن کوتاه حرف ناصحانه	برای پیر نادان مینوسیم
برشته گوئی اورا جوابی	بطرز شعله عریان مینوسیم

چنانکه طبعان تنگ نشاء آینه جهان نما خورده شناس بهره
 منک از صورت نوعیه ناس نموده که وقوع امور حسی و عقلی بموجب
 مشیت آیدست کیفیت مرور و مور از خبرتی و کلی بمقتضای قدرت
 ناشای حکم محکم مآصاب من مضمینه فی الارض و لا
 اهلکم الا فی کتاب من قبل ان تبتراها سرخه قوی ستارا
 و اصال نفع و ضرر بر تافته و نص قاطع ان تمسک الله
 بضری قدر کاشفه الا هو و ان یردک جبر قدر الفضل
 زبان شعله نفسا زار و صد ار خیر و شر کوتاه کرده تا خیال خود
 بینی همچو ذره کینی نرسد آخر بان آواز گلگیر ان آنگر الا صوا
 ترجمه میکنند سخن همه را در گردن چرب و بان گ کردن حبس متسدد
 یاد مید هر دم مردم را در بند فرمان خود دانستن پراچه درین

خطاب بوی میوه طرب و تاب
 عقل نصیب انسان شود
 اینجاست که قدرت مائی
 او در انقلاب مان عقل
 بموجب مشیت اعلی و مقتضای
 قدرت متناهی اوست
 شایسته ترجمه و تفسیر
 آفات در زمین
 ۱۳۴
 و تا آنکه منتها نشانی
 خورده بین آید بین را گویند
 و این چنانکه چنانکه
 و تا آنکه منتها نشانی
 خورده بین آید بین را گویند
 و این چنانکه چنانکه

و تا آنکه منتها نشانی
 خورده بین آید بین را گویند
 و این چنانکه چنانکه
 و تا آنکه منتها نشانی
 خورده بین آید بین را گویند
 و این چنانکه چنانکه

۲

۴

۴
کتابخانه عمومی
شهرستان خرمین
شماره ثبت کتاب: ۱۳۸۷/۱۳۸۸/۱۳۸۹/۱۳۹۰/۱۳۹۱/۱۳۹۲/۱۳۹۳/۱۳۹۴/۱۳۹۵/۱۳۹۶/۱۳۹۷/۱۳۹۸/۱۳۹۹/۱۴۰۰/۱۴۰۱/۱۴۰۲/۱۴۰۳/۱۴۰۴/۱۴۰۵/۱۴۰۶/۱۴۰۷/۱۴۰۸/۱۴۰۹/۱۴۱۰/۱۴۱۱/۱۴۱۲/۱۴۱۳/۱۴۱۴/۱۴۱۵/۱۴۱۶/۱۴۱۷/۱۴۱۸/۱۴۱۹/۱۴۲۰/۱۴۲۱/۱۴۲۲/۱۴۲۳/۱۴۲۴/۱۴۲۵/۱۴۲۶/۱۴۲۷/۱۴۲۸/۱۴۲۹/۱۴۳۰/۱۴۳۱/۱۴۳۲/۱۴۳۳/۱۴۳۴/۱۴۳۵/۱۴۳۶/۱۴۳۷/۱۴۳۸/۱۴۳۹/۱۴۴۰/۱۴۴۱/۱۴۴۲/۱۴۴۳/۱۴۴۴/۱۴۴۵/۱۴۴۶/۱۴۴۷/۱۴۴۸/۱۴۴۹/۱۴۵۰/۱۴۵۱/۱۴۵۲/۱۴۵۳/۱۴۵۴/۱۴۵۵/۱۴۵۶/۱۴۵۷/۱۴۵۸/۱۴۵۹/۱۴۶۰/۱۴۶۱/۱۴۶۲/۱۴۶۳/۱۴۶۴/۱۴۶۵/۱۴۶۶/۱۴۶۷/۱۴۶۸/۱۴۶۹/۱۴۷۰/۱۴۷۱/۱۴۷۲/۱۴۷۳/۱۴۷۴/۱۴۷۵/۱۴۷۶/۱۴۷۷/۱۴۷۸/۱۴۷۹/۱۴۸۰/۱۴۸۱/۱۴۸۲/۱۴۸۳/۱۴۸۴/۱۴۸۵/۱۴۸۶/۱۴۸۷/۱۴۸۸/۱۴۸۹/۱۴۹۰/۱۴۹۱/۱۴۹۲/۱۴۹۳/۱۴۹۴/۱۴۹۵/۱۴۹۶/۱۴۹۷/۱۴۹۸/۱۴۹۹/۱۵۰۰/۱۵۰۱/۱۵۰۲/۱۵۰۳/۱۵۰۴/۱۵۰۵/۱۵۰۶/۱۵۰۷/۱۵۰۸/۱۵۰۹/۱۵۱۰/۱۵۱۱/۱۵۱۲/۱۵۱۳/۱۵۱۴/۱۵۱۵/۱۵۱۶/۱۵۱۷/۱۵۱۸/۱۵۱۹/۱۵۲۰/۱۵۲۱/۱۵۲۲/۱۵۲۳/۱۵۲۴/۱۵۲۵/۱۵۲۶/۱۵۲۷/۱۵۲۸/۱۵۲۹/۱۵۳۰/۱۵۳۱/۱۵۳۲/۱۵۳۳/۱۵۳۴/۱۵۳۵/۱۵۳۶/۱۵۳۷/۱۵۳۸/۱۵۳۹/۱۵۴۰/۱۵۴۱/۱۵۴۲/۱۵۴۳/۱۵۴۴/۱۵۴۵/۱۵۴۶/۱۵۴۷/۱۵۴۸/۱۵۴۹/۱۵۵۰/۱۵۵۱/۱۵۵۲/۱۵۵۳/۱۵۵۴/۱۵۵۵/۱۵۵۶/۱۵۵۷/۱۵۵۸/۱۵۵۹/۱۵۶۰/۱۵۶۱/۱۵۶۲/۱۵۶۳/۱۵۶۴/۱۵۶۵/۱۵۶۶/۱۵۶۷/۱۵۶۸/۱۵۶۹/۱۵۷۰/۱۵۷۱/۱۵۷۲/۱۵۷۳/۱۵۷۴/۱۵۷۵/۱۵۷۶/۱۵۷۷/۱۵۷۸/۱۵۷۹/۱۵۸۰/۱۵۸۱/۱۵۸۲/۱۵۸۳/۱۵۸۴/۱۵۸۵/۱۵۸۶/۱۵۸۷/۱۵۸۸/۱۵۸۹/۱۵۹۰/۱۵۹۱/۱۵۹۲/۱۵۹۳/۱۵۹۴/۱۵۹۵/۱۵۹۶/۱۵۹۷/۱۵۹۸/۱۵۹۹/۱۶۰۰/۱۶۰۱/۱۶۰۲/۱۶۰۳/۱۶۰۴/۱۶۰۵/۱۶۰۶/۱۶۰۷/۱۶۰۸/۱۶۰۹/۱۶۱۰/۱۶۱۱/۱۶۱۲/۱۶۱۳/۱۶۱۴/۱۶۱۵/۱۶۱۶/۱۶۱۷/۱۶۱۸/۱۶۱۹/۱۶۲۰/۱۶۲۱/۱۶۲۲/۱۶۲۳/۱۶۲۴/۱۶۲۵/۱۶۲۶/۱۶۲۷/۱۶۲۸/۱۶۲۹/۱۶۳۰/۱۶۳۱/۱۶۳۲/۱۶۳۳/۱۶۳۴/۱۶۳۵/۱۶۳۶/۱۶۳۷/۱۶۳۸/۱۶۳۹/۱۶۴۰/۱۶۴۱/۱۶۴۲/۱۶۴۳/۱۶۴۴/۱۶۴۵/۱۶۴۶/۱۶۴۷/۱۶۴۸/۱۶۴۹/۱۶۵۰/۱۶۵۱/۱۶۵۲/۱۶۵۳/۱۶۵۴/۱۶۵۵/۱۶۵۶/۱۶۵۷/۱۶۵۸/۱۶۵۹/۱۶۶۰/۱۶۶۱/۱۶۶۲/۱۶۶۳/۱۶۶۴/۱۶۶۵/۱۶۶۶/۱۶۶۷/۱۶۶۸/۱۶۶۹/۱۶۷۰/۱۶۷۱/۱۶۷۲/۱۶۷۳/۱۶۷۴/۱۶۷۵/۱۶۷۶/۱۶۷۷/۱۶۷۸/۱۶۷۹/۱۶۸۰/۱۶۸۱/۱۶۸۲/۱۶۸۳/۱۶۸۴/۱۶۸۵/۱۶۸۶/۱۶۸۷/۱۶۸۸/۱۶۸۹/۱۶۹۰/۱۶۹۱/۱۶۹۲/۱۶۹۳/۱۶۹۴/۱۶۹۵/۱۶۹۶/۱۶۹۷/۱۶۹۸/۱۶۹۹/۱۷۰۰/۱۷۰۱/۱۷۰۲/۱۷۰۳/۱۷۰۴/۱۷۰۵/۱۷۰۶/۱۷۰۷/۱۷۰۸/۱۷۰۹/۱۷۱۰/۱۷۱۱/۱۷۱۲/۱۷۱۳/۱۷۱۴/۱۷۱۵/۱۷۱۶/۱۷۱۷/۱۷۱۸/۱۷۱۹/۱۷۲۰/۱۷۲۱/۱۷۲۲/۱۷۲۳/۱۷۲۴/۱۷۲۵/۱۷۲۶/۱۷۲۷/۱۷۲۸/۱۷۲۹/۱۷۳۰/۱۷۳۱/۱۷۳۲/۱۷۳۳/۱۷۳۴/۱۷۳۵/۱۷۳۶/۱۷۳۷/۱۷۳۸/۱۷۳۹/۱۷۴۰/۱۷۴۱/۱۷۴۲/۱۷۴۳/۱۷۴۴/۱۷۴۵/۱۷۴۶/۱۷۴۷/۱۷۴۸/۱۷۴۹/۱۷۵۰/۱۷۵۱/۱۷۵۲/۱۷۵۳/۱۷۵۴/۱۷۵۵/۱۷۵۶/۱۷۵۷/۱۷۵۸/۱۷۵۹/۱۷۶۰/۱۷۶۱/۱۷۶۲/۱۷۶۳/۱۷۶۴/۱۷۶۵/۱۷۶۶/۱۷۶۷/۱۷۶۸/۱۷۶۹/۱۷۷۰/۱۷۷۱/۱۷۷۲/۱۷۷۳/۱۷۷۴/۱۷۷۵/۱۷۷۶/۱۷۷۷/۱۷۷۸/۱۷۷۹/۱۷۸۰/۱۷۸۱/۱۷۸۲/۱۷۸۳/۱۷۸۴/۱۷۸۵/۱۷۸۶/۱۷۸۷/۱۷۸۸/۱۷۸۹/۱۷۹۰/۱۷۹۱/۱۷۹۲/۱۷۹۳/۱۷۹۴/۱۷۹۵/۱۷۹۶/۱۷۹۷/۱۷۹۸/۱۷۹۹/۱۸۰۰/۱۸۰۱/۱۸۰۲/۱۸۰۳/۱۸۰۴/۱۸۰۵/۱۸۰۶/۱۸۰۷/۱۸۰۸/۱۸۰۹/۱۸۱۰/۱۸۱۱/۱۸۱۲/۱۸۱۳/۱۸۱۴/۱۸۱۵/۱۸۱۶/۱۸۱۷/۱۸۱۸/۱۸۱۹/۱۸۲۰/۱۸۲۱/۱۸۲۲/۱۸۲۳/۱۸۲۴/۱۸۲۵/۱۸۲۶/۱۸۲۷/۱۸۲۸/۱۸۲۹/۱۸۳۰/۱۸۳۱/۱۸۳۲/۱۸۳۳/۱۸۳۴/۱۸۳۵/۱۸۳۶/۱۸۳۷/۱۸۳۸/

۴
مجلسی جامعہ اسلامیہ کراچی
کراچی

۴
مجلسی جامعہ اسلامیہ خلیفۃ المسیح الخامس اربعہ
کے خطاب میں امیرِ مکتبہ کتب خانہ دار العلوم دیوبند
ازدوری نے جو بیانیہ بیان کیا اس سے معلوم ہوا کہ

۴
مجلسی جامعہ اسلامیہ
کشمیر
اردو طبعی و فنیہ مدرسہ
اردو طبعی و فنیہ مدرسہ
اردو طبعی و فنیہ مدرسہ

۴
هوچی مازنیست کیمیار
که مصالح او بکیند دود را
از لوط طمان بلخ کلخان
اردوی مطهر شاه

۴
 هوشی و آفرینشگر
 که عالم را آفریده و
 نگهدارنده و
 پرورش دهنده
 و مدبر آنست
 و در هر لحظه
 از وجود او
 مدد و یاری
 و توفیق حاصل
 می شود
 و در هر حال
 او را شکر و سپاس
 می گویند
 و در هر حال
 او را مدد و یاری
 و توفیق حاصل
 می شود
 و در هر حال
 او را شکر و سپاس
 می گویند

۴
 ۱. هوشیاری و بیداری
 ۲. انگیزش و اشتیاق
 ۳. تمرکز و دقت
 ۴. مدیریت زمان
 ۵. ارتباطات و همکاری
 ۶. حل مسئله و تصمیم‌گیری
 ۷. مدیریت منابع
 ۸. یادگیری و توسعه
 ۹. انعطاف‌پذیری
 ۱۰. مسئولیت‌پذیری

۱۰۰
 ۱۰۱
 ۱۰۲
 ۱۰۳
 ۱۰۴
 ۱۰۵
 ۱۰۶
 ۱۰۷
 ۱۰۸
 ۱۰۹
 ۱۱۰
 ۱۱۱
 ۱۱۲
 ۱۱۳
 ۱۱۴
 ۱۱۵
 ۱۱۶
 ۱۱۷
 ۱۱۸
 ۱۱۹
 ۱۲۰
 ۱۲۱
 ۱۲۲
 ۱۲۳
 ۱۲۴
 ۱۲۵
 ۱۲۶
 ۱۲۷
 ۱۲۸
 ۱۲۹
 ۱۳۰
 ۱۳۱
 ۱۳۲
 ۱۳۳
 ۱۳۴
 ۱۳۵
 ۱۳۶
 ۱۳۷
 ۱۳۸
 ۱۳۹
 ۱۴۰
 ۱۴۱
 ۱۴۲
 ۱۴۳
 ۱۴۴
 ۱۴۵
 ۱۴۶
 ۱۴۷
 ۱۴۸
 ۱۴۹
 ۱۵۰
 ۱۵۱
 ۱۵۲
 ۱۵۳
 ۱۵۴
 ۱۵۵
 ۱۵۶
 ۱۵۷
 ۱۵۸
 ۱۵۹
 ۱۶۰
 ۱۶۱
 ۱۶۲
 ۱۶۳
 ۱۶۴
 ۱۶۵
 ۱۶۶
 ۱۶۷
 ۱۶۸
 ۱۶۹
 ۱۷۰
 ۱۷۱
 ۱۷۲
 ۱۷۳
 ۱۷۴
 ۱۷۵
 ۱۷۶
 ۱۷۷
 ۱۷۸
 ۱۷۹
 ۱۸۰
 ۱۸۱
 ۱۸۲
 ۱۸۳
 ۱۸۴
 ۱۸۵
 ۱۸۶
 ۱۸۷
 ۱۸۸
 ۱۸۹
 ۱۹۰
 ۱۹۱
 ۱۹۲
 ۱۹۳
 ۱۹۴
 ۱۹۵
 ۱۹۶
 ۱۹۷
 ۱۹۸
 ۱۹۹
 ۲۰۰
 ۲۰۱
 ۲۰۲
 ۲۰۳
 ۲۰۴
 ۲۰۵
 ۲۰۶
 ۲۰۷
 ۲۰۸
 ۲۰۹
 ۲۱۰
 ۲۱۱
 ۲۱۲
 ۲۱۳
 ۲۱۴
 ۲۱۵
 ۲۱۶
 ۲۱۷
 ۲۱۸
 ۲۱۹
 ۲۲۰
 ۲۲۱
 ۲۲۲
 ۲۲۳
 ۲۲۴
 ۲۲۵
 ۲۲۶
 ۲۲۷
 ۲۲۸
 ۲۲۹
 ۲۳۰
 ۲۳۱
 ۲۳۲
 ۲۳۳
 ۲۳۴
 ۲۳۵
 ۲۳۶
 ۲۳۷
 ۲۳۸
 ۲۳۹
 ۲۴۰
 ۲۴۱
 ۲۴۲
 ۲۴۳
 ۲۴۴
 ۲۴۵
 ۲۴۶
 ۲۴۷
 ۲۴۸
 ۲۴۹
 ۲۵۰
 ۲۵۱
 ۲۵۲
 ۲۵۳
 ۲۵۴
 ۲۵۵
 ۲۵۶
 ۲۵۷
 ۲۵۸
 ۲۵۹
 ۲۶۰
 ۲۶۱
 ۲۶۲
 ۲۶۳
 ۲۶۴
 ۲۶۵
 ۲۶۶
 ۲۶۷
 ۲۶۸
 ۲۶۹
 ۲۷۰
 ۲۷۱
 ۲۷۲
 ۲۷۳
 ۲۷۴
 ۲۷۵
 ۲۷۶
 ۲۷۷
 ۲۷۸
 ۲۷۹
 ۲۸۰
 ۲۸۱
 ۲۸۲
 ۲۸۳
 ۲۸۴
 ۲۸۵
 ۲۸۶
 ۲۸۷
 ۲۸۸
 ۲۸۹
 ۲۹۰
 ۲۹۱
 ۲۹۲
 ۲۹۳
 ۲۹۴
 ۲۹۵
 ۲۹۶
 ۲۹۷
 ۲۹۸
 ۲۹۹
 ۳۰۰
 ۳۰۱
 ۳۰۲
 ۳۰۳
 ۳۰۴
 ۳۰۵
 ۳۰۶
 ۳۰۷
 ۳۰۸
 ۳۰۹
 ۳۱۰
 ۳۱۱
 ۳۱۲
 ۳۱۳
 ۳۱۴
 ۳۱۵
 ۳۱۶
 ۳۱۷
 ۳۱۸
 ۳۱۹
 ۳۲۰
 ۳۲۱
 ۳۲۲
 ۳۲۳
 ۳۲۴
 ۳۲۵
 ۳۲۶
 ۳۲۷
 ۳۲۸
 ۳۲۹
 ۳۳۰
 ۳۳۱
 ۳۳۲
 ۳۳۳
 ۳۳۴
 ۳۳۵
 ۳۳۶
 ۳۳۷
 ۳۳۸
 ۳۳۹
 ۳۴۰
 ۳۴۱
 ۳۴۲
 ۳۴۳
 ۳۴۴
 ۳۴۵
 ۳۴۶
 ۳۴۷
 ۳۴۸
 ۳۴۹
 ۳۵۰
 ۳۵۱
 ۳۵۲
 ۳۵۳
 ۳۵۴
 ۳۵۵
 ۳۵۶
 ۳۵۷
 ۳۵۸
 ۳۵۹
 ۳۶۰
 ۳۶۱
 ۳۶۲
 ۳۶۳
 ۳۶۴
 ۳۶۵
 ۳۶۶
 ۳۶۷
 ۳۶۸
 ۳۶۹
 ۳۷۰
 ۳۷۱
 ۳۷۲
 ۳۷۳
 ۳۷۴
 ۳۷۵
 ۳۷۶
 ۳۷۷
 ۳۷۸
 ۳۷۹
 ۳۸۰
 ۳۸۱
 ۳۸۲
 ۳۸۳
 ۳۸۴
 ۳۸۵
 ۳۸۶
 ۳۸۷
 ۳۸۸
 ۳۸۹
 ۳۹۰
 ۳۹۱
 ۳۹۲
 ۳۹۳
 ۳۹۴
 ۳۹۵
 ۳۹۶
 ۳۹۷
 ۳۹۸
 ۳۹۹
 ۴۰۰
 ۴۰۱
 ۴۰۲
 ۴۰۳
 ۴۰۴
 ۴۰۵
 ۴۰۶
 ۴۰۷
 ۴۰۸
 ۴۰۹
 ۴۱۰
 ۴۱۱
 ۴۱۲
 ۴۱۳
 ۴۱۴
 ۴۱۵
 ۴۱۶
 ۴۱۷
 ۴۱۸
 ۴۱۹
 ۴۲۰
 ۴۲۱
 ۴۲۲
 ۴۲۳
 ۴۲۴
 ۴۲۵
 ۴۲۶
 ۴۲۷
 ۴۲۸
 ۴۲۹
 ۴۳۰
 ۴۳۱
 ۴۳۲
 ۴۳۳
 ۴۳۴
 ۴۳۵
 ۴۳۶
 ۴۳۷
 ۴۳۸
 ۴۳۹
 ۴۴۰
 ۴۴۱
 ۴۴۲
 ۴۴۳
 ۴۴۴
 ۴۴۵
 ۴۴۶
 ۴۴۷
 ۴۴۸
 ۴۴۹
 ۴۵۰
 ۴۵۱
 ۴۵۲
 ۴۵۳
 ۴۵۴
 ۴۵۵
 ۴۵۶
 ۴۵۷
 ۴۵۸
 ۴۵۹
 ۴۶۰
 ۴۶۱
 ۴۶۲
 ۴۶۳
 ۴۶۴
 ۴۶۵
 ۴۶۶
 ۴۶۷
 ۴۶۸
 ۴۶۹
 ۴۷۰
 ۴۷۱

۱۰
 ۱۱
 ۱۲
 ۱۳
 ۱۴
 ۱۵
 ۱۶
 ۱۷
 ۱۸
 ۱۹
 ۲۰
 ۲۱
 ۲۲
 ۲۳
 ۲۴
 ۲۵
 ۲۶
 ۲۷
 ۲۸
 ۲۹
 ۳۰
 ۳۱
 ۳۲
 ۳۳
 ۳۴
 ۳۵
 ۳۶
 ۳۷
 ۳۸
 ۳۹
 ۴۰
 ۴۱
 ۴۲
 ۴۳
 ۴۴
 ۴۵
 ۴۶
 ۴۷
 ۴۸
 ۴۹
 ۵۰
 ۵۱
 ۵۲
 ۵۳
 ۵۴
 ۵۵
 ۵۶
 ۵۷
 ۵۸
 ۵۹
 ۶۰
 ۶۱
 ۶۲
 ۶۳
 ۶۴
 ۶۵
 ۶۶
 ۶۷
 ۶۸
 ۶۹
 ۷۰
 ۷۱
 ۷۲
 ۷۳
 ۷۴
 ۷۵
 ۷۶
 ۷۷
 ۷۸
 ۷۹
 ۸۰
 ۸۱
 ۸۲
 ۸۳
 ۸۴
 ۸۵
 ۸۶
 ۸۷
 ۸۸
 ۸۹
 ۹۰
 ۹۱
 ۹۲
 ۹۳
 ۹۴
 ۹۵
 ۹۶
 ۹۷
 ۹۸
 ۹۹
 ۱۰۰

۱۰۰
 ۱۰۱
 ۱۰۲
 ۱۰۳
 ۱۰۴
 ۱۰۵
 ۱۰۶
 ۱۰۷
 ۱۰۸
 ۱۰۹
 ۱۱۰
 ۱۱۱
 ۱۱۲
 ۱۱۳
 ۱۱۴
 ۱۱۵
 ۱۱۶
 ۱۱۷
 ۱۱۸
 ۱۱۹
 ۱۲۰
 ۱۲۱
 ۱۲۲
 ۱۲۳
 ۱۲۴
 ۱۲۵
 ۱۲۶
 ۱۲۷
 ۱۲۸
 ۱۲۹
 ۱۳۰
 ۱۳۱
 ۱۳۲
 ۱۳۳
 ۱۳۴
 ۱۳۵
 ۱۳۶
 ۱۳۷
 ۱۳۸
 ۱۳۹
 ۱۴۰
 ۱۴۱
 ۱۴۲
 ۱۴۳
 ۱۴۴
 ۱۴۵
 ۱۴۶
 ۱۴۷
 ۱۴۸
 ۱۴۹
 ۱۵۰
 ۱۵۱
 ۱۵۲
 ۱۵۳
 ۱۵۴
 ۱۵۵
 ۱۵۶
 ۱۵۷
 ۱۵۸
 ۱۵۹
 ۱۶۰
 ۱۶۱
 ۱۶۲
 ۱۶۳
 ۱۶۴
 ۱۶۵
 ۱۶۶
 ۱۶۷
 ۱۶۸
 ۱۶۹
 ۱۷۰
 ۱۷۱
 ۱۷۲
 ۱۷۳
 ۱۷۴
 ۱۷۵
 ۱۷۶
 ۱۷۷
 ۱۷۸
 ۱۷۹
 ۱۸۰
 ۱۸۱
 ۱۸۲
 ۱۸۳
 ۱۸۴
 ۱۸۵
 ۱۸۶
 ۱۸۷
 ۱۸۸
 ۱۸۹
 ۱۹۰
 ۱۹۱
 ۱۹۲
 ۱۹۳
 ۱۹۴
 ۱۹۵
 ۱۹۶
 ۱۹۷
 ۱۹۸
 ۱۹۹
 ۲۰۰
 ۲۰۱
 ۲۰۲
 ۲۰۳
 ۲۰۴
 ۲۰۵
 ۲۰۶
 ۲۰۷
 ۲۰۸
 ۲۰۹
 ۲۱۰
 ۲۱۱
 ۲۱۲
 ۲۱۳
 ۲۱۴
 ۲۱۵
 ۲۱۶
 ۲۱۷
 ۲۱۸
 ۲۱۹
 ۲۲۰
 ۲۲۱
 ۲۲۲
 ۲۲۳
 ۲۲۴
 ۲۲۵
 ۲۲۶
 ۲۲۷
 ۲۲۸
 ۲۲۹
 ۲۳۰
 ۲۳۱
 ۲۳۲
 ۲۳۳
 ۲۳۴
 ۲۳۵
 ۲۳۶
 ۲۳۷
 ۲۳۸
 ۲۳۹
 ۲۴۰
 ۲۴۱
 ۲۴۲
 ۲۴۳
 ۲۴۴
 ۲۴۵
 ۲۴۶
 ۲۴۷
 ۲۴۸
 ۲۴۹
 ۲۵۰
 ۲۵۱
 ۲۵۲
 ۲۵۳
 ۲۵۴
 ۲۵۵
 ۲۵۶
 ۲۵۷
 ۲۵۸
 ۲۵۹
 ۲۶۰
 ۲۶۱
 ۲۶۲
 ۲۶۳
 ۲۶۴
 ۲۶۵
 ۲۶۶
 ۲۶۷
 ۲۶۸
 ۲۶۹
 ۲۷۰
 ۲۷۱
 ۲۷۲
 ۲۷۳
 ۲۷۴
 ۲۷۵
 ۲۷۶
 ۲۷۷
 ۲۷۸
 ۲۷۹
 ۲۸۰
 ۲۸۱
 ۲۸۲
 ۲۸۳
 ۲۸۴
 ۲۸۵
 ۲۸۶
 ۲۸۷
 ۲۸۸
 ۲۸۹
 ۲۹۰
 ۲۹۱
 ۲۹۲
 ۲۹۳
 ۲۹۴
 ۲۹۵
 ۲۹۶
 ۲۹۷
 ۲۹۸
 ۲۹۹
 ۳۰۰
 ۳۰۱
 ۳۰۲
 ۳۰۳
 ۳۰۴
 ۳۰۵
 ۳۰۶
 ۳۰۷
 ۳۰۸
 ۳۰۹
 ۳۱۰
 ۳۱۱
 ۳۱۲
 ۳۱۳
 ۳۱۴
 ۳۱۵
 ۳۱۶
 ۳۱۷
 ۳۱۸
 ۳۱۹
 ۳۲۰
 ۳۲۱
 ۳۲۲
 ۳۲۳
 ۳۲۴
 ۳۲۵
 ۳۲۶
 ۳۲۷
 ۳۲۸
 ۳۲۹
 ۳۳۰
 ۳۳۱
 ۳۳۲
 ۳۳۳
 ۳۳۴
 ۳۳۵
 ۳۳۶
 ۳۳۷
 ۳۳۸
 ۳۳۹
 ۳۴۰
 ۳۴۱
 ۳۴۲
 ۳۴۳
 ۳۴۴
 ۳۴۵
 ۳۴۶
 ۳۴۷
 ۳۴۸
 ۳۴۹
 ۳۵۰
 ۳۵۱
 ۳۵۲
 ۳۵۳
 ۳۵۴
 ۳۵۵
 ۳۵۶
 ۳۵۷
 ۳۵۸
 ۳۵۹
 ۳۶۰
 ۳۶۱
 ۳۶۲
 ۳۶۳
 ۳۶۴
 ۳۶۵
 ۳۶۶
 ۳۶۷
 ۳۶۸
 ۳۶۹
 ۳۷۰
 ۳۷۱
 ۳۷۲
 ۳۷۳
 ۳۷۴
 ۳۷۵
 ۳۷۶
 ۳۷۷
 ۳۷۸
 ۳۷۹
 ۳۸۰
 ۳۸۱
 ۳۸۲
 ۳۸۳
 ۳۸۴
 ۳۸۵
 ۳۸۶
 ۳۸۷
 ۳۸۸
 ۳۸۹
 ۳۹۰
 ۳۹۱
 ۳۹۲
 ۳۹۳
 ۳۹۴
 ۳۹۵
 ۳۹۶
 ۳۹۷
 ۳۹۸
 ۳۹۹
 ۴۰۰
 ۴۰۱
 ۴۰۲
 ۴۰۳
 ۴۰۴
 ۴۰۵
 ۴۰۶
 ۴۰۷
 ۴۰۸
 ۴۰۹
 ۴۱۰
 ۴۱۱
 ۴۱۲
 ۴۱۳
 ۴۱۴
 ۴۱۵
 ۴۱۶
 ۴۱۷
 ۴۱۸
 ۴۱۹
 ۴۲۰
 ۴۲۱
 ۴۲۲
 ۴۲۳
 ۴۲۴
 ۴۲۵
 ۴۲۶
 ۴۲۷
 ۴۲۸
 ۴۲۹
 ۴۳۰
 ۴۳۱
 ۴۳۲
 ۴۳۳
 ۴۳۴
 ۴۳۵
 ۴۳۶
 ۴۳۷
 ۴۳۸
 ۴۳۹
 ۴۴۰
 ۴۴۱
 ۴۴۲
 ۴۴۳
 ۴۴۴
 ۴۴۵
 ۴۴۶
 ۴۴۷
 ۴۴۸
 ۴۴۹
 ۴۵۰
 ۴۵۱
 ۴۵۲
 ۴۵۳
 ۴۵۴
 ۴۵۵
 ۴۵۶
 ۴۵۷
 ۴۵۸
 ۴۵۹
 ۴۶۰
 ۴۶۱
 ۴۶۲
 ۴۶۳
 ۴۶۴
 ۴۶۵
 ۴۶۶
 ۴۶۷
 ۴۶۸
 ۴۶۹
 ۴۷۰
 ۴۷۱

۱۰ هفتاد و نه نفر از کادر و ۱۰۰ نفر از دانش آموزان
 از کلاس های ابتدایی و متوسطه اول و دوم
 در مدرسه های مختلف شهرستان
 در روزهای مختلف سال تحصیلی
 در کلاس های مختلف و در سالن های ورزشی
 در کلاس های مختلف و در سالن های ورزشی
 در کلاس های مختلف و در سالن های ورزشی

۱۰
 ۱۱
 ۱۲
 ۱۳
 ۱۴
 ۱۵
 ۱۶
 ۱۷
 ۱۸
 ۱۹
 ۲۰
 ۲۱
 ۲۲
 ۲۳
 ۲۴
 ۲۵
 ۲۶
 ۲۷
 ۲۸
 ۲۹
 ۳۰
 ۳۱
 ۳۲
 ۳۳
 ۳۴
 ۳۵
 ۳۶
 ۳۷
 ۳۸
 ۳۹
 ۴۰
 ۴۱
 ۴۲
 ۴۳
 ۴۴
 ۴۵
 ۴۶
 ۴۷
 ۴۸
 ۴۹
 ۵۰
 ۵۱
 ۵۲
 ۵۳
 ۵۴
 ۵۵
 ۵۶
 ۵۷
 ۵۸
 ۵۹
 ۶۰
 ۶۱
 ۶۲
 ۶۳
 ۶۴
 ۶۵
 ۶۶
 ۶۷
 ۶۸
 ۶۹
 ۷۰
 ۷۱
 ۷۲
 ۷۳
 ۷۴
 ۷۵
 ۷۶
 ۷۷
 ۷۸
 ۷۹
 ۸۰
 ۸۱
 ۸۲
 ۸۳
 ۸۴
 ۸۵
 ۸۶
 ۸۷
 ۸۸
 ۸۹
 ۹۰
 ۹۱
 ۹۲
 ۹۳
 ۹۴
 ۹۵
 ۹۶
 ۹۷
 ۹۸
 ۹۹
 ۱۰۰

[illegible]

۱۰۰
 ۱۰۱
 ۱۰۲
 ۱۰۳
 ۱۰۴
 ۱۰۵
 ۱۰۶
 ۱۰۷
 ۱۰۸
 ۱۰۹
 ۱۱۰
 ۱۱۱
 ۱۱۲
 ۱۱۳
 ۱۱۴
 ۱۱۵
 ۱۱۶
 ۱۱۷
 ۱۱۸
 ۱۱۹
 ۱۲۰
 ۱۲۱
 ۱۲۲
 ۱۲۳
 ۱۲۴
 ۱۲۵
 ۱۲۶
 ۱۲۷
 ۱۲۸
 ۱۲۹
 ۱۳۰
 ۱۳۱
 ۱۳۲
 ۱۳۳
 ۱۳۴
 ۱۳۵
 ۱۳۶
 ۱۳۷
 ۱۳۸
 ۱۳۹
 ۱۴۰
 ۱۴۱
 ۱۴۲
 ۱۴۳
 ۱۴۴
 ۱۴۵
 ۱۴۶
 ۱۴۷
 ۱۴۸
 ۱۴۹
 ۱۵۰
 ۱۵۱
 ۱۵۲
 ۱۵۳
 ۱۵۴
 ۱۵۵
 ۱۵۶
 ۱۵۷
 ۱۵۸
 ۱۵۹
 ۱۶۰
 ۱۶۱
 ۱۶۲
 ۱۶۳
 ۱۶۴
 ۱۶۵
 ۱۶۶
 ۱۶۷
 ۱۶۸
 ۱۶۹
 ۱۷۰
 ۱۷۱
 ۱۷۲
 ۱۷۳
 ۱۷۴
 ۱۷۵
 ۱۷۶
 ۱۷۷
 ۱۷۸
 ۱۷۹
 ۱۸۰
 ۱۸۱
 ۱۸۲
 ۱۸۳
 ۱۸۴
 ۱۸۵
 ۱۸۶
 ۱۸۷
 ۱۸۸
 ۱۸۹
 ۱۹۰
 ۱۹۱
 ۱۹۲
 ۱۹۳
 ۱۹۴
 ۱۹۵
 ۱۹۶
 ۱۹۷
 ۱۹۸
 ۱۹۹
 ۲۰۰
 ۲۰۱
 ۲۰۲
 ۲۰۳
 ۲۰۴
 ۲۰۵
 ۲۰۶
 ۲۰۷
 ۲۰۸
 ۲۰۹
 ۲۱۰
 ۲۱۱
 ۲۱۲
 ۲۱۳
 ۲۱۴
 ۲۱۵
 ۲۱۶
 ۲۱۷
 ۲۱۸
 ۲۱۹
 ۲۲۰
 ۲۲۱
 ۲۲۲
 ۲۲۳
 ۲۲۴
 ۲۲۵
 ۲۲۶
 ۲۲۷
 ۲۲۸
 ۲۲۹
 ۲۳۰
 ۲۳۱
 ۲۳۲
 ۲۳۳
 ۲۳۴
 ۲۳۵
 ۲۳۶
 ۲۳۷
 ۲۳۸
 ۲۳۹
 ۲۴۰
 ۲۴۱
 ۲۴۲
 ۲۴۳
 ۲۴۴
 ۲۴۵
 ۲۴۶
 ۲۴۷
 ۲۴۸
 ۲۴۹
 ۲۵۰
 ۲۵۱
 ۲۵۲
 ۲۵۳
 ۲۵۴
 ۲۵۵
 ۲۵۶
 ۲۵۷
 ۲۵۸
 ۲۵۹
 ۲۶۰
 ۲۶۱
 ۲۶۲
 ۲۶۳
 ۲۶۴
 ۲۶۵
 ۲۶۶
 ۲۶۷
 ۲۶۸
 ۲۶۹
 ۲۷۰
 ۲۷۱
 ۲۷۲
 ۲۷۳
 ۲۷۴
 ۲۷۵
 ۲۷۶
 ۲۷۷
 ۲۷۸
 ۲۷۹
 ۲۸۰
 ۲۸۱
 ۲۸۲
 ۲۸۳
 ۲۸۴
 ۲۸۵
 ۲۸۶
 ۲۸۷
 ۲۸۸
 ۲۸۹
 ۲۹۰
 ۲۹۱
 ۲۹۲
 ۲۹۳
 ۲۹۴
 ۲۹۵
 ۲۹۶
 ۲۹۷
 ۲۹۸
 ۲۹۹
 ۳۰۰
 ۳۰۱
 ۳۰۲
 ۳۰۳
 ۳۰۴
 ۳۰۵
 ۳۰۶
 ۳۰۷
 ۳۰۸
 ۳۰۹
 ۳۱۰
 ۳۱۱
 ۳۱۲
 ۳۱۳
 ۳۱۴
 ۳۱۵
 ۳۱۶
 ۳۱۷
 ۳۱۸
 ۳۱۹
 ۳۲۰
 ۳۲۱
 ۳۲۲
 ۳۲۳
 ۳۲۴
 ۳۲۵
 ۳۲۶
 ۳۲۷
 ۳۲۸
 ۳۲۹
 ۳۳۰
 ۳۳۱
 ۳۳۲
 ۳۳۳
 ۳۳۴
 ۳۳۵
 ۳۳۶
 ۳۳۷
 ۳۳۸
 ۳۳۹
 ۳۴۰
 ۳۴۱
 ۳۴۲
 ۳۴۳
 ۳۴۴
 ۳۴۵
 ۳۴۶
 ۳۴۷
 ۳۴۸
 ۳۴۹
 ۳۵۰
 ۳۵۱
 ۳۵۲
 ۳۵۳
 ۳۵۴
 ۳۵۵
 ۳۵۶
 ۳۵۷
 ۳۵۸
 ۳۵۹
 ۳۶۰
 ۳۶۱
 ۳۶۲
 ۳۶۳
 ۳۶۴
 ۳۶۵
 ۳۶۶
 ۳۶۷
 ۳۶۸
 ۳۶۹
 ۳۷۰
 ۳۷۱
 ۳۷۲
 ۳۷۳
 ۳۷۴
 ۳۷۵
 ۳۷۶
 ۳۷۷
 ۳۷۸
 ۳۷۹
 ۳۸۰
 ۳۸۱
 ۳۸۲
 ۳۸۳
 ۳۸۴
 ۳۸۵
 ۳۸۶
 ۳۸۷
 ۳۸۸
 ۳۸۹
 ۳۹۰
 ۳۹۱
 ۳۹۲
 ۳۹۳
 ۳۹۴
 ۳۹۵
 ۳۹۶
 ۳۹۷
 ۳۹۸
 ۳۹۹
 ۴۰۰
 ۴۰۱
 ۴۰۲
 ۴۰۳
 ۴۰۴
 ۴۰۵
 ۴۰۶
 ۴۰۷
 ۴۰۸
 ۴۰۹
 ۴۱۰
 ۴۱۱
 ۴۱۲
 ۴۱۳
 ۴۱۴
 ۴۱۵
 ۴۱۶
 ۴۱۷
 ۴۱۸
 ۴۱۹
 ۴۲۰
 ۴۲۱
 ۴۲۲
 ۴۲۳
 ۴۲۴
 ۴۲۵
 ۴۲۶
 ۴۲۷
 ۴۲۸
 ۴۲۹
 ۴۳۰
 ۴۳۱
 ۴۳۲
 ۴۳۳
 ۴۳۴
 ۴۳۵
 ۴۳۶
 ۴۳۷
 ۴۳۸
 ۴۳۹
 ۴۴۰
 ۴۴۱
 ۴۴۲
 ۴۴۳
 ۴۴۴
 ۴۴۵
 ۴۴۶
 ۴۴۷
 ۴۴۸
 ۴۴۹
 ۴۵۰
 ۴۵۱
 ۴۵۲
 ۴۵۳
 ۴۵۴
 ۴۵۵
 ۴۵۶
 ۴۵۷
 ۴۵۸
 ۴۵۹
 ۴۶۰
 ۴۶۱
 ۴۶۲
 ۴۶۳
 ۴۶۴
 ۴۶۵
 ۴۶۶
 ۴۶۷
 ۴۶۸
 ۴۶۹
 ۴۷۰
 ۴۷۱

که بکثرت تکرار طویان سخن را قریاد میگردد و تواننده از
لوحی حیرانی چه سخن سخن در نیست که قبل از شنیدن و
فهمیدن نموده توقع داری که بر صفائی و ^{برین} وطن معدوم و کرامات
موجود که بعضی تو هم ضعیف کلونج تحسیرت جا گرفته محمول گرد و دار
فرط بلاوات را که بدیهیات از ان نظری شده اگر خرق
عادت نام کنی تواند بود لیکن حقیقت این است که چون
نفره ر ^{آورد} صوتت حاضران را جمال سخن غنید به خاموش میشوند
ترا گمان اینک مدعای جواب شد اگر یک کرنا و آراسته تر حروف
زنی را ^{جواب داد} انفعان دشت همواری عنایت را هم همچو مرکب از
مشکلاخ جبل جبل میگردد اندامی ظلم و جمل تقدیرت
لشف و کرامات بیکد و ورق دعای حفظ جان و از انیش که از ان
از بیسواد و نادانی بر کلمه رابده طور غلط خوانی حاصل نمیشود معلوم
نیست که از قرآن مجید غیر از عیسای و نقالی

۱۲۵

بجمله سخت باشد
بارعام و خوشتر از گاو
کنایه دارد در حق غلامی
و کم ظرفیت بسیار است
آب شربت نوشانیان
در شرب نوشانیان
شراب نوشانیان
نوشانیان
کند

کتابخانه عمومی
مکتبہ اسلامیہ

دور انشاؤں کی عاقبت
نیک نظر سے غلام
آواز

ان دلا دھیب سہ

میرزا محمد علی که در این کتاب

و یوسف خاندان

و تاج گنجشاهی

باز دادند و تکیه کردند
بسیار گناه و سواستی
ای از رویه و تکیه کردند
کرمی و سواستی
باز دادند و تکیه کردند
بسیار گناه و سواستی
ای از رویه و تکیه کردند
کرمی و سواستی

باز دادند و تکیه کردند
بسیار گناه و سواستی
ای از رویه و تکیه کردند
کرمی و سواستی
باز دادند و تکیه کردند
بسیار گناه و سواستی
ای از رویه و تکیه کردند
کرمی و سواستی
باز دادند و تکیه کردند
بسیار گناه و سواستی
ای از رویه و تکیه کردند
کرمی و سواستی

ایست تملات نموده باشی و بجز متاع تلخیص معتدل آید
حالی کشوده باین مای عبادت که ادای سجد و واجب کنی زان مقام
متوان شد بخیل که از جمله دانش و الد آب بیجندان باشی از بیکه
کیف نخوری ولی و تکیه قرار نیاید و از بیکه است تمانیکی و بجز
تریاکی و عوبده جوئی مست همه بر وجه تم اکلن است تحصیل حاصل
چه ضرر اگر خواهی از زمره بندگان خدا جو بانیست اند سحی کن که
از فائده البشیر حسن الخلق بهره بدست آری از مائه ایت الله
و کتب و حجت الدینی نصیبی بی این چه مکالمه است و
این چه جای و ره آتش و شست انگیز که از بیم جدال کسی تو سلام
یا حرف خود را تمام نمود نکرد و حاجتمند کسی که ترا گسترده
یقیناً بحسب الطمانی ماء معادن خیر نبدارد و فوراً بجز
و پرخاش را ویزی چندان سندان حرف بای حکم
دش را بشکنی که مطلب مطلب گردد و در خلال

باز

باز دادند و تکیه کردند
بسیار گناه و سواستی
ای از رویه و تکیه کردند
کرمی و سواستی
باز دادند و تکیه کردند
بسیار گناه و سواستی
ای از رویه و تکیه کردند
کرمی و سواستی
باز دادند و تکیه کردند
بسیار گناه و سواستی
ای از رویه و تکیه کردند
کرمی و سواستی

و تاج گنجشاهی

از این زمان تا آخرت
 خداوند الهی را در کار خود
 از این که در عالم هست
 ایشان بخواند و در وقت
 و در هر روز و هر وقت
 از این که در عالم هست
 ایشان بخواند و در وقت
 و در هر روز و هر وقت

دخان فغان طالع
 از این زمان تا آخرت
 خداوند الهی را در کار خود
 از این که در عالم هست
 ایشان بخواند و در وقت
 و در هر روز و هر وقت
 از این که در عالم هست
 ایشان بخواند و در وقت
 و در هر روز و هر وقت

این حال دریا و سیر کرده باشی که باکنده و خیر یعنی قوت من
 در دل شکنی از قبیل قدرت در خیر کند نیست مصحح

زهی تصور باطل نمی خیال محال

بجای صلا اگر غنچه تیغ صلیبا و خار خار تقلید لقیاداری نمی خوا
 تسلی مودای قوت لول اللئیس حسنا بودای تسکین نمی خوا
 اذ احاط بهم ایا هلون قانوا سلاما خاطرهای خسته و
 موسیائی دلای شکسته بجای یه قسطه

داری خالق چیست هر دم بزر شو	شاید که رفته رفته ز عالم بدر شو
کج طبع گوشت گیری روخت شفا	مانی بچکان قربان خر شو
حیرانه دویدن کردن کشی پرست	هر خط چون چشم بزرگ گر شو
ای بار در چه شعله کشد خیرات	باین مانع خشک جزارد شو
گرگی و شیر چون حکمی شش و چا	در بر خوری همچو خودی بجای شو
ترسم ترا گرفته آینه گریه بزند	کز بهر سیر جانب کوه و کر شو

دخان فغان طالع
 از این زمان تا آخرت
 خداوند الهی را در کار خود
 از این که در عالم هست
 ایشان بخواند و در وقت
 و در هر روز و هر وقت
 از این که در عالم هست
 ایشان بخواند و در وقت
 و در هر روز و هر وقت

دخان فغان طالع
 از این زمان تا آخرت
 خداوند الهی را در کار خود
 از این که در عالم هست
 ایشان بخواند و در وقت
 و در هر روز و هر وقت
 از این که در عالم هست
 ایشان بخواند و در وقت
 و در هر روز و هر وقت

و تا که نعمت خداوند
 در دست بدین و نشیند
 آموخته شایسته و زیاده
 دین مصلحت باطن و بی
 بخشیدن و بزرگوار
 با کمال و بزرگوار
 و عاقل و عاقل و عاقل
 و عاقل و عاقل و عاقل

شنیده ایم که بودند در زمان قدیم بذول و با ذوال و ماخ و منی و شبان

قطعه در بحر رمل

قطعه در بحر رمل گفتم که باب نعمت است

صاف کن ای مطرب امشب که اه خلق خنجره

فا علاک فاعلاک فاعلاک فاعلاک

مجلس جشن است بر خوان باو ل یا داره

غیر ناهق نر خرده است اما مانده صر

صلح با منکوه خود کرد و خان مسخره

تا پس سر زاید سیف الله باشد یا حسن

عجل گو ساله است لیکن تجش باشد خرکه

چو کان ف است و دلیه برد و پالان فر

ساخت رخت نو درین شادی برای همه

هم باو بخشید هر چیزی که میاجاج است

۱۵۲
 و تا که نعمت خداوند
 در دست بدین و نشیند
 آموخته شایسته و زیاده
 دین مصلحت باطن و بی
 بخشیدن و بزرگوار
 با کمال و بزرگوار
 و عاقل و عاقل و عاقل
 و عاقل و عاقل و عاقل

[illegible]

فرضیات کرد و حاضر برای خوردنش
رکشه رگین است لیکن فوش شد رگین دره

نیمه چوبی
فضه نقه زلف و بهرج نامه و خنده

اگر کسی خوابد از و چیز بگو حاضر کند

کاجتبان ماشه است کلوب انبر و منشاران

هست لاف تیز فمی لالو ریش خودش

بیس بدان منقاش موچنیہ است مَحلاقِ ستر

کاش اور اکس پروہر قلعہ اندازو ہزیر

جرم بیان و اساس اصل است و شرف کنگره

قطر

ازین بحر هزج باغ سخن را آبیاری کن

[illegible]

154

در این محفل شایسته
 بی غش و غش و غش و غش
 با خود و خود و خود و خود
 در این محفل شایسته
 بی غش و غش و غش و غش
 با خود و خود و خود و خود
 در این محفل شایسته
 بی غش و غش و غش و غش
 با خود و خود و خود و خود

۱۲ شرح صاحب ابونعزمیست
۱۱

[illegible]

فہرست کتب

لطیف الالائی - شہرہ قصیدہ مانی - نصائح مین
گلشن اسرار - تصنیف مولوی انوار علی
صاحب در علم تصوف -

شعری بیہوش وصال - عرفان مین مصنفہ
شاعر اہل زبان ہے -

مکتب متفرقات اسلامی

ترغیب الفرقان - در فضائل قرآن
شبیہ احمدی - تصنیف حکیم مولوی
محمد عابد الدین احمد صاحب ساکن بیسوان
سراپہ احمدی کا بیان ہے -

شعری تراویح - تصنیف نواب ببر علی خان
زار و دعوت کرنا اسلام کا قابل قریش
کو حدیث صحیح ہے -

اسرار کر بلا - منشی محمد ظہیر الدین
خان بہادر بنگرامی نے اس کتاب میں حالات
محرکہ کر بلا پر روایت احادیث ورج کچھ ہیں
مہر نبوت - تصنیف نواب محمد وافی
قان نظام نعت مین -

رموز القرآن - ادقات وغیرہ قرآن
کے نکات کا بیان ہے -

آثار محشر - علامات و حالات قیامت

پیشوی مین مذکور ہیں -

تفسیر سورہ یوسف مین منظوم - مشہور
ہر مستند کتاب ہے -

حضرت مولانا عبدالعلی سحر العلوم مرحوم بہ
شرح حامل المین ہے اور حل لغات ہر اشعار
اور تشریح مطالب کو لائق مذاق اہل طریقت
کے بیان فرمایا ہے لطف اسکا قابل دیدہ ہے -
مطالب رشیدی - مصنفہ حضرت شاہ
نواب در طریق مجاہدات باطنیہ -

انوار محمدی - مصنفہ امیر اکبر آبادی
در بیان فرقہ اہل اسلام -

اخلاق نامہ صری - مشہور علم اخلاق کی کتاب
اخلاق محمدی - مصنفہ محمد علی نیرانی اخلاق مین
اخلاق محشی - مصنفہ ملا حسین واعظ -

مصباح الہدایت - ترجمہ عوارف
مشہور کتاب ہے ترجمہ اسکا خباب حضرت
محمد دین انکاشانی نے لکھا ہے -

رسالہ ہدایت المؤمنین - مصنفہ مولوی
جامی محمد معین الدین صاحب المشہدی الکرودی
موقوف مین -

سرور العباد - شرح قصیدہ یانث
سعاد مولفہ حاجی عبدالحافظ محمد نذیر صاحب
صفط آبادی -

الطریق الطیر - تصنیف شیخ فرید الدین
عطار تصوف اور وحدانیت مین -

پند نامہ - مصنفہ حضرت نسیب الدین
عطار تصوف مین -

حالات العشاق - مصنفہ ناسخ و تراجم عشق

مجموعات کتابیہ

عجائب الحقائق و غرائب الموجودات
بالتصویر الاشکال کتب کا مختلف نئی نئی اشکال کر دیکھنے
سوشان تجلی علی نور کی ظاہر سے نادر کتاب جو۔
ایضاً - بغیر رنگ - حسب مراتب بالا۔
مطلع العجائب - بالتصویر رنگین کار ترجمہ
معلومات الافاق عجائب الحقیقت کا مذکور ترجمہ
مولوی مہدی علی خان۔

ایضاً - بغیر رنگ - حسب مراتب بالا۔
مطلع العلوم و مجمع الفنون - نادر کتب
سے ہے ترجمہ منشی زین الدین۔
اعجاز محمدی - علمیات و نقوش کا مذکور
از منشی ستیارام۔

نقش سلیمانی - اعمال و نقوش میں غریب
الحال کتب ہے مؤلفہ خواجہ اشرف علی صاحب۔
حزب سلیمانی - بہ نقش آخری ہر اعمال و نقوش
جو بہ ہر قسم میں مؤلفہ خواجہ اشرف علی صاحب۔
وہ مخزن آردو - در مصائب شہداء کرام
تا صبح مدینہ - ترجمہ جذب القلوب - از
سید عبدالحق دہلوی غلت حضرت شاہ
غلام رسول صاحب تاریخ و فضائل مدینہ منورہ دیگر
دیگر مقامات کے مندرج ہیں۔

تفسیر سورہ فاتحہ - تفسیر مولوی
اکرام الدین صاحب۔

عقد شریا - اعمال حب و بعض ترکات کا اور
ایک ذخیرہ از ملا عبد حسین۔
مظہر الاعمال - علمیات و تصنیفات کا مذکور
از مولوی مظہر حسن۔

طلسم عجائب - ہر قسم کے نقوش و شہر نجات
و عجائب الخلق کا مع تصاویر۔
از مولوی احمد علی۔

مجموعہ اعجاز عیسوی - مصنفہ خواجہ محمد علی
صاحب مرحوم علمیات و نقوش کا مذکور کا ذخیرہ
اندر جال - بغیر و نثر ہر قسم کے از منشی
سوامی دیال۔

طلسم فرنگ - علم تلمیسی از پیر مونی لال
تا شیر الانظار - خلاصہ طلسم فرنگ از ارسید
محمد تقی صاحب۔

طلسم روحانی - تعبیرات و خوابات مولوی حسین احمد۔
عجائبات فرنگ - حالات انگلستان
و کیفیت سفر یوسف خان کل پوشش نامی سیاح۔
تجلیہ عرفان - باندا از فراق اہل بقوہ
مصنفہ حضرت شیخ عزیز الدین غفار۔

شواہد البتوت - جہین سیر و اخلاق حضرت
خیر البشر اور حضرت کی آل اطہار کا مذکور ہے۔
معارج البتوت - بیان احوال حضرت
خاتم المرسلین مصنفہ ملا معین الدین کاشانی۔

ن م و ۹۵۵۵۵

آخری درج شدہ تاریخ پر یہ کتاب مستعار
لی گئی تھی مقررہ مدت سے زیادہ رکھنے کی
صورت میں ایک آنہ یومیہ لیا جائیگا
